

تاریخ حزب کمونیست
(بلشویک)
اتحاد جماهیر شوروی
دوره مختصر

دفتر سوم

تحت نظر هیئت تحریریه کمیسیون کمیته مرکزی
حزب کمونیست (بلشویک)
اتحاد شوروی

مصوب کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک)
اتحاد شوروی سال ۱۹۳۸

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)
تیر ۱۳۸۷

پرولتاریای جهان متحد شوید!

تاریخ حزب کمونیست
(بلشویک)
اتحاد جماهیر شوروی
دوره مختصر

دفتر سوم

تحت نظر هیئت تحریریه کمیسیون کمیته مرکزی
حزب کمونیست (بلشویک)
اتحاد شوروی

مصوب کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک)
اتحاد شوروی سال ۱۹۳۸

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)
تیر ۱۳۸۷

فهرست

فصل نهم

حزب بلشویک در دوره تحول به کار صلح آمیز. ترمیم ملی سال‌های (۱۹۲۱-۱۹۲۵)

- ۱- کشور شوروی پس از رفع مداخله
و جنگ داخلی دشواری‌های دوره ترمیم. ۴
- ۲- مباحثه در حزب درباره اتحادیه‌های کارگران.
کنگره دهم حزب، شکست دسته مخالف.
انتقال به سیاست نوین اقتصادی (نپ) ۷
- ۳- نخستین نتایج نپ. کنگره یازدهم حزب.
تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی. بیماری لنین.
نقشه کئوپراتیوی لنین. کنگره دوازدهم حزب ۱۶
- ۴- مبارزه با دشواری‌های ترمیم اقتصاد ملی،
تشدید فعالیت ترسکیست‌ها به مناسبت بیماری لنین.
مباحثه نوین. شکست خوردن ترسکیست‌ها.
در گذشتن لنین. دعوت به حزب. کنگره سیزدهم حزب. ۲۳
- ۵- اتحاد شوروی در پایان دوران ترمیم.
مسئله ساختمان سوسیالیستی و پیروزی سوسیالیسم در کشور ما.
"مخالفین نوین" زینویف- کامنف. کنگره چهاردهم حزب،
خط مشی صنعتی کردن سوسیالیستی کشور. ۳۰
- ۴۰ خلاصه

فصل دهم

حزب بلشویک در مبارزه برای صنعتی کردن سوسیالیستی کشور. (سال‌های ۱۹۲۶-۱۹۲۹)

- ۱- دشواری‌های دوره صنعتی کردن سوسیالیستی
و مبارزه با آن دشواری‌ها. تشکیل دسته بندی ضد حزبی
ترتسکیستی و زینویفی. کردار ضد شوروی این دسته بندی.
شکست دسته بندی.
۴۱
- ۲- پیشرفت‌های صنعتی کردن سوسیالیستی.
عقب ماندگی کشاورزی. کنگره پانزدهم حزب.
خط مشی اشتراکی کردن کشاورزی.
انهدام دسته بندی ترتسکیستی و زینویفی.
دو روئی سیاسی.
۴۸
- ۳- تعرض بر ضد کولاک‌ها.
دسته ضد حزبی هواداران بوخارین و ریکوف.
تصویب نخستین نقشه پنجساله. مسابقه سوسیالیستی.
آغاز جنبش توده‌ای کلخوز.
۵۵
- خلاصه
۶۴

فصل یازدهم

حزب بلشویک در مبارزه برای اشتراکی کردن کشاورزی (سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۴)

- ۱- وضع بین المللی در سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۴،
بحران اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری.
اشغال منچوری از طرف ژاپن.
سرکار آمدن فاشیست‌ها در آلمان. دو کانون جنگ
۶۵

۲- از سیاست محدود ساختن عناصر کولاک،
به سوی سیاست از بین بردن کولاک‌ها به عنوان یک طبقه خاص.
مبارزه بر ضد انحراف از خط مشی حزب در جنبش کلخوزی.
تعرض بر ضد عناصر سرمایه‌داری در تمام طول جبهه.
کنگره شانزدهم حزب.

۶۹

۳- توجه به لزوم تجدید ساختمان تمام رشته‌های اقتصاد ملی.
نقش تکنیک. ادامه رشد جنبش کلخوزی.
شعبه‌های سیاسی جنب استاسیون‌های ماشین و تراکتور.
نتایج اجرای نقشه پنج سال در چهار سال.
پیروزی سوسیالیسم در تمام طول جبهه. کنگره هفدهم حزب.

۸۰

۴- تغییر ماهیت بوخارینی‌ها و بدل شدن آنها به دو رویان سیاسی.
تغییر ماهیت دورویان تر تسکیستی و بدل شدن آنان به باند گارد سفید
و باند آدم‌کش‌ها و جاسوسان. قتل شنیع س. م. کیروف.
اقدامات حزب در راه تقویت هشپاری بلشویک‌ها.

۹۴

۱۰۰ خلاصه

فصل دوازدهم

حزب بلشویک در مبارزه برای انجام ساختمان جامعه سوسیالیستی و اجرای قانون اساسی نوین (سال‌های ۱۹۳۵-۱۹۳۷)

- ۱- اوضاع بین‌المللی در سال‌های ۱۹۳۵-۱۹۳۷.
تخفیف موقتی بحران اقتصادی. آغاز بحران اقتصادی نوین.
تصرف حبشه از طرف ایتالیا. مداخله آلمان و ایتالیا در اسپانیا.
تهاجم ژاپن به چین مرکزی. آغاز جنگ دوم امپریالیستی.
۱۰۱
- ۲- رونق روز افزون صنعت و کشاورزی در اتحاد شوروی.
اجرای پیش از موعد دومین نقشه پنج‌ساله.
تجدید ساختمان اقتصاد کشاورزی
و انجام اشتراکی کردن کشاورزی.
اهمیت کادرها. جنبش استاخانوی.
بالا رفتن سطح رفاه و آسایش ملت. ترقی فرهنگ ملت.
نیروی انقلاب شوروی.
۱۰۶
- ۳- کنگره هشتم شوراهای.
قانون اساسی نوین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.
۱۱۴
- ۴- از میان برداشتن بازمانده‌های جاسوسان، زیانکاران و
میهن فروشان بوخارینی و ترتسکیستی.
تهیه مقدمات انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی.
خط سیر حزب به سوی دموکراسی وسیع در درون حزب.
انتخابات شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.
۱۱۹
- نتیجه
۱۲۶

فصل نهم

حزب بلشویک در دوره تحول

به کار صلح آمیز. ترمیم ملی سال‌های (۱۹۲۱-۱۹۲۵)

۱- کشور شوروی پس از رفع مداخله و جنگ داخلی دشواری‌های دوره ترمیم.

کشور شوروی جنگ را خاتمه داد و راه ساختمان اقتصادی زمان صلح را در پیش گرفت. لازم بود جراحات وارده از جنگ مداوا شود. می‌بایستی به ترمیم خرابی‌های اقتصاد ملی پرداخته صنایع، حمل و نقل و کشاورزی را منظم کرد.

ولی این تحول زمان صلح را می‌بایستی در شرایط بسیار دشواری انجام داد. پیروزی در جنگ داخلی آسان به دست نیامد. کشور در نتیجه چهار سال جنگ امپریالیستی و جنگ سه ساله بر ضد مداخله گران، ویران شده بود.

مجموع محصول کشاورزی در سال ۱۹۲۰ تنها قریب نصف مقدار پیش از جنگ بود. در صورتی که سطح قبل از جنگ عبارت از سطح فقیر روستائی دوران روسیه تزاری بود. علاوه بر این در سال ۱۹۲۰ بسیاری از شهرستان‌ها دچار قحط و غلا شده بودند. اقتصاد کشاورزی در وضع دشواری بود.

وضع صنایع که در حال خرابی بود، از این هم بدتر بود. محصول صنایع بزرگ در سال ۱۹۲۰ تقریباً هفت مرتبه از مقدار پیش از جنگ کمتر بود. بیشتر فابریک‌ها و کارخانه‌ها خوابیده بود، کان‌ها و چاه‌های معدن خراب و از آب پوشیده شده بود. به ویژه وضع صنایع فلز سازی دشوار بود. ذوب چدن در تمام سال ۱۹۲۱ روی هم رفته عبارت از ۱۱۶،۳ هزار تن بود یعنی تقریباً ۳ درصد تولید پیش از جنگ را تشکیل می‌داد. سوخت نمی‌رسید. حمل و نقل مختل شده بود. ذخائر فلزات و منسوجات کشور تقریباً به پایان رسیده بود. فقدان مایحتاج ضروری مانند غله، روغن، گوشت، کفش، لباس، کبریت، نمک، نفت، صابون به طور حادی محسوس بود.

تا زمانی که جنگ جریان داشت مردم به آن نارسائی‌ها و کمبودها طاقت می‌آوردند. حتی گاهی این نواقص را احساس هم نمی‌کردند. اما همین که جنگ به پایان رسید مردم یک باره تحمل ناپذیر بودن این نارسائی‌ها و کمبودها را حس کرده و رفع فوری آنها را درخواست می‌نمودند.

در میان دهقانان عدم رضایت پیدا شد. در آتش جنگ داخلی اتحاد جنگی - سیاسی طبقه کارگر و دهقانان به وجود آمده و مستحکم گردید. این اتحاد بر پایه معینی استوار بود: دهقانان از حکومت شوروی زمین می گرفتند و حکومت شوروی در قبال مالک و کولاک از وی دفاع میکرد، کارگران هم از روی سهم تعیین شده مازاد، خواربار می گرفتند.

اکنون دیگر معلوم شد که این پایه ناقص است. دولت شوروی ناگزیر بود که از روی اصول نامبرده برای نیازمندی‌های دفاع کشور، همه محصول مازاد دهقانان را بگیرد. بدون این اصول و بدون سیاست کمونیسم جنگی پیروزی در جنگ داخلی غیر ممکن بود. جنگ و مداخله، اجرای سیاست کمونیسم جنگی را ناگزیر ساخت. تا زمانی که جنگ ادامه داشت دهقانان به اصول تحویل محصول مازاد به دولت، تن در می دادند و کمیابی کالا را احساس نمی کردند، اما وقتی که جنگ تمام شد و تهدید بازگشت ملاکین از میان رفت، دهقان شروع کرد به ابراز نارضایتی از اخذ همه مازاد و اصول مذکور در فوق و تقاضا نمود که به مقدار کافی برای وی کالا تأمین شود. تمام دستگاه کمونیسم جنگی، چنان که لنین خاطر نشان نمود با منافع دهقانان تصادم نمود.

محیط نارضایتی، طبقه کارگر را هم تحت تاثیر قرار داد. پرولتاریا در مقابل افواج گارد سفید و مداخله گران، بر ضد خرابی و گرسنگی، قهرمانانه و فداکارانه مبارزه کرده بود و سنگینی‌های عمده جنگ داخلی را بر دوش خود کشید. در دل بهترین، آگاه ترین، فداکارترین و با انضباط ترین کارگران آتش شوق و شغف سوسیالیستی شعله ور بود، ولی عمیق ترین خرابی اقتصادی در طبقه کارگر هم تاثیر بخشید. عده قلیلی از کارخانه‌ها و فابریک‌هایی هم که هنوز کار میکرد، بیشتر اوقات از کار می افتاد. کارگران ناچار بودند که به خورده کاری و به فندک سازی اشتغال ورزیده و برای کسب قوت لایموت خود چننه در دست به دهات رو آور شوند. پایه طبقاتی پرولتاریا رو به سستی نهاده، طبقه کارگر پراکنده می گردید، یک قسمت از کارگران به دهات می رفتند و از صفت کارگری خود بیرون آمده، جنبه طبقاتی خود را از دست می دادند. در اثر گرسنگی و خستگی در یک قسمت از کارگران نارضایتی ظاهر می گردید.

در مقابل حزب، در همه مسائل حیات اقتصادی کشور موضوع پیش گرفتن یک روش حزبی مناسب با شرایط نوین قرار گرفت.

و حزب درباره مسائل ساختمان اقتصادی اقدام به طرح روش نوینی کرد. ولی دشمن طبقاتی در خواب غفلت نبوده و کوشش می نمود که از وضع پریشان اقتصادی و عدم رضایت دهقانان استفاده نماید. شورش‌های کولاک‌ها که از طرف افراد گارد سفید و اس‌ارها تشکیل شده بود در سیبری، اوکرائین و

در شهرستان تامبوف (ماجرای آنتونف) بروز کرد. فعالیت هرگونه عناصر ضد انقلابی از قبیل منشویک‌ها، اس‌ارها، آنارشویست‌ها، افراد گارد سفید، ناسیونالیست‌های بورژوازی از نو آغاز گردید. دشمن به اصول تاکتیکی نوین مبارزه بر ضد حکومت شوروی پرداخت، به عبارت دیگر خود را به لباس شوروی در آورده و به جای شعار کهنه خود: "نیست باد شوراها!" که بی اثر مانده بود، اینک شعار نوین: "برله شوراها ولی بدون کمونیست‌ها" را پیش کشید.

نمونه بارز تاکتیک نوین دشمن طبقاتی شورش ضد انقلابی کرونشتاد بود. این شورش یک هفته پیش از انعقاد کنگره دهم حزب در ماه مارس سال ۱۹۲۱ آغاز شد. افراد گارد سفید که با اس‌ارها، منشویک‌ها و با نمایندگان دولت‌های بیگانه رابطه داشتند بر رأس شورش قرار گرفتند. شورشیان برای اعاده حاکمیت و مالکیت سرمایه داران و ملاکین در اوایل کوشش خودشان را در زیر پرده "شوروی" به کار می بردند و شعار "شوراها بدون کمونیست‌ها" را پیش کشیده بودند. نیروی ضد انقلاب کوشش داشت از نارضایتی توده‌های خرده بورژوازی استفاده نماید تا این که در زیر شعار ظاهراً شوروی، حاکمیت شوروی را سرنگون سازد.

دو حادثه وقوع شورش کرونشتاد را آسان کرد: یکی بدتر شدن عناصر متشکله ملوانان در ناوها و دیگر سستی سازمان بلشویکی در کرونشتاد. ناوی‌های کهنه‌ای که در انقلاب اکتبر شرکت کرده بودند تقریباً همه شان به جبهه رفته و در صفوف ارتش سرخ دلیرانه نبرد می کردند. نفرات نوینی که در انقلاب پخته و کار آزموده نشده بودند به نیروی دریائی داخل گشتند. این نفرات نو عبارت از توده‌های کاملاً خام دهقانی بودند و عدم رضایت دهقانان را از اخذ اجباری مازاد خواربار منعکس می ساختند. اما سازمان بلشویکی آن دوره کرونشتاد، بر اثر اعزام مکرر نفرات به جبهه بسیار ضعیف شده بود. این کیفیات به اس‌ارها و منشویک‌ها و افراد گارد سفید امکان داد که به کرونشتاد راه یافته آن را تصرف نمایند.

شورشیان در درجه اول و ناوگان و نیز مقدار هنگفتی تجهیزات و گلوله توپ به دست آوردند. عناصر ضد انقلابی بین المللی در سودای پیروزی شادمانی می کردند. ولی این شور و شعف دشمنان خیلی زود و بی مورد بود. شورش فوراً از طرف نیروی شوروی از پای در آمد. حزب ما بر ضد شورشیان کرونشتاد بهترین فرزندان خود یعنی نمایندگان کنگره دوم را به ریاست رفیق وروشیلوف فرستاد. افراد ارتش سرخ روی یخ‌های نازک به سوی کرونشتاد می رفتند. یخ می شکست و بسیاری در آب غرق می شدند. می بایستی به استحکامات تقریباً غیر قابل تسخیر کرونشتاد هجوم برد. صداقت و وفاداری در

راه انقلاب و مردانگی و جانفشانی برای حکومت شوروی فائق آمد. دژ کرونشتاد با حمله‌ای از طرف نیروی ارتش سرخ تسخیر گردید و شورش کرونشتاد خوابانده شد.

۲- مباحثه در حزب درباره اتحادیه‌های کارگران. کنگره دهم حزب، شکست دسته مخالف. انتقال به سیاست نوین اقتصادی (نپ)

بر کمیته مرکزی حزب و بر اکثریت لنینیست وی روشن بود که پس از پایان دادن به جنگ و اقدام به ساختمان اقتصادی دوره صلح، برای نگاه داشتن رژیم سخت کمونیسم جنگی که در محیط جنگ و محاصره بر پا شده بود دیگر دلیلی نمی ماند.

کمیته مرکزی پی می برد که دیگر اصول اخذ مازاد خواربار از دهقانان مورد ندارد و آن را باید تبدیل به مالیات جنسی نمود تا این که به دهقانان مجال داده شود از قسمت مهم محصول مازاد خویش به میل خود استفاده کنند. کمیته مرکزی پی می برد که این اقدامات به احیای کشاورزی، به توسعه تولید غله و محصولات فنی که برای ترقی صنایع لازم است، به رونق گردش کالا در کشور، بهبود تأمین شهرها و به ایجاد پایه نوین اقتصادی اتحاد کارگران و دهقانان کمک خواهد کرد.

کمیته مرکزی متوجه این نکته نیز بود که احیای صنایع در حکم نخستین وظیفه می باشد ولی بر آن بود که، تا طبقه کارگر و اتحادیه‌های آن به این کار جلب نشوند احیای صنایع محال است، و کارگران را به این کار در صورتی می توان جلب نمود که به آنها فهمانده شود که خرابی اقتصادی، برای ملت دشمنی است که به اندازه مداخله خارجی و محاصره کشور خطرناک می باشد و حزب و اتحادیه‌های کارگران بدون شک و شبهه می توانند این کار را از پیش ببرند به شرطی که آنها با طبقه کارگر نه از طریق فرمان‌های جنگی، چنان که در جبهه مرسوم بود و حقیقتاً هم در آنجا این فرمان‌ها لزوم داشت، بلکه از طریق اقناع و با شیوه اقناع رفتار نمایند.

لیکن همه اعضای حزب مانند کمیته مرکزی فکر نمی کردند. دستجات کوچک مخالف یعنی ترتسکیست‌ها، "مخالفین کارگری"، "کمونیست‌های چپ"، "سانترالیست‌های دمکرات" و مانند آنها در حال پریشانی و گمراهی و در مقابل دشواری‌های دوره انتقال به راه ساختمان اقتصادی زمان صلح، دچار تردید بودند. منشویک‌ها و اس‌ار‌های سابق، بوندیست‌های سابق، بارتیبیست‌های^۱ سابق و انواع نیمه ناسیونالیست‌های اکناف روسیه در حزب اندک نبودند. آنها غالباً به این یا آن گروه مخالف کوچک می پیوستند زیرا مارکسیست حقیقی نبوده، قوانین تکامل اقتصاد را نمی دانستند زیرا مارکسیست و پختگی حزبی و لنینی نداشتند و تنها پریشانی و تردید دستجات مخالف کوچک را تقویت می کردند. بعضی از آنها چنین خیال میکردند که رژیم سخت کمونیسم جنگی را نباید سست نمود؛ بر عکس - "پیچ و مهره‌ها را باید باز هم سفت تر کرد"، برخی دیگر تصور می کردند که حزب و دولت باید در امر برقرار نمودن اقتصاد ملی خود را کنار کشند و این کار تماماً به دست اتحادیه‌های کارگران سپرده شود.

روشن بود که در محیط وجود این گونه پریشانی فکر در میان بعضی از قشرهای حزبی اشخاصی یافت خواهند شد که دوستدار مباحثه باشند و "لیدرهای" گوناگونی از مخالفین که کوشش می کنند حزب را دچار جر و بحث سازند، پدید می آیند.

همین طور هم شد.

هر چند در آن موقع مسئله اتحادیه‌های کارگران مسئله عمده سیاست حزب نبود ولی مباحثه از مسئله نقش اتحادیه‌های کارگران آغاز شد.

محرک مباحثه و مبارزه بر ضد لنین و اکثریت لنینیست کمیته مرکزی، ترتسکی بود. او مایل بود وضعیت را تیره کند و در آغاز نوامبر سال ۱۹۲۰ در جلسه نمایندگان کمونیست پنجمین کنفرانس اتحادیه‌های کارگران سراسر روسیه با شعار مشکوک: "سفت تر کردن پیچ و مهره‌ها" و "تکاندن اتحادیه‌های کارگران" سخن راند. ترتسکی "دولتی کردن اتحادیه‌های کارگران را" درخواست کرد. او بر ضد شیوه اقناع توده‌های کارگران بود. او طرفدار این بود که در اتحادیه‌های کارگران هم اصول نظامی مجری گردد. ترتسکی بر ضد توسعه دمکراسی در اتحادیه‌های کارگران و بر ضد انتخابی بودن مقامات اتحادیه‌های کارگران بود.

به جای اصول اقناع که بدون آن فعالیت سازمان‌های کارگری غیر ممکن است، ترتسکیست‌ها روش خشک و خالی اعمال جبر و فرمانفرمائی صرف را پیشنهاد می کردند و در جایی که رهبری کار اتحادیه‌ها به دست آنها می افتاد، با

۱ - بارتیبیست‌ها - جناح چپ ناسیونال - شوینیستی حزب سوسیال دموکرات اوکرائین که از نام ارگان مرکزی بارتبا (نبرد) که تا سال ۱۹۱۸ منتشر می شد. - هیئت تحریریه

سیاست خود در اتحادیه‌ها اختلاف، تفرقه و افساد به میان می‌آوردند، و با سیاست خود توده‌های غیر حزبی کارگران را بر ضد حزب برانگیخته، در میان طبقه کارگر تفرقه می‌انداختند.

اهمیت مباحثه درباره اتحادیه‌ها در حقیقت از مسئله اتحادیه‌ها به مراتب وسیع‌تر بود. چنان که بعدها در قطعنامه جلسه همگانی کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه، (۱۷ ژانویه ۱۹۲۵) خاطر نشان شده بود، مباحثه در حقیقت درباره روش "نسبت به دهقانان، که بر ضد کمونیسم جنگی بر می‌خاستند، درباره روش نسبت به توده کارگران غیر حزبی و به طور کلی راجع به رفتار نسبت به توده، در زمانی که جنگ داخلی در شرف پایان یافتن بود، به عمل می‌آمد" (قطعنامه‌های حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد جماهیر شوروی بخش یکم ص ۶۵۱ چاپ روسی).

دسته‌های ضد حزبی دیگر هم، مثل "مخالفین کارگری" (شلیاپنیکوف، مدودف، کولونتای و دیگران). "سانترالیست‌های دمکرات" (ساپرونوف، دروبیتس، بوگوسلاوسکی، اوسینسکی، واسمیرنوف و دیگران)، "کمونیست‌های چپ" (بوخارین، پراوبراژنسکی) نیز از دنبال‌ترتسکی برخاستند.

شعار "مخالفین کارگری" واگذار کردن اداره همه اقتصاد ملی به "کنگره تولید کنندگان سراسر روسیه" بود. این مخالفین، نقش حزب را به صفر می‌رساندند و اهمیت دیکتاتوری پرولتاریا را در ساختمان اقتصادی انکار می‌کردند. "مخالفین کارگری"، اتحادیه‌ها را نقطه مقابل دولت شوروی و حزب کمونیست قرار می‌دادند. به جای حزب، اتحادیه‌ها را عالی‌ترین شکل سازمان طبقاتی کارگر می‌دانستند. "مخالفین کارگری" در واقع یک گروه آنارشویست و سندیکالیست ضد حزبی بودند.

گروه "سانترالیست‌های دمکرات" (دسیست‌ها) آزادی کامل فراکسیون‌ها و دسته بندی‌ها را خواستار بودند. دسیست‌ها نیز مانند ترتسکیست‌ها، کوشش می‌کردند که در شوراها و در اتحادیه‌ها به نقش رهبری حزب لطمه وارد آورند. لنین دسیست‌ها را فراکسیون "پرسر و صداترین هوچی‌ها" و مرام آنها را هم مرام اساری و منشویکی نامید.

بوخارین به ترتسکی در مبارزه وی علیه لنین و حزب یاری کرد. بوخارین با پره‌ابراژنسکی، سربریاکوف و ساکولینکوف دسته معروف به "تامپون" را برپا کردند. این دسته شریک‌ترین فراکسیون‌ها یعنی ترتسکیست‌ها را مدافع و روپوشی می‌کرد. لنین رفتار بوخارین را "بالاترین درجه فساد ایدئولوژیک" نامیده بود. دیری نگذشت که بوخارین‌ها آشکارا بر ضد لنین با ترتسکیست‌ها همدست شدند.

لنین و لنینیست‌ها ضربه عمده را علیه ترتسکیست‌ها به عنوان نیروی اساسی دسته بندی‌های ضد حزبی متوجه ساختند. آنها ترتسکیست‌ها را در این که اتحادیه‌های کارگران را با سازمان‌های نظامی مخلوط می‌کردند، مقصر می‌دانستند و به آنها تذکر می‌دادند که نمی‌توان شیوه سازمان‌های نظامی را در اتحادیه‌های کارگران معمول ساخت. لنین و لنینیست‌ها در قبال زمینه‌های مرامی دسته‌های مختلف زمینه مرامی خود را تنظیم نمودند. در این زمینه مرامی خاطر نشان میشد که اتحادیه‌های کارگران، آموزشگاه فن اداره کردن، آموزشگاه اداره امور اقتصادی، آموزشگاه کمونیسم می‌باشند. اتحادیه‌های کارگران باید همه کار خود را روی اصل انتباه قرار دهند. تنها با این شرط است که اتحادیه‌های کارگران خواهند توانست همه کارگران را برای مبارزه با ویرانی اقتصادی آماده سازند و به ساختمان سوسیالیستی جلب کنند.

سازمان‌های حزبی در مبارزه بر ضد دسته بندی‌های مخالفین، در اطراف لنین گرد آمدند. مبارزه به ویژه در مسکو جنبه شدیدی به خود گرفت. مخالفین در اینجا قوای عمده خود را به منظور تسلط سازمان پایتخت تمرکز دادند. ولی بلشویک‌های مسکو به این کردار فراکسیون‌ها ضربه قطعی وارد آوردند. در سازمان‌های حزبی اوکرائین هم مبارزه شدیدی شروع شد. بلشویک‌های اوکرائین زیر رهبری رفیق مولوتف، که در آن وقت دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اوکرائین بود، طرفداران ترتسکی و شلیاپنیکوف را خورد کردند. حزب کمونیست اوکرائین به عنوان تکیه گاه با وفای حزب لنینیست باقی ماند. در باکو امر در هم شکستن مخالفین زیر رهبری رفیق ارژونیکیدزه تشکیل گردید. در آسیای میانه مبارزه با دسته بندی‌های ضد حزبی را رفیق ل. کاکانوویچ رهبری می‌کرد.

همه سازمان‌های اساسی محلی حزب به زمینه لنین مرامی پیوستند.
۸ مارس سال ۱۹۲۱ کنگره دهم حزب گشایش یافت. در کنگره ۶۹۴ نماینده با رأی قطعی حضور داشتند که نماینده ۷۳۲۵۲۱ تن اعضای حزب بودند. نمایندگان با رأی مشورتی ۲۹۶ تن بودند.
کنگره مباحثه درباره اتحادیه‌های کارگران را تراز بندی کرده و با اکثریت نزدیک به تمام آراء زمینه مرامی لنینی را تصویب نمود.

لنین موقع گشودن کنگره اظهار داشت که مباحثه برای ما یک نوع تجملی بود که نمی‌بایستی آن را اجازه دهیم و خاطر نشان کرد که دشمنان امیدهای خود را به مبارزه داخلی و افتراق در میان حزب کمونیست بسته بودند.

کنگره با در نظر گرفتن این که وجود دسته‌های فراکسیونی برای حزب بلشویکی و برای دیکتاتوری پرولتاریا خطر عظیمی دربردارد، توجه مخصوص خود را به مسئله یگانگی حزب معطوف داشت. لنین در این مسئله

گزارش داد. کنگره همه دست‌بندی‌های مخالفین را تقبیح نموده، خاطر نشان ساخت که آنها "در عمل به دشمنان طبقاتی انقلاب پرولتری یاری می‌نمایند".

کنگره مقرر داشت که همه دست‌های فراکسیونی بی‌درنگ منحل شود و به همه سازمان‌ها سفارش نمود که سخت مواظبت داشته باشند تا آن که هیچ عمل فراکسیونی از کسی سرزنزد و در صورت عدم اجرای تصمیم کنگره، متخلفین بی‌چون و چرا و فوری از حزب اخراج گردند. کنگره به کمیته مرکزی اختیاراتی داد که در صورت نقض انضباط از طرف اعضای کمیته مرکزی و در صورت تجدید یا روا داشتن فعالیت فراکسیونی درباره آنها هر گونه اقدامات کیفی حزبی را تا بیرون کردن از کمیته مرکزی و از حزب اتخاذ نماید.

همه این مقررات در قطعنامه مخصوص "درباره یگانگی حزب" که از طرف لنین پیشنهاد و از طرف کنگره پذیرفته شد، نوشته شده بود.

کنگره در این قطعنامه توجه همه اعضای حزب را به آن معطوف ساخت که یگانگی و پیوستگی صفوف وی، یگانگی اراده پیش‌آهنگ پرولتاریا مورد لزوم می‌باشد به ویژه در چنین موقعی که یک سلسله از حوادث در دوره کنگره دهم روح تردید را بین اهالی خرده بورژوازی کشور تقویت داده است.

در قطعنامه این طور خاطر نشان می‌گردید:

« و حال آن که در آن موقع که هنوز مباحثه همگانی حزب درباره اتحادیه‌های کارگران آغاز نشده بود، در حزب برخی علائم فراکسیونی نمودار شده بود یعنی دسته‌هایی پیدا شده بودند که زمینه‌های مرامی مخصوصی داشتند و کوشش می‌کردند تا اندازه معینی دور خود بتنند و انضباط گروهی خود را برپا سازند. لازم است که همه کارگران آگاه مضر و ناروا بودن هر گونه فراکسیون بازی را به طور روشن دریابند، همان فراکسیون بازی که در عمل ناگزیر باعث ضعف فعالیت یک‌دل و یک‌جهت می‌شود و موجب آن است که کوشش‌های مکرر دشمنان، که خود را به حزب حکومتی می‌چسبانند، تقویت شود و این کوشش‌های دشمنان متوجه آن است که افتراق حزب را عمیق کرده و از این افتراق برای مقاصد ضد انقلابی استفاده کنند. »

کنگره سپس در این قطعنامه چنین می‌گفت:

« استفاده دشمنان پرولتاریا از هرگونه انحراف از خط مشی متین کمونیستی، به بارزترین شکلی خود را در نمونه شورش کرنشتاد نمایان ساخت، یعنی موقعی که نیروی ضد انقلاب بورژوازی و افراد گارد سفید در همه

کشورهای دنیا فوراً آمادگی خود را برای قبول شعارهایی، حتی شعارهای رژیم شوروی، فقط به منظور این که دیکتاتوری پرولتاریا را در روسیه سرنگون نمایند، ابراز داشتند و نیز در موقعی که اس‌ارها و عموماً نیروی ضد انقلاب بورژوازی در کرنشتاد از شعارهای قیام، ظاهراً به نام حاکمیت شوروی و معناً بر ضد حکومت شوروی در روسیه، استفاده کرده بودند. این گونه پیش آمدها کاملاً ثابت می‌کند که افراد گارد سفید تنها برای سُست و سرنگون کردن تکیه‌گاه انقلاب پرولتاری در روسیه کوشیده و می‌توانند خود را به شکل کمونیست‌ها در آورده و حتی از آنها هم خود را "چپ‌تر" وانمود سازند. چنان چه اوراق منشویکی در پتروگراد در روزهای قبل از قیام کرنشتاد نشان می‌دهد چگونه منشویک‌ها از اختلافاتی که درون حزب کمونیست روسیه بود استفاده کردند تا این که خود را مخالف شورش و طرفدار حاکمیت شوروی، ولی به اصطلاح با اصلاحات جزئی، وانمود ساخته و در عمل از شورشیان کرنشتاد، اس‌ارها و افراد گارد سفید پشتیبانی کنند و آنها را تحریک نمایند. »

قطعنامه خاطر نشان می‌کرد که تبلیغات حزبی باید زیان و خطر فراقسیون بازی را از لحاظ یگانگی حزب، لزوم عملی کردن وحدت اراده پیش‌آهنگ پرولتاریا، به عنوان شرط اساسی موفقیت دیکتاتوری پرولتاریا، مشروحاً بفهماند.

از طرف دیگر در قطعنامه کنگره گفته شده بود که تبلیغات حزبی باید طرز خاص تازه ترین اصول تاکتیکی دشمنان حاکمیت شوروی را بفهماند. قطعنامه خاطر نشان می‌نمود که:

« این دشمنان پی برده‌اند که به نیروی ضد انقلاب در زیر پرچم آشکار گارد سفید نمی‌توان امید بست و اکنون همه نیروی خود را صرف می‌کنند که از اختلافات درون حزب کمونیست روسیه استفاده نموده و با واگذاری حاکمیت به دسته بندی‌های سیاسی، که ظاهرشان خیلی تمایل بیشتری برای شناسائی حاکمیت شوروی نشان می‌دهد به هر وسیله‌ای که باشد ضد انقلاب را به پیش ببرند. » (قطعنامه‌های حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد جماهیر شوروی بخش یکم ص. ۳۷۳-۳۷۴ چاپ روسی).

قطعنامه خاطر نشان می‌کرد که تبلیغات حزبی

« باید هم چنین آزمایش انقلاب‌های گذشته را نیز روشن نماید، که در آن موقع عناصر ضد انقلاب از دسته بندی‌های خرده بورژوازی که به حزب انقلابی افراطی بیشتر نزدیک بودند، پشتیبانی می کردند تا آن که دیکتاتوری انقلابی را متزلزل ساخته و آن را سرنگون نمایند و بدین وسیله راه را برای غلبه کامل نیروی ضد انقلابی سرمایه‌داران و ملاکین در آتیه باز کنند. »

به قطعنامه "درباره یگانگی حزب" یک قطعنامه دیگری تحت عنوان "درباره انحراف سندکالیستی و آنارشستی در حزب ما" که آن هم از طرف لنین پیشنهاد و از طرف کنگره پذیرفته شده بود، پیوست شد. کنگره دهم در این قطعنامه دسته موسوم به "مخالفین کارگری" را مورد سرزنش قرار داد و تبلیغات اندیشه‌های انحرافی آنارشستی و سندیکالیستی را با انتساب به حزب کمونیست ناسازگار دانسته و حزب را به مبارزه قطعی علیه این انحراف دعوت کرد.

کنگره دهم درباره تبدیل اخذ مازاد خواربار به اخذ مالیات جنسی، تحول به سیاست اقتصادی نوین (نی) تصمیمات خیلی مهمی گرفت. در این تحول از کمونیسم جنگی به سیاست اقتصادی نوین، همه خردمندی و دور اندیشی سیاست لنین نمایان گردید.

یکی از موضوعاتی که در قطعنامه کنگره ذکر شده بود موضوع تبدیل اصول اخذ مازاد خواربار دهقانان به مالیات جنسی بود. مالیات جنسی کمتر از میزانی بود که بنا به اصول نام برده از دهقانان گرفته میشد. مبلغ مالیات می بایست پیش از کشت بهاره اعلام و موعدهای تحویل مالیات به طور دقیق مقرر میشد. آن چه که پس از پرداخت مالیات باقی می ماند کاملاً در اختیار دهقان قرار می گرفت تا با این مازاد آزادانه داد و ستد نماید. لنین در گزارش خود خاطر نشان کرده بود که آزادی بازرگانی در نخستین وهله تا اندازه‌ای منجر به رونق سرمایه‌داری در کشور می گردد. لازم است که بازرگانی خصوصی مجاز شناخته شود و به صاحبان صنایع خصوصی اجازه داده شود که بنگاه‌های کوچکی تأسیس نمایند. ولی از این موضوع نباید بیم داشت. لنین بر این عقیده بود که تا اندازه‌ای آزادی داد و ستد موجب علاقمندی اقتصادی دهقان می گردد، قوه تولیدی وی را بالا برده، موجب ترقی سریع کشاورزی می شود و بر روی این اساس صنایع دولتی مستقر و سرمایه خصوصی از دوران بازار کنار زده خواهد شد و نیز، با گرد آوردن نیرو و وسائل، می توان صنایع نیرومندی را که پایه اقتصادی سوسیالیسم است به وجود آورد و سپس تعرض

قطعی را آغاز کرد تا این که بازمانده‌های سرمایه‌داری را در کشور نیست و نابود ساخت.

کمونیسم جنگی آزمایشی بود برای این که بتوان دژ عناصر سرمایه‌داری شهر و ده را با یورش و هجوم مستقیم تسخیر نمود. در این تعرض، حزب بی اندازه جلو رفته و این خطر وجود داشت که از پایگاه خود جدا شود. اکنون لنین پیشنهاد نمود که کمی عقب نشینی نموده تا بتوان موقتاً به پشت جبهه نزدیک تر شد و از یورش، به محاصره طولانی تر این دژ اقدام ورزید تا این که پس از جمع آوری نیرو از نو تعرض را آغاز نمود.

ترتسکیست‌ها و مخالفین دیگر بر این عقیده بودند که نپ فقط عقب نشینی است. چنین تفسیری برای آنها مفید بود زیرا آنها راه اعاده و استقرار سرمایه‌داری را در پیش گرفته بودند. چنین تفسیری از نپ دارای ضرر عمیق و خیلی ضد لنینی بود. در حقیقت هم، پس از یک سال از روز برقراری نپ، در کنگره یازدهم حزب، لنین اظهار داشت که "عقب نشینی به پایان رسیده و شعار: تهیه مقدمات تعرض به سرمایه اقتصاد شخصی" را پیش کشید. (لنین جلد ۲۷ ص ۲۱۳ چاپ روسی).

مخالفین، که مارکسیست‌های بد، و در مسائل مربوط به سیاست بلشویکی عاری از هر گونه اطلاع بودند، نه ماهیت نپ را می فهمیدند و نه چگونگی عقب نشینی را که در آغاز نپ، به آن اقدام شده بود. درباره ماهیت نپ در بالا سخن رانده شد و اما درباره چگونگی عقب نشینی باید گفت که عقب نشینی شکل‌های مختلفی دارد. گاهی هست که احزاب و یا ارتش مجبور به عقب نشینی می باشند زیرا دچار شکست گردیده‌اند. در چنین مواردی علت عقب نشینی ارتش یا حزب این است که خود و کادرهای خود را برای نبردهای نوی نگاه داری نماید. در موقع معمول ساختن نپ منظور لنین به هیچ وجه این عقب نشینی نبود، زیرا حزب نه تنها دچار شکست نگردیده و مغلوب نشده بود بلکه برعکس در جنگ داخلی، به مداخله گران و افراد گارد سفید شکست وارد آورده بود. ولی چنین موقعی هم ممکن است پیش بیاید که حزب یا ارتش پیروزمند، در تعرض خود بیش از اندازه به جلو رفته، بدون این که پایگاه‌های عقب جبهه خود را تأمین کرده باشد. این موجب خطر جدی است. در چنین مواردی حزب یا ارتش آزموده معمولاً لازم می داند، برای این که از پایگاه خود جدا نشود، اندکی عقب نشسته، به عقب جبهه خود نزدیک شود تا آن که به وسیله ایجاد ارتباط محکم با پایگاه، عقب جبهه خود، احتیاجات خود را از هر حیث تأمین نماید و سپس از نو، با اعتماد بیشتری و با اطمینان به کامیابی، به تعرض آغاز کند. درست همین عقب نشینی موقتی را لنین در موقع نپ به مورد اجرا می گذارد و طی گزارش در کنگره چهارم بین الملل کمونیست راجع به علل معمول ساختن

نپ، آشکارا چنین گفت: "ما در تعرض اقتصادی به قدری زیاد جلورفتیم که پایگاه خود را به اندازه کفاف تأمین نکردیم" و بهمین جهت لازم است که موقتاً به سوی عقبگاه تأمین شده خود عقب نشینی بعمل آوریم.

بدبختی مخالفین در این بود که، به علت جهالت خود به این خصوصیت عقب نشینی زمان نپ پی نمی بردند و تا سرانجام خود هم پی نبردند. تصمیم کنگره دهم درباره نپ، اتحاد اقتصادی محکم طبقه کارگر و دهقانان را برای ساختمان سوسیالیسم تأمین می کرد.

تصمیم دیگر کنگره دهم، درباره مسئله ملی، متوجه همین وظیفه اساسی بود. گزارش مربوط به مسئله ملی به عهده رفیق استالین بود. رفیق استالین اظهار داشت که ما ستم ملی را نابود ساختیم ولی این کافی نیست. وظیفه ما آن است که میراث سنگین گذشته یعنی عقب ماندگی اقتصادی سیاسی و فرهنگی ملل ستم دیده سابق را از بین ببریم و به آنها یاری کنیم تا در این زمینه خود را به پایه روسیه مرکزی برسانند.

سپس رفیق استالین به دو انحراف ضد حزبی اشاره نمود یعنی شوینیسیم امپریالیستی (روسیه بزرگ) و ناسیونالیسم محلی. کنگره هر دو انحراف را به مثابه انحرافهای زیانبخش و خطرناک برای کمونیسم و انترناسیونالیسم پرولتاریا مورد مذمت قرار داد. در عین حال کنگره ضربه اصلی خود را بر ضد شوینیسیم امپریالیستی، که خطر عمده بود، یعنی بر ضد بازماندهها و بقایای رفتاری که شوینیستهای روسی در زمان تزاریسیم نسبت به ملل غیر روسی روا می داشتند، متوجه ساخت.

۳- نخستین نتایج نپ. کنگره یازدهم حزب. تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی. بیماری لنین. نقشه کئوپراتیوی لنین. کنگره دوازدهم حزب

اجرای نپ با مقاومت عناصر نا استوار حزب مواجه می شد. این مقاومت از دو طرف انجام می گردید. یک طرف هوچی های "چپ" ناقص الخلقه های سیاسی از نوع لومینادزه، شاتسکین و دیگران که "مدل می نمودند" که نپ عبارت است از صرف نظر نمودن از پیروزی های انقلاب اکتبر، بازگشت به سرمایه داری و محو حاکمیت شوروی. اینان به علت جهالت در سیاست و ندانستن قوانین ترقی اقتصادی، پی به سیاست حزب نمی بردند، دچار سراسیمگی می شدند و در پیرامون خود تخم نومیدی می پاشیدند. از طرف دیگر تسلیم طلبان مستقیم مانند ترتسکی، رادک، زینویف، سوکولنیکوف، کامنف، شلیاپنیکوف، بوخارین، ریکوف و دیگران که به امکان رشد سوسیالیستی کشور ما باور نداشتند و در مقابل "توانائی سرمایه داری سر تعظیم فرود آوردند و برای استحکام موقعیت سرمایه داری کشور شوروی کوشش می کردند و تقاضا داشتند که خواه در درون کشور و خواه در بیرون آن به سرمایه خصوصی گذشت های مهمی بشود و نیز درخواست می نمودند که یک سلسله از مواضع حاکمیت شوروی در اقتصاد ملی به سرمایه خصوصی، به عنوان امتیاز و یا شرکت های سهامی مختلط با اشتراک سرمایه شخصی، داده شود.

هر دو دسته نسبت به مارکسیسم ولنینیسم بیگانه بودند. حزب پرده از روی هر دو دسته برداشته و آنها را به حال انزوا انداخت. حزب به آنهایی که تخم سراسیمگی و تسلیم طلبی می کاشتند، توی دهنی سختی زد.

وجود چنین مقاومتی در مقابل سیاست حزب بار دیگر لزوم تصفیه حزب را از عناصر نا استوار گوشزد می نمود. به همین مناسبت کمیته مرکزی در سال ۱۹۲۱ موضوع تصفیه حزب را پیش کشیده و در راه مستحکم ساختن حزب کار مهمی را از پیش برد. تصفیه در جلسات عمومی با اشتراک افراد غیر حزبی به عمل می آمد. لنین اندرز می داد که حزب باید به طور اساسی "... از وجود شیادان، از کمونیست های کاغذ باز و نادرست، کمونیست های سست عنصر و از منشویک هایی که "ظاهراً" خود را رنگ آمیزی کرده ولی باطناً جنبه منشویکی خود را از هم دست نداده اند" تصفیه شود. (لنین جلد ۲۷ ص ۱۳ چاپ روسی).

روی هم رفته در نتیجه تصفیه، تا ۱۷۰ هزار تن، یا قریب ۲۵ درصد از کلیه اعضای حزب، اخراج گردید.

تصفیه موجب استحکام زیادی در حزب شد و ترکیب اجتماعی آن را بهبودی بخشید، اعتماد توده را نسبت به حزب افزون کرد، نفوذ حزب را بالا برد، به همبستگی و روح انضباط حزبی افزود.

از همان نخستین سال، صحت سیاست اقتصادی نوین تأیید گشت. انتقال به نپ، اتحاد کارگران و دهقانان را بر پایه نوینی به مراتب مستحکم تر ساخت. بر توانائی و پایداری دیکتاتوری پرولتاریا افزوده شد. از راهزنی کولاکها تقریباً بکلی جلوگیری به عمل آمد. پس از الغاء اخذ مازاد خواربار، دهقانان میانه حال، در امر مبارزه با باندهای کولاکها، به حکومت شوروی یاری می نمودند. حاکمیت شوروی کلیه رشته‌های حیاتی اقتصاد ملی، از قبیل صنایع بزرگ، وسائط حمل و نقل، بانکها، زمین، بازرگانی داخلی و خارجی را در دست خود نگاه داشت. حزب تحولاتی را در جبهه اقتصادی به وجود آورد. کشاورزی بزودی، آغاز پیشروی نمود. نخستین کامیابی‌ها در صنایع و وسائط نقلیه به دست آمد. رونق اقتصادی، ولو این که هنوز آهسته بود، ولی به طور اطمینان بخشی شروع شد. کارگران و دهقانان حس می کردند و می دیدند که حزب راه صحیحی را در پیش گرفته است.

در ماه مارس سال ۱۹۲۲ کنگره یازدهم حزب گرد آمد. در کنگره ۵۲۲ نماینده با رأی نماینده با رأی قطعی شرکت کردند که نماینده ۵۳۲۰۰۰ عضو حزب، یعنی کمتر از کنگره گذشته، بودند. نمایندگان با رأی مشورتی ۱۶۵ تن بودند. علت کم شدن شماره اعضای حزب آغاز تصفیه صفوف حزبی بود.

حزب در این کنگره، ترازنامه نخستین سال سیاست اقتصادی نوین خود را مورد بحث قرار داد. این ترازنامه به لنین فرصت داد که در کنگره اظهارات زیرین را بنماید:

« ما یک سال عقب نشینی کردیم. ما باید اکنون به نام حزب بگوئیم: - دیگر بس است! هدفی که ما در این عقب نشینی داشتیم به دست آمد. این دوره به پایان می رسد یا به پایان رسیده است. اکنون هدف دیگر، یعنی هدف تجدید آرایش قوا، در پیش قرار می گیرد. »
(لنین جلد ۲۷ ص ۲۳۸ چاپ روسی).

لنین خاطر نشان می نمود که مفهوم نپ مبارزه شدید حیاتی و مماتی بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم است. مسئله اساسی سر این است که "کدام یک پیروز خواهند شد". برای به دست آوردن پیروزی باید به هم پیوستگی طبقه کارگر و دهقان و صنایع سوسیالیستی و اقتصاد روستائی را به وسیله توسعه همه جانبه

مبادلهٔ جنس در میان شهر و ده تأمین نمود. برای این منظور باید اداره کردن اقتصاد و اصول بازرگانی شایسته و امروزی را آموخت.

بازرگانی در این دوره یکی از حلقه‌های اساسی آن سلسله مسائلی بود که در جلو حزب قرار داشت. بدون حل این مسئله توسعهٔ مبادلهٔ جنسی میان شهر و ده، تحکیم اتحاد اقتصادی کارگران و دهقانان، ترقی کشاورزی و بیرون آوردن صنایع از حال ویرانی امکان پذیر نبود.

در آن زمان بازرگانی شوروی هنوز بسیار ضعیف و دستگاه بازرگانی نیز دچار سُستی بود. کمونیست‌ها هنوز در امر بازرگانی دارای تجربه نبودند. دشمن، یعنی نپمان،^۲ هنوز شناخته نشده بود و هنوز چگونگی مبارزه بر ضد وی را نیاموخته بودند. بازرگانی خصوصی، نپمان‌ها، از ضعف بازرگانی شوروی استفاده کرده خرید و فروش کالاهای بزازی و کالاهای رایج دیگر را نیز به دست خود گرفته بودند. موضوع تشکیل بازرگانی دولتی و کتوپراتیوی حائز اهمیت بزرگ می‌گردید.

پس از کنگرهٔ یازدهم، فعالیت اقتصادی با نیروی نوین به دوران افتاد. عواقب کمی محصول، که کشور به آن دچار گردیده بود، با موفقیت از بین برده شد. اقتصاد کشاورزی به سرعت از نو برقرار می‌گردید. راه‌های آهن بهتر از پیش به کار افتاد. شمارهٔ فابریک‌ها و کارخانه‌های از نو به راه افتاده، بیشتر و بیشتر میشد.

در اکتبر سال ۱۹۲۲ جمهوری شوروی پیروزی مهمی را جشن گرفت: شهر ولادی وستوک، یعنی آخرین قطعهٔ خاک شوروی که در دست مداخله گران بود، به وسیلهٔ ارتش سرخ و پارتیزان‌های خاور دور از دست مداخله گران ژاپنی آزاد شد.

اکنون که همهٔ خاک شوروی از وجود مداخله گران پاک گردید و وظائف ساختمان سوسیالیسم و دفاع کشور، ادامهٔ استحکام اتحاد ملل کشور شوروی را ایجاب می‌نمود، موضوع یگانگی محکم تر جماهیر شوروی در یک اتحاد واحد دولتی به میان آمد. می‌بایستی همهٔ این نیروهای ملی را برای ساختمان سوسیالیسم متحد ساخت. می‌بایستی وسائل دفاع محکم کشور را فراهم آورد. می‌بایستی ترقی هر جانبهٔ همهٔ ملل میهن ما را تأمین نمود. برای این منظور لازم می‌آمد که ملل کشور شوروی را بیش از پیش به یک دیگر نزدیک کرد.

در ماه دسامبر سال ۱۹۲۲ نخستین کنگرهٔ همهٔ شوراهای اتحاد شوروی منعقد گردید. در این کنگره، بنا به پیشنهاد لنین و استالین، اتحاد داوطلبانهٔ ملل

شوروی در یک دولت، یعنی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (ا. ج. ش. س) برقرار گردید.

در بدو امر جمهوری‌های زیرین جزء اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قرار گرفت: جمهوری شوروی متحده سوسیالیستی روسیه، جمهوری شوروی متحده سوسیالیستی ماوراء قفقاز، جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین و جمهوری شوروی سوسیالیستی بلوروسی. کمی دیرتر در آسیای میانه سه جمهوری مستقل اتحاد شوروی یعنی جمهوری‌های ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان تشکیل یافت. اکنون همه این جمهوری‌ها بر روی اساس داوطلب بودن و تساوی حق و هم‌چنین با حفظ حق خروج آزاد از اتحاد شوروی، که برای هر یک از آنها این حق محفوظ بود، در یک اتحاد از دولت‌های شوروی به نام اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی متحد شدند.

معنی ایجاد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی این بود که حاکمیت شوروی اکنون مستحکم شده و پیروزی بزرگ سیاست لنینی و استالینی حزب بلشویک در مسئله ملی حاصل گشته است.

در ماه نوامبر سال ۱۹۲۲ لنین، در جلسه عمومی شورای مسکو، نطقی ایراد نمود و ضمن تراز بندی موجودیت پنج ساله حاکمیت شوروی، با اطمینان راسخی اظهار داشت که "روسیه دوران نپ مبدل به روسیه سوسیالیستی خواهد گشت". این آخرین سخنرانی لنین در پیشگاه کشور بود. در سال ۱۹۲۲ حزب دچار بدبختی بزرگی شد. لنین به بیماری سختی مبتلا گشت. برای همه حزب و همه زحمتکشان بیماری لنین به مثابه غم و اندوه بزرگ خود آنها بود. همه برای زندگی لنین محبوب خویش در نگرانی به سر می بردند. ولی لنین، حتی در زمان بیماری هم، کار خود را قطع نمی کرد و در عین بیماری سخت، یک سلسله مقاله‌های بسیار مهمی نگاشت و در این مقاله‌های آخرین خود کارهای انجام شده را تراز بندی نموده و نقشه بنای سوسیالیسم را در کشور ما به وسیله جلب دهقانان به کار ساختمان سوسیالیستی طرح کرد. در این نقشه، لنین نقشه خود را درباره جلب دهقانان به کار ساختمان سوسیالیسم به وسیله شرکت‌های تعاونی (کنوپراتیو) پیش کشید.

در شرکت‌های تعاونی عموماً و در شرکت‌های تعاونی کشاورزی خصوصاً لنین راهی می دید که برای میلیون‌ها دهقان مفهوم و در دسترس آنها بود، یعنی راه انتقال از اقتصاد کوچک انفرادی به شرکت‌های تولیدی بزرگ یعنی کلخورها. لنین خاطر نشان کرد که ترقی و توسعه کشاورزی در کشور ما باید از راه جلب دهقانان به وسیله شرکت‌های تعاونی (کنوپراسیون) به ساختمان سوسیالیستی، یعنی از راه جایگزین کردن تدریجی مبادی اشتراک در کشاورزی نخست در قلمرو فروش و سپس در میدان تولید محصول کشاورزی - انجام

پذیرد. لنین خاطر نشان نمود که در زمان دیکتاتوری پرولتاریا و اتحاد طبقه کارگر و دهقان، موقعی که رهبری پرولتاریا بر دهقان تأمین شده است، با وجود صنایع سوسیالیستی، - شرکت‌های تعاونی که درست تشکیل یافته و میلیون‌ها دهقان را فرا گرفته باشد، آن چنان وسیله‌ایست که با آن می‌توان در کشور ما جامعه کامل سوسیالیستی را بر پا نمود.

در ماه آوریل سال ۱۹۲۳ کنگره دوازدهم حزب منعقد شد. پس از به دست گرفتن حاکمیت از طرف بلشویک‌ها، این نخستین کنگره‌ای بود که لنین نتوانست در آن حضور به هم رساند. در کنگره ۴۰۸ تن نماینده با رأی قطعی حضور داشتند که نماینده ۳۸۶۰۰۰ نفر عضو حزب بودند، یعنی از کنگره گذشته حزب کمتر. نتایج تصفیة حزب، که در آن وقت هنوز ادامه داشت و منتج به اخراج عده زیادی از اعضای حزب گردیده بود، در اینجا نمایان شد. ۴۱۷ تن نماینده با رأی مشورتی در کنگره حضور داشت.

کنگره حزب در تصمیمات خود همه دستوره‌های لنین را که در مقالات و نامه‌های آخرینش داده شده بود، در نظر گرفت.

کنگره به همه آن کسانی که نپ را به منزله عقب نشینی از مواضع سوسیالیستی و تسلیم مواضع خود به سرمایه‌داری می‌پنداشتند و به کسانی که پیشنهاد می‌کردند که باید به اسارت سرمایه‌داری تن در داد، تو دهنی سختی زد. این پیشنهادات در کنگره از جانب طرفداران ترتسکی، یعنی رادک و گراسین داده می‌شد. آنها پیشنهاد می‌کردند که باید تسلیم مراحم سرمایه‌داران بیگانه شد و رشته‌هایی از صنایع را، که دولت شوروی برای ادامه حیات خود به آنها احتیاج داشت، به عنوان امتیاز به سرمایه‌داران بیگانه واگذار کرد. آنها پیشنهاد می‌کردند وام‌های حکومت تزاری، که در نتیجه انقلاب اکتبر لغو گردیده بود، پرداخت شود. حزب به این پیشنهادهای تسلیم طلبانه داغ خیانت زد. استفاده از سیاست امتیازات را حزب منکر نبود ولی آن را تنها در آن رشته‌ها و تا اندازه‌ای که برای دولت شوروی مفید بود جاز می‌دانست.

بوخارین و سوکولینکوف، از همان پیش از کنگره، الغاء انحصار بازرگانی خارجی را پیشنهاد کرده بودند. این پیشنهاد هم در نتیجه آن بود که نپ را به منزله تسلیم مواضع خود به سرمایه‌داری می‌پنداشتند. لنین در آن زمان بوخارین را به عنوان مدافع سفته‌بازان، نپمان‌ها و کولاک‌ها مورد سرزنش قرار داد. کنگره دوازدهم تجاوزی را که نسبت به خلل ناپذیر بودن انحصار بازرگانی خارجی میشد، جداً رد کرد.

به علاوه کنگره به ترتسکی هم، که سعی داشت سیاست محو کننده‌ای نسبت به دهقانان تحمیل کند، پاسخ دندان شکن داد. کنگره خاطر نشان کرد که این واقعیت را نمی‌توان فراموش کرد که در کشور، اقتصاد خرده روستائی برتری

دارد. کنگره به ویژه متذکر شد که ترقی صنایع، از آن جمله صنایع سنگین، باید مخالف با منافع توده‌های دهقانی نباشد، بلکه به منافع توده‌های دهقانی و همه اهالی زحمتکش پیوستگی داشته و توسعه و رشد یابد. این تصمیمات بر ضد ترتسکی متوجه بود که پیشنهاد می‌کرد صنایع به وسیله بهره‌کشی از اقتصاد روستائی بر پا گردد، زیرا وی در عمل منکر سیاست اتحاد پرولتاریا و دهقان بود.

ترتسکی در عین حال پیشنهاد می‌کرد که کارخانجات بزرگ مانند کارخانه‌های پوتیلوف، بریانسک و کارخانه‌های دیگر، که دارای اهمیت دفاعی بود، از آنجائی که به عقیده وی سود آور نیست، بسته شود. کنگره این پیشنهاد ترتسکی را با کمال انزجار و تنفر رد نمود.

به موجب پیشنهاد لنین که کتباً به کنگره فرستاده شده بود، کنگره دوازدهم دستگاه اداری متحدی به نام کمیسیون تفتیش مرکزی و بازرسی کارگری و دهقانی تشکیل داد. بر عهده این دستگاه، وظائف مسئولیت داری، از قبیل حفظ یگانگی حزب ما، تحکیم انضباط حزبی و دولتی و اصلاح کامل دستگاه دولتی شوروی گذارده شده بود.

مسئله ملی مورد توجه جدی کنگره قرار گرفت. گزارش دهنده در این موضوع، رفیق استالین بود. وی اهمیت بین‌المللی سیاست ما را در مسئله ملی گوشزد نمود. در نظر ملل ستم دیده باختر و خاور، اتحاد شوروی نمونه حل مسئله ملی و نابود ساختن ستم ملی است. رفیق استالین لزوم کار جدی برای از میان برداشتن عدم تساوی اقتصادی و فرهنگی ملل اتحاد شوروی را خاطر نشان ساخت. وی همه حزب را به مبارزه قطعی بر ضد انحرافات در مسئله ملی، یعنی بر ضد شوینیسم امپریالیستی روسیه بزرگ و ناسیونالیسم محلی دعوت نمود.

کنگره پرده از چهره ملیون انحرافی و سیاست امپریالیستی آنها نسبت به اقلیت‌های ملی برافکند. در آن موقع ملیون منحرف گرجی، یعنی مدیوانی و دیگران، بر ضد حزب علم مخالفت بر افراشته بودند. این عناصر علیه تشکیل فدراسیون ماوراء قفقاز و تحکیم دوستی ملل ماوراء قفقاز بودند. آنها نسبت به ملل دیگر گرجستان مانند شوینیست‌های حقیقی امپریالیست رفتار می‌کردند، تمام کسانی که گرجی نبودند، به ویژه ارمنه را، از تفلیس بیرون می‌رانند. قانون وضع کرده بودند که به موجب آن اگر دختر گرجی به غیر از گرجی شوهر میکرد از تبعیت گرجستان محروم می‌گردید. ترتسکی، رادک، بوخارین، سکرپینیک، راکوفسکی از ملیون منحرف گرجی پشتیبانی می‌کردند.

بزودی پس از کنگره، مجلس مشاوره مخصوصی از کارکنان جماهیر ملی درباره مسئله ملی منعقد گردید و در آن مجلس پرده از روی ملیون بورژوازی

تاتار یعنی سلطان - غالیوف و دیگران و ملیون منحرف ازبک یعنی فیض الله
خوجایف و دیگران برداشته شد.
کنگره دوازدهم حزب نتایج دوساله سیاست اقتصادی نوین را ترازبندی
کرد. این تراز بندی موجب خوش بینی و اطمینان به پیروزی نهائی بود.
در کنگره رفیق استالین چنین اظهار داشت:

« حزب ما در حال یگانگی و پیوستگی خود باقی مانده و تاب
عظیم ترین تحول را آورده، با پرچم گشاده به پیش میرود. »

۴- مبارزه با دشواری‌های ترمیم اقتصاد ملی،
تشدید فعالیت ترسکیست‌ها به مناسبت بیماری لنین.
مباحثه نوین. شکست خوردن ترسکیست‌ها.
در گذشتن لنین. دعوت به حزب. کنگره سیزدهم حزب.

از همان نخستین سال‌های مبارزه در راه ترمیم اقتصاد ملی، نتایج موفقیت‌باری به دست آمد. برای اوایل سال ۱۹۲۴ در همه رشته‌ها رونقی مشاهده می‌شد. بر مساحت کشتزارها از سال ۱۹۲۱ به مراتب افزوده شد، اقتصاد روستائی رفته رفته مستحکم‌تر می‌گردید. صنایع سوسیالیستی نمو و ترقی می‌کرد و طبقه کارگر از حیث شماره به مراتب افزون‌تر شد. مزد کار بالا رفت. زندگانی کارگران و دهقانان نسبت به سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۱ آسان‌تر و بهتر گردید.

لیکن باز هم نتایج خرابی که هنوز از میان نرفته بود تأثیر خود را نشان می‌داد. صنایع هنوز هم به میزان پیش از جنگ نرسیده بود. رشد آن از رشد احتیاجات کشور به مراتب عمیق‌تر بود. در اواخر سال ۱۹۲۳ شماره بیکاران تقریباً به یک میلیون تن می‌رسید - نمو آهسته اقتصاد ملی مجال تقلیل بیکاری را نمی‌داد. نظر به این که از طرف نیمان‌ها و عناصری از این قبیل که در سازمان‌های بازرگانی ما بودند نرخ فرا آورده‌های شهری در کشور بی‌اندازه بالا برده شده بود، توسعه بازرگانی به طور غیر منظمی انجام می‌شد. به همین مناسبت منات شوروی شدیداً در معرض تزلزل واقع گردید. از ارزش آن کاسته می‌شد. همه اینها مانع بهبود اوضاع کارگران و دهقانان بود.

برای پائیز سال ۱۹۲۳، نظر به این که از طرف بنگاه‌های صنعتی و بازرگانی ما، در سیاست شوروی مربوط به نرخ‌ها، تخلفاتی شده بود، دشواری‌های اقتصادی قدری بیشتر شد. بین نرخ کالاهای صنعتی و محصول کشاورزی مغایرت کلی وجود داشت. نرخ غله پائین آمده، در صورتی که نرخ کالاهای صنعتی بی‌اندازه بالا رفته بود. هزینه‌های اضافی در صنایع زیاد شده و این موضوع موجب گرانی کالاهای می‌گردید. پول‌هایی که دهقانان از فروش غله به دست می‌آوردند، بزودی ارزش خود را گم می‌کرد. علاوه بر اینها، پیاتاکوف ترسکیست، که در آن وقت کارهای شورای عالی اقتصاد ملی در دستش بود، به کارکنان اقتصادی دستور تبهکارانه‌ای داد دائر بر این که گویا، برای ترقی دادن صنایع لازم است از فروش کالاهای صنعتی سود زیادتری برداشت و نرخ‌ها را برون از اندازه بالا برد. ولی در حقیقت امر، این شعار نپمانی فقط می‌توانست باعث محدود شدن پایه تولید صنعتی و موجب خرابی

صنایع گردد. در چنین شرائطی، خرید کالاهای شهری برای دهقانان بدون صرفه بود و آنها از خرید این کالاها دست کشیدند. بحران فروش کالا آغاز شد، که در صنایع نیز تأثیر خود را بخشید. دشواری‌هایی در پرداخت مزد کار به میان آمد. این موضوع موجب نارضایتی کارگران گردید. کارگرانی که عقب مانده تر بودند، در برخی از فابریک‌ها دست از کار می کشیدند.

کمیته مرکزی حزب طرق بر طرف ساختن همه این دشواری‌ها و نواقص را مد نظر قرار داد. اقداماتی برای از میان بردن بحران فروش کالا اتخاذ شد. نرخ اجناس مورد مصرف عموم پائین آورده شد. تصمیم گرفته شد که اصلاحات پولی انجام گردد و موجبات تثبیت پول و رائج شدن چرونس فراهم شود. امر پرداخت مزد کارگران اصلاح گردید. برای بسط و توسعه بازرگانی شوروی به وسیله بنگاه‌های شوروی و کنوپراتیوی و نیز برای طرد هر گونه بازرگانی خصوصی و سفته بازان از رشته بازرگانی، اقداماتی در نظر گرفته شد.

می بایستی یک دل و یک جهت دامن همت بر کمر زد و دست به کار شد. هر آن کس که نسبت به حزب وفادار بود، این طور فکر می کرد و عمل می نمود. ولی ترسکیست‌ها این طور رفتار نمی کردند. آنها از غیبت لنین، که به واسطه بیماری سختش کنار مانده بود، استفاده کرده، حزب و رهبری آن را مورد حمله تازه‌ای قرار دادند و چنین می پنداشتند که برای در هم شکستن حزب و سرنگون کردن رهبری وی موقع مساعدی فرا رسیده است. در مبارزه علیه حزب، این عناصر از تمام حوادث، خواه شکست انقلاب در آلمان و بلغارستان در پائیز سال ۱۹۲۳، خواه دشواری‌های اقتصادی کشور و خواه از بیماری لنین، استفاده می کردند. درست در همین لحظه دشوار برای دولت شوروی، یعنی موقعی که پیشوای حزب در بستر بیماری بود، ترسکی علیه حزب بلشویک اقدام به حمله نمود. وی کلیه عناصر ضد لنینی را که در حزب بودند در پیرامون خود گرد آورد، معجلاً زمینه مرامی مخالفین را، که علیه حزب و رهبری آن و بر ضد سیاست حزب متوجه بود، تهیه کرد. این زمینه مرامی به نام اظهاریه ۴۶ مخالف، معروف گردید. در مبارزه بر ضد حزب لنینی، همه دسته بندی‌های مخالف: - ترسکیست‌ها، دسیست‌ها، بازمانده‌های "کمونیست‌های چپ" و "مخالفین کارگری" متحد شدند و در اظهاریه خود بحران سخت اقتصادی و محو حاکمیت شوروی را پیشگویی کرده، آزادی فراکسیون و دسته بندی‌ها را به عنوان یگانه راه نجات از این وضع، تقاضا می نمودند.

این امر، مبارزه برای تجدید فراکسیون‌ها بود، که از طرف کنگره دهم، بنا به پیشنهاد لنین ممنوع شده بود.

ترسکیست‌ها درباره بهبود صنایع و یا کشاورزی، درباره بهبود دوران کالا در کشور و بهبود حال زحمتکشان هیچ گونه مسائل صریحی را مطرح

نمی نمودند و در حقیقت هیچ گونه علاقه‌ای به این موضوعات نداشتند. تنها علاقه آنها این بود که از غیبت لنین استفاده کرده و از نو در درون حزب فراکسیون‌ها را بر قرار و پایه‌های حزب و کمیته مرکزی حزب را سست نمایند. در پی زمینه‌مرامی ۴۶ نفر، نامه تروتسکی، که در آن کادرهای حزبی را لجن مالی می‌کرد و نسبت به حزب یک سلسله تهمت‌ها و افتراآت تازه‌ای وارد می‌نمود، منتشر گردید. تروتسکی در این نامه خود نغمه‌های کهنه منشویکی را که حزب بارها از وی شنیده بود، تکرار می‌کرد.

تروتسکیست‌ها قبل از هر چیزی به دستگاه حزبی حمله ور شدند. آنها می‌فهمیدند که حزب، بدون دستگاه محکم حزبی، نمی‌تواند زندگی و کار کند. مخالفین کوشش می‌کردند که این دستگاه را متزلزل و ویران سازند و اعضای حزب را بر ضد دستگاه حزبی و جوانان را بر ضد کادرهای قدیمی حزب برانگیزند. تروتسکی در نامه خود به جوانان دانش آموز، به اعضای جوان حزب، که تاریخ مبارزه حزب را بر ضد تروتسکیسم نمی‌دانستند، امید بسته بود. برای جلب جوانان دانش آموز، تروتسکی از در چاپلوسی و تملق بر آمده آنها را "درست‌ترین هوا سنج حزب" می‌نامید و در عین حال اظهاراتی راجع به تغییر ماهیت گارد قدیمی لنینی می‌نمود. با اشاره به پیشوایان تباه و فاسد بین‌الملل دوم، تروتسکی با لحن پست و رذیلانه‌ای، کنایه میزد که گارد قدیمی بلشویکی هم به همین راه افتاده است. تروتسکی با این سر و صداها درباره تغییر ماهیت حزب، کوشش می‌کرد که تغییر ماهیت شخص خود و مقاصد ضد حزبی خود را بپوشاند.

هر دو سند مخالفین، خواه زمینه‌مرامی ۴۶ نفر و خواه نامه تروتسکی، از طرف تروتسکیست‌ها به نواحی و حوزه‌ها فرستاده شد و در معرض مذاکرات اعضای حزب قرار گرفت. حزب را دعوت به مباحثه می‌کردند.

بدین طریق تروتسکیست‌ها، چه پیش از دهمین کنگره حزب یعنی در موقع مباحثه راجع به اتحادیه‌ها، و چه اکنون، مباحثه همگانی حزبی را به حزب تحمیل نمودند.

حزب، با وجود این که سرگرم مسائل اقتصادی مهم تری بود، این دعوت به مبارزه را پذیرفت و باب مباحثه را باز نمود.

مباحثه، همه حزب را فراگرفت. مبارزه با شدت زیادی جریان داشت. شدت این مبارزه مخصوصاً در مسکو بود. تروتسکیست‌ها جد و جهد داشتند پیش از همه سازمان پایتخت را به دست آوردند. ولی مباحثه کمکی به تروتسکیست‌ها نکرد و فقط آنها را رسوا نمود. تروتسکیست‌ها، خواه در مسکو و خواه در تمام

اتحاد شوروی، شکست کمر شکنی خوردند. برای ترسکیست‌ها تنها تعداد کمی از حوزه‌های دانشگاه و ادارت دولتی رأی داد.

در ژانویه سال ۱۹۲۴ کنفرانس سیزدهم حزب گرد آمد. این کنفرانس گزارش استالین را درباره نتایج مباحثه استماع کرد. کنفرانس مخالفین ترسکیستی را تقبیح نمود و اظهار داشت که حزب در این مورد با انحراف خرده بورژوازی از مارکسیسم سر و کار دارد. تصمیمات کنفرانس بعدها از طرف کنگره سیزدهم حزب و کنگره پنجم بین الملل کمونیست تصویب گردید. پرولتاریای بین المللی کمونیستی از حزب بلشویک، در مبارزه آن بر ضد ترسکیسم، پشتیبانی می کرد.

ولی ترسکیست‌ها از کارشکنی خود دست برنداشتند. در پائیز سال ۱۹۲۴، ترسکی مقاله‌ای به نام "درس‌های اکتبر" منتشر کرد و در آن سعی داشت که ترسکیسم را جانشین لنینیسم کند. این مقاله سراپا تهمت نسبت به حزب ما و به پیشوای آن لنین بود. این رساله دست آویز تمام دشمنان کمونیسم و حاکمیت شوروی شد. این افتراآت ترسکی نسبت به تاریخ سراپا قهرمانی بلشویسم، از طرف حزب ما با نفرت و انزجار تلقی گردید. رفیق استالین کوشش ترسکی را برای تبدیل لنینیسم به ترسکیسم رسوا ساخت و در سخنرانی‌های خود خاطر نشان کرد که "وظیفه حزب عبارت از آن است که ترسکیسم را به منزله یک جریان ایدئولوژیک دفن کند".

در امر در هم شکستن ایدئولوژی ترسکیسم و مدافعه از لنینیسم، اثر تئوریک رفیق استالین "درباره اصول لنینیسم" که در سال ۱۹۲۴ از چاپ در آمد، اهمیت به سزائی داشت. این رساله تشریح استادانه و اثبات جدی اساس تئوری لنینیسم می باشد. این رساله، بلشویک‌ها را خواه در آن موقع و خواه اکنون با سلاح برنده تئوری مارکسیستی - لنینی مسلح کرده و می کند.

در نبرد بر ضد ترسکیسم، رفیق استالین حزب را در پیرامون کمیته مرکزی گرد آورد و برای مبارزه آتی در راه پیروزی سوسیالیسم در کشور بسیج نمود. رفیق استالین توانست ثابت کند که برای تأمین پیشرفت پیروزمندانه به سوی سوسیالیسم، در هم شکستن ایدئولوژی ترسکیسم، شرطی لازم می باشد.

ضمن تراز بندی دوران مبارزه بر ضد ترسکیسم، رفیق استالین اظهار داشت:

« بدون در هم شکستن ترسکیسم نمی توان در شرائط نپ به پیروزی نائل آمد و روسیه کنونی را مبدل به روسیه سوسیالیستی نمود. »

ولی این کامیابی‌های سیاست‌لنینی حزب را، بزرگ‌ترین بدبختی که برای حزب و طبقه کارگر پیش آمد، تیره گردانید. در ۲۱ ژانویه سال ۱۹۲۴ در گورکی نزدیکی مسکو لنین، پیشوا و استاد ما و بانی حزب بلشویک، در گذشت. طبقه کارگر همه جهان خبر مرگ لنین را به منزله بزرگ‌ترین فقدان تلقی کرد. در روز دفن لنین پرولتاریای جهان پنج دقیقه تعطیل کار را در همه جا اعلام داشت. راه‌های آهن از حرکت باز ماند، کار در کارخانه‌ها و فابریک‌ها متوقف شد. زحمتکشان هم دنیا پدر و معلم خود، بهترین دوست و پشتیبان خویش یعنی لنین را به سوی گور مشایعت می‌کردند.

در پاسخ به مرگ لنین، طبقه کارگر اتحاد جماهیر شوروی محکم‌تر از پیش در پیرامون حزب لنین گرد آمد. هر یک از کارگران آگاه، در این روزهای سوگواری رفتار خود را نسبت به حزب کمونیست که وصایای لنین را به جا می‌آورد، از نظر گذرانند. کمیته مرکزی حزب هزاران و هزاران درخواست عضویت از طرف کارگران غیر حزبی دریافت می‌داشت. کمیته مرکزی این جنبش کارگران پیشرو را حسن استقبال نمود و قبول عضویت کارگران پیشرو را به طور توده‌ای، یعنی دعوت لنینی به حزب را اعلام داشت. از نو ده‌ها هزار تن کارگر وارد حزب شدند. کسانی به حزب می‌آمدند که در راه حزب و برای لنین آماده جانفشانی و فداکاری بودند. آن موقع، در اندک مدتی بیش از دویست و چهل هزار تن کارگر داخل صفوف حزب بلشویک گردید. قسمت پیشرو طبقه کارگر، که از همه آگاه‌تر و انقلابی‌تر و از همه جسورتر و با انضباط‌تر بود، داخل حزب گردید. این دعوت لنینی به حزب بود.

فوت لنین نشان داد که تا چه اندازه حزب ما به توده کارگر نزدیک است و چگونه کارگران، حزب لنینی را عزیز و گرامی می‌دارند. در روزهای سوگواری لنین، در کنگره دوم شوراهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، رفیق استالین به نام حزب سوگند بزرگی یاد کرد و چنین گفت:

« ما کمونیست‌ها مردمانی از سرشت ویژه هستیم. ما از مصالح خاصی بُرش یافته‌ایم. ما کسانی هستیم که ارتش استراتژ بزرگ پرولتاریا، ارتش رفیق لنین را تشکیل می‌دهیم. هیچ افتخاری بالاتر از متعلق بودن به این ارتش نیست. هیچ افتخاری بالاتر از دارا بودن نام عضویت حزبی که مؤسس و رهبر آن رفیق لنین می‌باشد، نیست....»

هنگامی که رفیق لنین ما را ترک می‌کرد به ما وصیت کرد که نام بزرگ عضویت حزب را بلند و پاکیزه نگاه داریم. سوگند یاد می‌کنیم

به تو، رفیق لنین، که ما این وصیت تو را با شرافت انجام خواهیم داد!....

هنگامی که رفیق لنین ما را ترک می کرد به ما وصیت نمود که یگانگی حزب را مانند مردمک چشم حفظ کنیم. سوگند یاد می کنیم به تو، رفیق لنین، که این وصیت تو را هم با شرافت انجام خواهیم داد!....

هنگامی که رفیق لنین ما را ترک می کرد به ما وصیت کرد که دیکتاتوری پرولتاریا را حفظ کرده و مستحکم سازیم. سوگند یاد می کنیم به تو، رفیق لنین، که از نیروی خود دریغ نخواهیم داشت تا این وصیت تو را هم با شرافت انجام دهیم!..

هنگامی که رفیق لنین ما را ترک می کرد به ما وصیت کرد که با تمام قوا اتحاد کارگران و دهقانان را مستحکم سازیم، سوگند یاد میکنیم به تو رفیق لنین، که این وصیت تو را هم با شرافت انجام خواهیم داد!.....

رفیق لنین، به طور خستگی ناپذیری، لزوم اتحاد داوطلبانه ملل کشور ما، لزوم همکاری برادرانه آنها را در دائره اتحاد جمهوری ها، به ما گوشزد می نمود. هنگامی که رفیق لنین ما را ترک مینمود به ما وصیت کرد که اتحاد این جمهوری ها را مستحکم کنیم و بسط دهیم. سوگند یاد می کنیم به تو، رفیق لنین، که این وصیت تو را هم با شرافت انجام خواهیم داد!.

لنین بارها به ما خاطر نشان نمود است که تحکیم ارتش سرخ و بهبود وضع آن یکی از مهم ترین وظائف حزب ما می باشد... سوگند یاد کنیم، رفقا، که از نیروی خود دریغ نخواهیم داشت تا این که ارتش سرخ خود و نیروی دریائی سرخ خود را مستحکم سازیم...

هنگامی که رفیق لنین ما را ترک میکرد به ما وصیت کرد که به اصول بین الملل کمونیست وفادار باشیم. سوگند یاد می کنیم به تو، رفیق لنین، که ما از جان خود دریغ نخواهیم داشت تا این که اتحاد زحمتکشان همه جهان یعنی بین الملل کمونیست را مستحکم سازیم و بسط دهیم!..»

این سوگند حزب بلشویک به پیشوای خود لنین بود که طی قرن ها زنده خواهد ماند.

در ماه مه ۱۹۲۴ کنگره سیزدهم حزب انعقاد یافت. در کنگره ۷۴۸ نفر نماینده با رأی قطعی حضور به هم رساندند که نمایندگی ۷۳۵۸۸۱ تن از

اعضای حزب را داشتند. علت این افزایش گزاف شماره اعضاء حزب نسبت به کنگره گذشته آن است که بنا به دعوت لنینی قریب ۲۵۰ هزار تن عضو جدید داخل صفوف حزب گردید. نمایندگان دارای رأی مشورتی ۴۱۶ تن بودند.

کنگره زمینه مرامی مخالفین یعنی ترتسکیست‌ها را به منزله انحراف خرده بورژوازی از مارکسیسم و به منزله تجدید نظر در لنینیسم تشخیص داده و به اتفاق آرا زمینه مرامی را تقبیح و قطعنامه کنفرانس سیزدهم حزب را "درباره ساختمان حزبی و "درباره نتایج مباحثه" تأیید نمود.

با در نظر گرفتن وظائفی که در راه تحکیم پیوستگی بین شهر و ده وجود داشت، کنگره دستور ادامه توسعه صنایع و در نوبه خود نخست، صنایع سبک را صادر نمود و در عین حال لزوم رشد سریع فلزسازی را نیز گوشزد ساخت.

کنگره تشکیل کمیساریای ملی بازرگانی داخلی را تصویب کرد و همه بنگاه‌های بازرگانی را موظف ساخت که بازار را تصاحب نمایند و سرمایه خصوصی را از بازرگانی طرد کنند.

کنگره مقرر ساخت تا اعتبارات دولتی به دهقانان با سود کمتری داده شود و با توسعه آن رباخواران از روستا طرد گردند.

به عنوان وظیفه اساسی کار در روستا، کنگره شعار داد که تمام وسائل ممکن به کار رود تا شرکت‌های تعاونی توده‌های دهقانی را در بر گیرد.

سرانجام، کنگره اهمیت بزرگ دعوت لنینی را خاطر نشان کرده و حزب را متوجه آن ساخت که باید کار آموزش اصول لنینیسم برای اعضاء جوان حزب، و قبل از همه، برای آنهایی که بنا به دعوت لنینی داخل حزب شده‌اند، تقویت یابد.

۵- اتحاد شوروی در پایان دوران ترمیم. مسئله ساختمان
سوسیالیستی و پیروزی سوسیالیسم در کشور ما.
"مخالفین نوین" زینویف- کامنف. کنگره چهاردهم حزب،
خط مشی صنعتی کردن سوسیالیستی کشور.

بیش از چهار سال از کار سرسخت حزب بلشویک و طبقه کارگر در راه
سیاست اقتصادی نوین گذشت. کار قهرمانانه ترمیم اقتصاد ملی نزدیک به پایان
بود. اقتدار اقتصادی و سیاسی اتحاد جماهیر شوروی بیش از پیش رو به فزونی
می نهاد.

وضعیت بین المللی تا این زمان تغییر یافته بود. سرمایه‌داری پس از جنگ
امپریالیستی توانست در مقابل نخستین حمله انقلابی توده‌ها ایستادگی کند. جنبش
انقلابی در آلمان، ایتالیا، بلغارستان، لهستان و یک رشته از کشورهای دیگر
سرکوب شد. در این کار، پیشوایان احزاب سازشکار سوسیال دمکرات به
بورژوازی یاری نمودند. دوران جزر موقتی انقلاب فرا رسید. سرمایه‌داری
در اروپای باختری به طور موقت و تا اندازه‌ای تثبیت شد و مواضع آن تا حدی
استحکام یافت. لیکن تثبیت سرمایه‌داری تضادهای اساسی را که موجب از هم
گسیختگی جامعه سرمایه‌داری می‌شود، بر طرف ننمود. برعکس این تثبیت
جزئی سرمایه‌داری، تضادها را در میان کارگران و سرمایه‌داران، در بین
امپریالیسم و ملل مستعمراتی، در میان گروه‌های امپریالیستی کشورهای مختلف
حادتر می‌کرد. تثبیت سرمایه‌داری، در کشورهای سرمایه‌داری مقدمات فوراً
نوینی از تضادها و بحران‌های تازه را فراهم می‌نمود.

در عین این که سرمایه‌داری تثبیت می‌یافت اتحاد جماهیر شوروی نیز
در حال تثبیت بود ولی این دو حالت تثبیت با یک دیگر تفاوت فاحش داشت.
تثبیت سرمایه‌داری علائم بحران تازه سرمایه‌داری را نوید می‌داد. تثبیت اتحاد
جماهیر شوروی نشانه رشد نوین قدرت اقتصادی و سیاسی کشور سوسیالیستی
بود.

با وجود شکست انقلاب در باختر، وضع بین المللی اتحاد شوروی گرچه
آهسته ولی پیوسته تحکیم می‌یافت.

اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۲ به کنفرانس اقتصادی بین المللی
منعقد در ایتالیا - شهر ژن دعوت شد. در کنفرانس ژن، دول امپریالیستی که از
شکست انقلاب در کشورهای سرمایه‌داری جرأت گرفته بودند، کوشش داشتند
که این بار به شکل دیپلوماسی فشار جدیدی به جمهوری شوراهای وارد آورند.
امپریالیست‌ها به کشور شوروی در خواست‌های گستاخانه‌ای ارائه نمودند و

خواستار بودند که فابریک‌ها و کارخانه‌هایی که در نتیجه انقلاب اکتبر ملی شده بود به سرمایه‌داران خارجی پس داده شود، و نیز خواستار بودند که همه وام‌های حکومت تزاری پرداخته شود. در چنین شرایطی دول امپریالیستی به دولت شوروی وعده وام‌هایی جزئی می‌دادند. اتحاد شوروی این درخواست‌ها را رد کرد.

کنفرانس ژن نتیجه‌ای نداد.

تهدید به مداخله تازه، به شکل اولتیماتوم کرزن وزیر امور خارجه انگلیس در سال ۱۹۲۳ نیز چنان چه شاید و باید رد گردید.

دول سرمایه‌دار، که درجه استحکام حاکمیت شوروی را سنجش کردند و به پایداری وی اطمینان حاصل نمودند، یکی پس از دیگری برقرار ساختن مناسبات دیپلوماسی را با کشور ما آغاز نمودند. طی سال ۱۹۲۴ روابط دیپلوماسی با انگلیس، فرانسه، ژاپن، ایتالیا برقرار گردید.

روشن بود که کشور شوروی توانست یک دوران تام تنفس در شرایط صلح را به دست آورد.

اوضاع در درون کشور هم تغییر یافت. فعالیت پر از فداکاری کارگران و دهقانان که از طرف حزب بلشویک رهبری می‌شد ثمر خود را بخشید. رشد سریع اقتصاد ملی مشهود بود. در سال اقتصادی ۱۹۲۴-۱۹۲۵ کشاورزی به درجه پیش از جنگ نزدیک شده و به ۸۷ درصد سطح پیش از جنگ بالغ گردید. صنایع بزرگ اتحاد شوروی در سال ۱۹۲۵ قریب سه چهارم محصول صنعتی پیش از جنگ شد. در سال ۱۹۲۴-۱۹۲۵ کشور شوروی توانست برای ساختمان‌های اساسی ۳۸۵ میلیون منات پول به مصرف برساند. نقشه الکتریکی کردن کشور با موفقیت انجام می‌گرفت. رشته‌های حیاتی سوسیالیسم در اقتصاد ملی مستحکم می‌گردید. در مبارزه با سرمایه خصوصی در صنایع و بازرگانی پیشرفت‌های جدی به دست آمد.

رونق اقتصادی موجب ادامه بهبود وضع کارگران و دهقانان گردیده و رشد طبقه کارگر با سیر سریعی پیش می‌رفت. مزد افزایش یافت. میزان تولیدی کار بالا رفت. وضع مادی دهقانان، به مراتب بهتر شد. دولت کارگران و دهقانان در سال ۱۹۲۴-۲۵ برای دستیاری به دهقانان کم بضاعت، توانست تا ۲۹۰ میلیون منات پول تخصیص دهد. بر روی اساس بهبود حال کارگران و دهقانان، بر فعالیت سیاسی توده‌ها نیز به غایت افزوده شد. دیکتاتوری پرولتاریا مستحکم گردید. بر اعتبار و نفوذ حزب بلشویک افزود.

ترمیم اقتصاد ملی نزدیک به پایان بود. ولی برای کشور شوروی، برای سوسیالیسم که در حال ساختمان بود، تنها ترمیم اقتصاد و به دست آوردن سطح پیش از جنگ کفایت نمی‌کرد. سطح پیش از جنگ - سطح یک کشور عقب

مانده‌ای بود. پیشروی بیشتری لازم می‌آمد. تنفس طولانی، که دولت شوروی به دست آورده بود، امکان ادامه ساختمان را تأمین می‌نمود.

ولی در اینجا موضوع دورنمای کار و چگونگی رشد کشور ما، ساختمان ما و موضوع سرنوشت سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی با کمال شدت به میان می‌آمد. ساختمان اقتصادی را در اتحاد شوروی به کدام سمت باید متوجه نمود، به سمت سوسیالیسم یا به سمت دیگری؟ آیا ما باید اقتصاد سوسیالیستی بر پا سازیم و می‌توانیم این کار را بکنیم و یا این که ما باید برای اقتصاد دیگری، برای اقتصاد سرمایه‌داری زمین را کود دهیم؟ آیا به طور کلی ساختن اقتصاد سوسیالیستی در اتحاد شوروی امکان پذیر است و اگر امکان پذیر است آیا ساختن آن، با وجود تأخیر انقلاب در کشورهای سرمایه‌داری و تثبیت سرمایه‌داری، میسر است یا نه؟ آیا ساختمان اقتصاد سوسیالیستی بر روی سیاست اقتصادی نوین، که ضمن توسعه و استحکام همه جانبه نیروی سوسیالیسم در کشور، عجلتاً تا اندازه‌ای افزایش سرمایه‌داری را موجب می‌شود، ممکن است یا نه؟ اقتصاد ملی سوسیالیستی را چه گونه باید ساخت. این ساختمان را از چه سوئی باید آغاز نمود؟

همه این مسائل در پایان دوره ترمیم در جلو حزب، دیگر نه به عنوان مسائل تئوریک بلکه به عنوان مسائل عملی، به عنوان مسائل ساختمان روزمره اقتصادی، قرار گرفت.

می‌بایستی به همه این پرسش‌ها پاسخ‌های پوست کنده و روشن داده شود تا این که همه کارکنان حزبی و اقتصادی ما، که صنایع و کشاورزی را بر پا می‌نمودند و نیز همه خلق، بدانند که کار را به کجا باید کشاند - به سوی سوسیالیسم یا به سوی سرمایه‌داری؟

بدون پاسخ‌های روشن به این پرسش‌ها، همه کارهای عملی ما در ساختمان - کاری بدون دورنما، کاری کورکورانه و توخالی می‌بود.

حزب ما به همه این پرسش‌ها پاسخ‌های روشن و معین داد.

حزب پاسخ داد آری، ساختمان اقتصاد سوسیالیستی در کشور ما امکان پذیر و لازم است زیرا آن چه برای ساختن اقتصاد سوسیالیستی، برای ساختن جامعه کامل سوسیالیستی لازم است، دارا هستیم. در اکتبر سال ۱۹۱۷، طبقه کارگر از حیث سیاسی بر سرمایه‌داری غالب آمد و دیکتاتوری سیاسی خود را برقرار نمود. از آن زمان به بعد حاکمیت شوروی، به منظور در هم شکستن توانائی اقتصادی سرمایه‌داری و ایجاد شرائط ساختمان اقتصاد ملی سوسیالیستی، به هر گونه اقدامی دست زد. سلب مالکیت از سرمایه‌داران و ملاکین، تبدیل اراضی، فابریک‌ها، کارخانه‌ها، راه‌ها و بانک‌ها به مالکیت تمام ملت. عملی کردن سیاست اقتصادی نوین، ساختمان صنایع سوسیالیستی دولتی،

انجام نقشه کئوپراتیوی لنین، - اینها بود اقدامات مورد نظر. وظیفه عمده، اکنون عبارت است از ساختمان اقتصادی نوین و توسعه اقتصاد سوسیالیستی در همه کشور، تا بدین وسیله سرمایه‌داری از حیث اقتصادی نیز به کلی سرکوب گردد. تمام فعالیت عملی ما، تمام کردار ما باید تحت الشعاع این وظیفه عمده قرار گیرد. طبقه کارگر می‌تواند این کار بکند و این کار را هم خواهد کرد. انجام این وظیفه عظیم را باید از صنعتی کردن کشور آغاز نمود. صنعتی کردن سوسیالیستی کشور - آن حلقه اصلی که از آن باید سلسله بسط ساختمان اقتصاد ملی سوسیالیستی آغاز گردد. نه تأخیر انقلاب در باختر می‌تواند ما را از پیشروی به جلو، به سوی سوسیالیسم باز دارد و نه تثبیت جزئی سرمایه‌داری در کشورهای غیر شوروی. سیاست اقتصادی نوین، تنها می‌تواند این کار را آسان نماید، زیرا این سیاست همانا بدین منظور از طرف حزب مجری گردید که ساختمان بنیاد سوسیالیستی اقتصاد ملی را آسان تر کند.

چنین بود پاسخ حزب به پرسش راجع به پیروزی ساختمان سوسیالیستی در کشور ما.

ولی حزب می‌دانست که موضوع پیروزی سوسیالیسم در یک کشور با این ترتیب به پایان نمی‌رسد. ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی بزرگ‌ترین تحولی است که در تاریخ بشر انجام می‌گیرد. و بزرگ‌ترین پیروزی طبقه کارگر و دهقان اتحاد شوروی به مقیاس جهانی است. ولی با این حال این موضوع کار داخلی اتحاد شوروی است و تنها جزئی از مسئله پیروزی سوسیالیسم را تشکیل میدهد. جزء دیگر این مسئله جنبه بین‌المللی آن است. رفیق استالین، ضمن استدلال راجع به پیروزی سوسیالیسم در یک کشور، بارها خاطر نشان کرده است که باید دو جانب این مسئله یعنی جانب درونی و بین‌المللی آن را از هم تفکیک کرد. و اما از نظر درونی، یعنی مناسبات بین طبقات در درون کشور، باید گفت که کارگران و دهقانان اتحاد شوروی کاملاً می‌توانند بر بورژوازی خود از حیث اقتصادی غالب آیند و جامعه کامل سوسیالیستی را بر پا سازند، ولی این موضوع جنبه بین‌المللی نیز دارا است و آن عبارت است از رشته روابط خارجی، رشته روابط بین کشور شوروی و کشورهای سرمایه‌داری، بین مردم شوروی و بورژوازی بین‌المللی که از رژیم شوروی نفرت دارد و در جستجوی موقع مناسبی است که بر ضد کشور شوروی مداخله مسلح جدیدی به عمل آورد و مساعی نوی به کار می‌برد که در اتحاد شوروی، سرمایه‌داری را برقرار نماید. و چون اتحاد شوروی یگانه کشور سوسیالیسم می‌باشد و کشورهای دیگر در حال سرمایه‌داری خود باقی می‌مانند، در این صورت احاطه سرمایه‌داری در اطراف اتحاد شوروی باقی می‌ماند که خطر مداخله سرمایه‌داری را تولید می‌نماید. واضح و روشن است که تا موقعی

که احاطه سرمایه‌داری موجود است، خطر مداخله سرمایه‌داری نیز موجود خواهد بود. آیا خلق شوروی می‌تواند تنها با قوای خویش این خطر خارجی، خطر مداخله سرمایه‌داری بر ضد اتحاد شوروی را از بین ببرد؟ نه، نمی‌تواند. نمی‌تواند چون که برای از بین بردن خطر مداخله سرمایه‌داری باید احاطه سرمایه‌داری را از بین برد و از بین بردن احاطه سرمایه‌داری تنها در نتیجه انقلاب پیروزمندانه پرولتاریائی، دست کم در چند کشور امکان پذیر است. ولی از اینجا چنین نتیجه گرفته می‌شود که پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی، که عبارت از مو سیستم اقتصاد سرمایه‌داری و ساختمان سیستم اقتصاد سوسیالیستی است، باز هم، مادام که خطر مداخله مسلح خارجی و کوشش برای تجدید اصول سرمایه‌داری مرتفع نشده است، مادام که کشور سوسیالیسم از چنین خطری مصون نیست، نمی‌تواند پیروزی نهائی شمرده شود. برای رفع خطر سرمایه‌داری خارجی باید احاطه سرمایه‌داری را از بین برد.

البته ملت شوروی و ارتش سرخ وی، در صورت درست بودن سیاست حکومت شوروی، خواهند توانست به مداخله نوین سرمایه‌داری بیگانه تو دهنی شایسته‌ای بزنند، چنان که در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۲۰ هم به نخستین مداخله سرمایه‌داری زدند. ولی معنی این هنوز آن نیست که خطر مداخله‌های نوین سرمایه‌داری از بین خواهد رفت. شکست نخستین مداخله، خطر مداخله نوین را بر طرف نساخت زیرا سرچشمه خطر مداخله، یعنی احاطه سرمایه‌داری باقی بود. هر گاه احاطه سرمایه‌داری باز هم وجود داشته باشد، شکست مداخله نوین باز هم خطر مداخله را مرتفع نمی‌سازد.

از اینجا چنین نتیجه برمی‌آید که پیروزی انقلاب پرولتری در کشورهای سرمایه‌داری برای زحمتکشان اتحاد شوروی اهمیت حیاتی دارد.

این بود نظریه حزب راجع به مسئله پیروزی سوسیالیسم در کشور ما. کمیته مرکزی خواستار بود که این نظریه در کنفرانس چهاردهم آتی حزب مورد مذاکره واقع گردد تا به منزله نظریه حزب و قانون حزب که برای همه اعضای حزب اجباری است، تصویب و قبول شود.

مخالفین از این نظریه حزب مبهوت شدند و علت این بهت زدگی قبل از همه این بود که حزب به این نظریه جنبه صریح و عملی داده، آن را با نقشه عملی صنعتی کردن سوسیالیستی کشور مربوط نمود و خواستار شد که به شکل قانون حزبی، به شکل قطعنامه کنفرانس چهاردهم حزب، که برای همه اعضای حزب اجباری باشد، در آید.

ترتسکیست‌ها بر ضد این نظریه حزب برخاسته "تئوری انقلاب پیاپی" منشویکی را در مقابل آن قرار دادند، که فقط برای مسخره کردن مارکسیسم

ممکن بود تئوری مارکسیستی نامیده شود و امکان پیروزی ساختمان سوسیالیستی را در اتحاد شوروی انکار می کرد.

هواداران بوخارین جرئت نکردند آشکارا بر ضد نظریه حزب اقدام کنند ولی با این حال "تئوری" نمو آرام بورژوازی به سوسیالیسم را مقابل این نظریه قرار داده آن را به وسیله شعار "نوین" که عبارت بود از شعار "غنی شوید" تکمیل می نمودند. نظر بوخارینی‌ها چنین بود که معنی پیروزی سوسیالیسم از بین بردن بورژوازی نیست بلکه پروراندن و غنی نمودن آن است.

زمانی هم زینویف و کامنف سر برآورده اظهار می داشتند که پیروزی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به واسطه عقب ماندگی فنی و اقتصادی آن غیر ممکن است ولی سپس ناگزیر شدند که باز سر فرو برده پنهان گردند.

کنفرانس چهاردهم حزب (آوریل سال ۱۹۲۵) همه این "تئوری‌های" تسلیم طلبانه مخالفین آشکار و پنهان را سخت مورد سرزنش قرار داد و نظریه حزب را دائر به پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی تصویب و قطعنامه مربوط به آن را صادر نمود.

زینویف و کامنف، که به تنگنا افتاده بودند، ترجیح دادند که برله این قطعنامه رأی دهند. ولیکن حزب می دانست که آنها مبارزه خود را بر ضد حزب فقط به تعویق انداخته و مصمم‌اند در کنگره چهاردهم "با حزب مصاف دهند". آنها در لنینگراد طرفداران خود را گرد آورده به تشکیل گروهی به نام "مخالفین نوین" پرداختند.

در دسامبر سال ۱۹۲۵ کنگره چهاردهم حزب گشایش یافت. کنگره در محیط وخامت اوضاع درونی حزب جریان داشت. در تمام مدت موجودیت حزب هنوز وضعی روی نداده بود که هئیت نمایندگان یک مرکز بسیار بزرگ حزبی، مانند هئیت نمایندگان لنینگراد، یک جا در صدد برخاستن بر ضد کمیته مرکزی خود باشد.

در کنگره ۶۶۵ نماینده با رأی قطعی و ۶۴۱ نماینده با رأی مشورتی که از جانب ۶۴۳ هزار تن اعضای حزب و ۴۴۵ هزار تن نامزد نماینده بودند، یعنی قدری کمتر از کنگره گذشته، حضور داشتند. تصفیه حزبی حوزه‌های دانشگاه‌ها و ادارات دولتی، که با عناصر ضد حزبی آلوده بودند، نتایج خود را بخشید و موجب کمی عده شده بود.

گزارش سیاسی کمیته مرکزی را رفیق استالین داد و در این گزارش رشد توانائی سیاسی و اقتصادی اتحاد شوروی به طور بارزی نمایانده شد. خواه صنایع و خواه کشاورزی، در سایه مزایای اصول اقتصاد شوروی، نسبتاً در اندک مدتی ترمیم شده و به سطح پیش از جنگ نزدیک می شد. با وجود این

پیشرفت‌ها، رفیق استالین پیشنهاد می‌کرد که نباید آسوده خاطر بود، زیرا این پیشرفت‌ها نمی‌توانست این حقیقت را، که کشور ما در حالت عقب‌ماندگی و در حال کشاورزی باقی مانده است، بپوشاند. دو سوم از کلیه محصول، مربوط به کشاورزی بود و تنها یک سوم را صنایع میداد. رفیق استالین می‌گفت که در جلو حزب این موضوع با تمام معنی جلوه‌گر است که کشور ما باید به کشور صنعتی بدل گردد که در رشته اقتصادی، وابستگی به کشورهای سرمایه‌داری نداشته باشد. این کار را می‌توان انجام داد و باید هم انجام داد. وظیفه عمده حزب مبارزه برای ایجاد صنعت سوسیالیستی در کشور و مبارزه در راه پیروزی سوسیالیسم می‌باشد.

رفیق استالین خاطر نشان نمود که:

« کشور ما باید از کشور کشاورزی مبدل به کشور صنعتی گردد که بتواند آلات و ادوات لازم را با نیروی خود تولید کند، - این است ماهیت و اساس خط مشی عمومی ما. »

صنعتی کردن کشور، استقلال اقتصادی کشور را تأمین می‌کرد، استعداد دفاعی آن را تقویت می‌نمود و برای پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی شرائط لازم را به وجود می‌آورد.

هواداران زینویف علیه خط مشی عمومی حزبی برخاستند. سوکولینکوف، که طرفدار زینویف بود، در مقابل نقشه استالینی دائر به صنعتی کردن سوسیالیستی، نقشه بورژوازی را که بین نهنگان امپریالیسم رایج بود، علم کرد. به موجب این نقشه اتحاد شوروی می‌بایستی کشور کشاورزی بماند که در درجه اول مواد خام و خواربار تولید نموده، آن را به خارج بفرستد و از آنجا ماشین آلات، که خودش تولید نمی‌نماید و نباید هم تولید کند، وارد نماید. در شرائط سال ۱۹۲۵ این نقشه به منزله نقشه‌ای بود که اتحاد شوروی را از حیث اقتصاد در اسارت کشورهای بیگانه، که دارای صنایع ترقی یافته بودند، قرار می‌داد و به منزله نقشه‌ای بود که عقب‌ماندگی اتحاد شوروی را از حیث صنایع، به نفع نهنگان امپریالیستی کشورهای سرمایه‌داری، تثبیت می‌کرد.

پذیرفتن این نقشه به مثابه آن بود که کشور ما را به یک زائده ناتوان کشاورزی جهان سرمایه‌داری مبدل کنند و آن را در مقابل احاطه سرمایه‌داری بی‌سلاح و سست گردانند و سر انجام امر سوسیالیسم را در اتحاد شوروی به خاک سپرده باشند.

کنگره، "نقشه" اقتصادی هواداران زینویف را به عنوان نقشه به اسارت انداختن شوروی دانست و سخت تفتیح نمود.

اظهاراتی (برخلاف گفته‌ لنین!) دائر بر این که گویا صنایع دولتی ما صنایع سوسیالیستی نیست و هم چنین (باز هم بر خلاف گفته‌ لنین!) دائر بر این که گویا دهقان میانه حال در کار ساختمان سوسیالیستی نمی تواند متفق طبقه کارگر باشد، نیز به "مخالفین نوین" کمک نکرد.

کنگره این رفتار "مخالفین نوین" را به عنوان رفتار ضد لنینی مورد نکوهش قرار داد.

رفیق استالین پرده از روی ماهیت ترسکیستی و منشویکی "مخالفین نوین" برداشت و ثابت نمود که زینویف و کامنف فقط نغمه‌های دشمنان حزب را، که لنین علیه آنها در موقع خود مبارزه بی امان می نمود، تکرار می نمایند. روشن بود که هواداران زینویف - ترسکیست‌هایی هستند که نتوانسته‌اند خود را چنان چه باید پرده پوشی کنند.

رفیق استالین تأکید نمود که مهم ترین وظیفه‌ حزب ایجاد اتحاد محکم طبقه کارگر با دهقان میانه حال در امر ساختمان سوسیالیسم می باشد. وی در مسئله دهقانان به دو انحراف که آن موقع در حزب وجود داشت و برای این اتحاد خطرناک بود، اشاره کرد. انحراف نخست - بی اعتنائی و ارزش کافی قائل نشدن برای خطر کولاک‌ها و انحراف دوم - سراسیمگی و ترس در مقابل کولاک‌ها و ارزش کافی قائل نشدن برای دهقان میانه حال بود. به این پرسش که کدام یک از این دو انحراف بدتر است رفیق استالین چنین پاسخ داد:

« هم نخستین و هم دومین انحراف یکی از دیگری بدتر می باشد. و اگر این انحرافات رشد یابد می تواند حزب را متلاشی و نابود سازد. خوشبختانه در حزب ما نیروهائی موجود است که هم نخستین انحراف و هم دومین انحراف را می تواند قطع کند. »

در حقیقت هم حزب خواه انحراف "چپ" و خواه انحراف راست را در هم شکست و قطع نمود.

کنگره چهاردهم حزب، ضمن نتیجه گرفتن از مذاکرات در رشته ساختمان اقتصادی، نقشه‌های تسلیم طلبانه مخالفین را یکدلانه رد نموده، در تصمیم مشهور خود را چنین نگاشت:

« کنگره در رشته ساختمان اقتصادی این نکته را مأخذ قرار می دهد که کشور ما، یعنی کشور دیکتاتوری پرولتاریا، "برای بنا نمودن جامعه کامل سوسیالیستی همه چیز ضروری را داراست"

(لنین). کنگره چنین معتقد است که مبارزه برای پیروزی ساختمان سوسیالیستی در اتحاد شوروی وظیفه اساسی حزب ما می باشد. »

کنگره چهاردهم حزب آئین نامه جدید حزب را تصویب نمود. از کنگره چهاردهم به بعد، حزب ما حزب کمونیست (بلشویک) تمام اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - و. ک. پ. (ب) - نامیده می شود. هواداران زینویف، که در کنگره شکست خورده بودند، تابع حزب نشدند و بر ضد تصمیمات کنگره چهاردهم بنای مبارزه را گذاشتند. بلافاصله پس از کنگره چهاردهم، زینویف جلسه کمیته ایالتی جوانان کمونیست لنینگراد را که قشر بالائی آن از طرف زینویف، زالوتسکی، باکایف، یودوکیوف، کوکلین، صراف و دو رویان دیگر، با روح کینه ورزی نسبت به کمیته مرکزی لنینی حزب ترتیب یافته بود، بر پا کرد. در این جلسه کمیته ایالتی جوانان کمونیست لنینگراد قطعنامه‌ای دائر به امتناع از متابعت تصمیمات کنگره چهاردهم حزب صادر کرد که در تاریخ اتحادیه جوانان کمونیست لنینی سراسر اتحاد جماهیر شوروی نظیر آن شنیده نشده بود.

ولی قشر بالائی کومسومول لنینگراد، که از هواداران زینویف بود، روحیه توده‌های کومسومول لنینگراد را به هیچ وجه منعکس نمی کرد و به این جهت به آسانی از پای در آمد و بزودی سازمان کومسومول لنینگراد از نو مقام شایسته خود را در این تشکیلات احراز نمود.

در اواخر کنگره چهاردهم، دسته‌ای از نمایندگان کنگره عبارت از رفیق مولوتف، کیروف، وروشیلف، کالینین، آندریف و دیگران به لنینگراد فرستاده شدند. می بایستی به اعضاء سازمان حزبی لنینگراد توضیح داده می شد که روش هیئت نمایندگان لنینگراد، که اعتبار نامه نمایندگی خود را از راه نیرنگ به دست آورده بودند، چه جنبه تبهکارانه و ضد بلشویکی دارد. جلساتی که در آن راجع به نتایج کنگره گزارش داده میشد پر جوش و غلیان بود. کنفرانس حزبی تازه و فوق العاده‌ای در لنینگراد منعقد گردید. اکثریت قاطع اعضاء سازمان حزبی لنینگراد (بیش از ۹۷ درصد) تصمیمات کنگره چهاردهم حزب را کاملاً تصویب نمود و "مخالفین نوین" یعنی هواداران زینویف را که بر ضد حزب بودند مورد نکوهش قرار داد. این "مخالفین نوین" در این موقع دیگر به منزله سرلشگران بی لشکر بودند.

بلشویک‌های لنینگراد در نخستین صفوف حزب لنین - استالین ماندند. رفیق استالین ضمن نتیجه گیری از کارهای کنگره چهاردهم حزب چنین نوشته است:

« اهمیت تاریخی کنگره چهاردهم حزب کمونیست اتحاد شوروی در آنست که توانست اشتباهات مخالفین نوین را تا ریشه آشکار سازد، روح بی باوری و ندبه‌های مایوسانه آنان را به دور انداخت، راه ادامه مبارزه آینده را برای سوسیالیسم به طور دقیق و روشن تعیین کرد، دورنمای پیروزی را در مد نظر حزب قرار داد و بدین وسیله پرولتاریا را به ایمان تزلزل ناپذیر، به پیروزی ساختمان سوسیالیستی مسلح کرد. » (استالین - مسائل لنینیسم ص ۱۵۶).

خلاصه

در تاریخ حزب بلشویک سال‌های انتقال به کار آرام برای ترمیم اقتصاد ملی یکی از با مسئولیت‌ترین دوره‌ها می‌باشد. حزب در محیط پیچیده و مشکلی توانست تحول دشواری را از سیاست کمونیسم جنگی به سیاست اقتصادی نوین انجام دهد. حزب اتحاد کارگران و دهقانان را بر اساس اقتصادی نوینی مستحکم ساخت. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ایجاد شد.

ضمن طی طریق سیاست اقتصادی نوین، پیشرفت‌های قطعی در کار ترمیم ملی به دست آمد. کشور شوراها در رشد اقتصاد ملی از دوره ترمیم به طور موفقیت آمیزی گذشت و بنای انتقال به دوره جدید یعنی صنعتی کردن کشور را گذارد.

انتقال از جنگ داخلی به ساختمان آرام سوسیالیستی به ویژه در موقع نخست با دشواری‌های بزرگی توأم بود. دشمنان بلشویسم، عناصر ضد حزبی در صفوف حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی در تمام امتداد این دوره بر ضد حزب لنینی مبارزه بس شدیدی می‌نمودند. بر رأس این عناصر ضد حزبی، ترسکی قرار داشت. دستیاران وی در این مبارزه کامنف، زینویف و بوخارین بودند. مخالفین امیدوار بودند که پس از در گذشت لنین در صفوف حزب بلشویک تولید فساد نموده و در آن افتراق انداخته، آن را به بی اعتمادی نسبت به کار پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی آلوده سازند. در حقیقت ترسکیست‌ها کوشش داشتند که در اتحاد شوروی سازمان سیاسی مخصوص بورژوازی نوین و به عبارت آخری حزب دیگر، یعنی رستاخیز سرمایه‌داری را به وجود آورند.

حزب در زیر پرچم لنینی در پیرامون کمیته مرکزی لنینی خود، پیرامون رفیق استالین گرد آمده، هم ترسکیست‌ها و هم دوستان جدید آنها را در لنینگراد، یعنی مخالفین نوین از طرفداران زینویف و کامنف را شکست داد. حزب بلشویک نیرو و وسائل لازم جمع آوری کرده، کشور را به مرحله تاریخی نوین یعنی به مرحله صنعتی کردن سوسیالیستی رسانید.

فصل دهم

حزب بلشویک در مبارزه برای صنعتی کردن سوسیالیستی کشور. (سال‌های ۱۹۲۶-۱۹۲۹)

۱- دشواری‌های دوره صنعتی کردن سوسیالیستی و مبارزه با آن دشواری‌ها. تشکیل دسته بندی ضد حزبی ترسکیستی و زینویفی. کردار ضد شوروی این دسته بندی. شکست دسته بندی.

حزب پس از کنگره چهاردهم، برای اجرای دستور عمومی حکومت شوروی در امر صنعتی کردن سوسیالیستی کشور مبارزه را توسعه داد. وظیفه دوره ترمیم، قبل از هر چیزی، این بود که کشاورزی احیاء شود، مواد خام و خواربار به دست آید و به کار افتد و صنایع، کارخانه‌ها و فابریک‌ها ترمیم گردد.

حکومت شوروی نسبتاً به آسانی از عهده این وظائف بر آمد. ولی دوران ترمیم سه نقص بزرگ داشت.

نخست این که سر و کار آن با کارخانه‌ها و فابریک‌های کهنه‌ای بود که دارای تکنیک کهنه و عقب مانده بود و بزودی ممکن بود از کار بیافتند. می بایستی لوازم و احتیاجات فنی آنها را بر اساس تکنیک نوین تجدید کرد.

دوم این که دوره ترمیم با صناعی سر و کار داشت که زمینه آن بسیار محدود بود زیرا ده‌ها و صدها کارخانه‌های ماشین سازی که کشور به آن احتیاج داشت لازم بود و بین کارخانه‌های موجود کشور ما چنین کارخانه‌هایی وجود نداشت. می بایستی این کارخانه‌ها را ساخت، زیرا صنایع بدون وجود آن نمی تواند تبدیل به صنایع حقیقی گردد. بنابراین از جمله وظائف آن زمان این بود که چنین کارخانه‌هایی تأسیس شود و با وسائل فنی معاصر تجهیز گردد.

سوم این که دوره ترمیم بیشتر با صنایع سبک سر و کار داشت که آن را رشد داد و به راه انداخت. ولی بعدها خود رشد صنایع سبک هم مواجه با اشکال یعنی با سستی صنایع سنگین گردید. در عین حال کشور نیازمندی‌های دیگری هم داشت که تنها ترقی صنایع سنگین می توانست آن را تأمین نماید. می بایستی اکنون به سوی صنایع سنگین عطف توجه شود.

سیاست صنعتی کردن سوسیالیستی می بایستی تمام این وظائف مهم را انجام دهد.

لازم می‌آمد که یک رشته از صنایع، که روسیه تزاری فاقد آن بود، از نو تأسیس گردد. می‌بایستی کارخانه‌های ماشین سازی، دستگاه سازی، اتوموبیل سازی، شیمیائی، فلز سازی نوین ساخته شود، وسائل موتور سازی و تهیه لوازم فنی برای کارخانه‌های برق داخل کشور فراهم آید، استخراج فلزات و ذغال سنگ افزایش یابد زیرا امر پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی آن را خواستار بود.

لازم می‌آمد صنایع نوینی برای دفاع کشور برپا شود، کارخانه‌های توپ سازی، گلوله سازی، کارخانه‌های هواپیما سازی، تانک سازی و مسلسل سازی ساخته شود، زیرا منافع دفاع اتحاد شوروی در شرائط احاطه از طرف کشورهای سرمایه‌داری این طور اقتضا می‌نمود.

لازم بود کارخانه‌های تراکتور سازی و کارخانه‌هایی به منظور فرا آوردن ماشین‌های کشاورزی امروزه تأسیس کرد و از محصول آنها کشاورزی را تأمین نمود تا این که به میلیون‌ها اقتصاد انفرادی روستا امکان داد که از راه کشاورزی اشتراکی به تولید بزرگ مبادرت نماید زیرا منافع پیروزی سوسیالیسم در روستا چنین ایجاب می‌کرد.

همه اینها می‌بایستی در پرتو سیاست صنعتی کردن کشور به دست آید، زیرا صنعتی کردن سوسیالیستی کشور عبارت از همین بود.

مسلم است که چنین ساختمان اساسی بزرگ بدون صرف میلیاردها پول امکان پذیر نبود. به وام‌های خارجی همیشه امید بست، زیرا کشورهای سرمایه‌داری از دادن وام امتناع کرده بودند. لازم می‌آمد بدون کمک خارجی با وسائل خودی اقدام به ساختمان نمود و حال آن که کشور ما در آن موقع هنوز غنی نبود.

یکی از دشواری‌های عمده، اکنون عبارت از این بود.

کشورهای سرمایه‌داری معمولاً صنایع سنگین خود را به حساب وارد کردن سرمایه از خارج یعنی به وسیله غارت مستعمرات، به وسیله اخذ غرامات جنگی از ملل مغلوب و به وسیله وام‌های خارجی تأسیس می‌نمودند. کشور شوراهای اصولاً نمی‌توانست برای به دست آوردن وسائل صنعتی کردن کشور به این گونه منابع چرکین مانند غارت ملل مستعمره یا مغلوب متوسل شود.

و اما موضوع وام‌های خارجی، این منبع برای اتحاد شوروی بسته بود، زیرا که کشورهای سرمایه‌داری از دادن وام به وی امتناع داشتند. می‌بایستی این وسائل را در درون کشور فراهم ساخت.

این وسائل در اتحاد شوروی فراهم شد. در اتحاد جماهیر شوروی چنان منابع متراکمی پیدا شد که در هیچ یک از کشورهای سرمایه‌داری نظیر آن دیده نشده است. دولت شوروی همه فابریک‌ها و کارخانه‌ها و همه اراضی را که

انقلاب سوسیالیستی اکتبر از دست سرمایه‌داران و ملاکین بیرون آورده بود و نیز وسائط حمل و نقل، بانک‌ها، بازرگانی خارجی و داخلی را در اختیار خود گرفت. منافع حاصله از فابریک‌ها و کارخانه‌های دولتی، وسائط حمل و نقل، بازرگانی و بانک‌ها اکنون دیگر به مصرف طبقه طفیلی سرمایه‌دار تخصیص نداشت بلکه برای ادامه توسعه صنایع، صرف می‌گردید.

حکومت شوروی وام‌های تزاری را، که ملت تنها بابت تنزیل آن هر سال صدها ملیون منات طلا می‌پرداخت، لغو نمود. با لغو مالکیت خصوصی ملاکین بر زمین، حکومت شوروی دهقانان را از پرداخت سالیانه قریب ۵۰۰ میلیون منات طلا اجاره زمین به ملاکین معاف گردانید. دهقانان، که از زیر این همه بارهای سنگین رهایی یافته بودند، می‌توانستند به دولت یاری نمایند تا صنایع نو و توانائی احداث کند. دریافت تراکتور و ماشین‌های کشاورزی برای دهقانان جنبه حیاتی داشت.

همه این سرچشمه‌های در آمد در اختیار دولت شوروی بود و برای بر پا ساختن صنایع سنگین ممکن بود صدها میلیون و یا میلیاردها منات از این منابع عاید شود. فقط می‌بایستی مانند صاحبکار دست به کار شد و در امر صرف پول نهایت صرفه جوئی را مراعات نمود، امر تولید را بر روی اساس فنی صحیح بهبودی بخشید، ارزش اصلی تولید را پائین آورد، هزینه‌های غیر لازم و غیره را از میان برد.

حکومت شوروی هم همین طور اقدام کرد.

درسایه رژیم صرفه جوئی، مبالغ هنگفتی برای ساختمان اساسی سال به سال متراکم می‌گشت. برای آغاز بنای بنگاه‌های عظیمی مانند استاسیون آبی برق دنپر، راه آهن ترکستان - سبیری، کارخانه تراکتور سازی استالینگراد، کارخانه‌های دستگاه سازی، کارخانه اتوموبیل سازی "آمو" ("زیس") و غیره امکان حاصل شد.

اگر در سال ۱۹۲۶-۲۷ برای صنایع قریب یک میلیارد منات صرف شده بود اینک پس از سه سال میسر شد قریب پنج میلیارد منات صرف گردد. کار صنعتی کردن کشور پیش می‌رفت.

کشورهای سرمایه‌داری می‌دیدند که تحکیم اقتصاد سوسیالیستی اتحاد شوروی موجودیت سیستم سرمایه‌داری را در مخاطره می‌اندازد. به این جهت حکومت‌های امپریالیستی بر هر اقدامی دست زدند تا فشار تازه‌ای به اتحاد شوروی وارد آورند، ایجاد اختلال کنند تا امر صنعتی کردن کشور اتحاد شوروی را بر هم زنند و یا اقلاً مانعی در راه آن بتراشند.

در ماه مه سال ۱۹۲۷ محافظه کاران انگلیس ("سخت سرها") که بر رأس حکومت قرار داشتند با منظور فتنه جویانه‌ای به اداره "آرکس" (شرکت شوروی

برای بازرگانی با انگلیس) حمله ور شدند. ۲۶ ماه مه سال ۱۹۲۷ حکومت محافظه کار انگلیس قطع روابط دیپلوماسی و بازرگانی خود را با اتحاد جماهیر شوروی اعلام داشت.

هفتم ژوئن سال ۱۹۲۷ در ورشو سفیر کبیر اتحاد شوروی رفیق ویکوف به دست یکی از افراد گارد سفید روسی که تبعه لهستان بود کشته شد.

در همان زمان در خاک شوروی از طرف جاسوسان و کارشکنان انگلیس در لنینگراد به باشگاه حزبی چند بمب انداخته شد که قریب سی تن زخمی از آن جمله چند نفر سخت مجروح گردیدند.

در تابستان سال ۱۹۲۷ تقریباً در آن واحد به سفارتخانه و نمایندگی‌های بازرگانی اتحاد شوروی در برلن، پکن، شانگهای، تیانترین حمله شد.

با این وضع، دشواری‌های تازه‌ای برای حکومت شوروی فراهم می‌گردید. ولی اتحاد شوروی تسلیم فشار نشد و حملات فتنه انگیزانه امپریالیست‌ها و عمال آنها را به آسانی دفع کرد.

دشواری‌هایی که ترسکیست‌ها و مخالفین دیگر با کار شکنی‌های خود برای حزب و دولت شوروی فراهم می‌آوردند کمتر از اینها نبود. بی‌جهت نبود که رفیق استالین در آن زمان می‌گفت که بر ضد حاکمیت شوروی "از چمبرلین گرفته تا ترسکی یک نوع جبهه متحدی دارد تشکیل می‌شود". با وجود تصمیمات کنگره چهاردهم حزب و با این که مخالفین ظاهراً وفاداری خود را نسبت به حزب اعلام داشته بودند باز اسلحه را به زمین نگذاشته و علاوه بر آن بیش از پیش کار شکنی و تفرقه اندازی خود را تقویت دادند.

در تابستان سال ۱۹۲۶ هواداران ترسکی و زینویف یک دسته بندی ضد حزبی تشکیل می‌دهند، بقایای همه دستجات مخالفین شکست خورده را در اطراف این دسته بندی گرد می‌آورند و بنیان حزب مخفی ضد لنینی خود را بر پا می‌سازند و به این وسیله آئین نامه حزب و تصمیمات کنگره‌های حزبی را که تشکیل فراکسیون‌ها را ممنوع داشته بود بی‌پروا نقص می‌نمایند. کمیته مرکزی حزب اخطار می‌کند که اگر این دسته بندی ضد حزبی که شبیه دسته بندی مشهور منشویکی ماه اوت می‌باشد بر چیده نشود سرانجام کار برای طرفداران وی ممکن است به جای بدی کشانده شود. ولی طرفداران این دسته بندی دست از کار نمی‌کشند.

در پائیز همان سال، در آستانه کنفرانس پانزدهم حزبی، این مخالفین در جلسات حزبی در کارخانه‌های مسکو، لنینگراد و شهرهای دیگر برخاسته و کوشش به کار می‌برند که حزب را دچار مباحثه تازه‌ای بنمایند و ضمناً زمینه مرامی خود را، که نسخه ثانی زمینه مرامی ضد لنینی عادی ترسکیستی و منشویکی بود، در معرض مذاکره اعضای حزب قرار می‌دهند. اعضای حزب،

توی دهنی سختی به مخالفین می زنند و در برخی از نقاط آنها را از جلسات بیرون می رانند. کمیته مرکزی مجدداً به طرفداران دسته بندی اخطار می کند که حزب از این پس نمی تواند کار شکنی های آنها را تحمل کند.

مخالفین عریضه ای به امضای ترتسکی، زینویف، کامنف، و ساکولینکف به کمیته مرکزی می دهند که ضمن آن از عمل فراکسیونی خود اظهار ندامت می کنند و وعده می دهند که در آینده وفادار باشند. با وجود این، دسته بندی عملاً باقی می ماند و طرفداران آن از کار مخفیانه ضد حزبی خود دست برنداشته به تشکیل حزب ضد لنینی خود ادامه می دهند، چاپخانه مخفی بر قرار می سازند، برای طرفداران خود حق عضویت مقرر می نمایند و زمینه مرامی خود را انتشار می دهند.

به مناسبت این رفتار ترتسکیست ها و زینویفی ها، کنفرانس پانزدهم حزب (نوامبر سال ۱۹۲۶) و جلسه عمومی کمیته اجراییه بین الملل کمونیست (دسامبر سال ۱۹۲۶) موضوع دسته بندی ترتسکیستی - زینویفی را مورد مذاکره قرار داده در تصمیمات خود طرفداران دسته بندی را به عنوان افتراق جویانی، که با زمینه مرامی خود به موضع منشویکی در غلطیده اند، مورد تقبیح قرار می دهد.

لیکن این اقدام هم برای طرفداران دسته بندی موثر واقع نشد. در سال ۱۹۲۷، در موقعی که محافظه کاران انگلیس با اتحاد شوروی قطع روابط سیاسی و بازرگانی نمودند، طرفداران دسته بندی باز حملات خود را نسبت به حزب تقویت دادند. اینان زمینه مرامی جدیدی موسوم به "زمینه مرامی ۸۳ نفر" ترتیب دادند و در میان اعضای حزب شروع به انتشار آن نمودند و از کمیته مرکزی خواستار شدند که مباحثه عمومی تازه ای در حزب اعلام دارد. می توان گفت که این زمینه مرامی مخالفین، بیش از کلیه نظائر خود، توأم با دروغ و سالوسی بود.

در گفتار یعنی ضمن زمینه مرامی خود، ترتسکیست ها و زینویفی ها بر ضد رعایت تصمیمات حزب اعتراضی نداشتند و اظهار وفاداری می کردند ولی در کردار هر گونه وفاداری نسبت به حزب و کمیته مرکزی وی را تخطئه کرده و تصمیمات حزب را به زشت ترین شکلی نقض می نمودند.

در گفتار، یعنی ضمن زمینه مرامی خود، اینان نسبت به یگانگی حزب اعتراضی نداشتند و بر ضد افتراق اظهار نظر می نمودند ولی در کردار با زشت ترین شکلی یگانگی حزب را نقض نموده روش افتراق جویانه را پیش گرفتند و اکنون دیگر حزبی ویژه خود، که مخفی و ضد لنینی بود، داشتند که هر گونه موجباتی برای بدل شدن به حزب ضد شوروی و ضد انقلابی را در بر داشت.

در گفتار، یعنی در زمینه‌ی مرامی خود، اینان طرفدار سیاست صنعتی کردن کشور بودند و حتی کمیته‌ی مرکزی را ملامت می‌کردند که در راه صنعتی کردن کشور سرعت کافی بکار نمی‌برد ولی در کردار نسبت به تصمیمات حزب درباره‌ی پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی بدگویی می‌کردند، سیاست صنعتی کردن سوسیالیستی را مورد تمسخر قرار می‌دادند و تقاضا می‌نمودند که یک رشته از کارخانه‌ها و فابریک‌ها به خارجیان به عنوان امتیاز برگزار شود و به طور کلی امید خود را به امتیازت سرمایه‌داری خارجی در اتحاد شوروی بسته بودند.

در گفتار، یعنی در زمینه‌ی مرامی، اینان طرفدار نهضت کلخوزی بودند و حتی کمیته‌ی مرکزی را ملامت می‌کردند که در راه اشتراکی کردن کشاورزی سرعت کافی به کار نمی‌برد، ولی در کردار سیاست جلب دهقانان را به ساختمان سوسیالیستی مسخره می‌کردند، ناگزیر بودن وقوع "کشمکش‌های حل نشدنی" بین طبقه‌ی کارگر و دهقانان را پیشگویی می‌نمودند و امیدهای خود را به "آچاره داران متمدن" در روستا یعنی به اقتصادیات کولاک بسته بودند. این زمینه‌ی مرامی مخالفین بیش از هر زمینه‌ی از نوع خود توأم با دروغ بود. منظور این بود که حزب فریب داده شود.

کمیته‌ی مرکزی گشودن فوری باب مباحثه را رد کرد و به مخالفین گوشزد کرد که باب مباحثه تنها به موجب آئین نامه‌ی حزبی یعنی دو ماه پیش از کنگره‌ی حزب، می‌تواند مفتوح گردد.

در اکتبر سال ۱۹۲۷، یعنی دو ماه پیش از کنگره‌ی پانزدهم کمیته‌ی مرکزی حزب، مباحثه‌ی عمومی حزب را اعلام داشت. جلسات مباحثه آغاز شد. نتایج این مباحثه برای دسته بندی ترسکیستی و زینویفی بسی رقت آور بود. ۷۲۴ هزار تن از اعضای حزب بر له سیاست کمیته‌ی مرکزی رأی دادند در صورتی که بر له دسته بندی ترسکیست‌ها و زینویفی‌ها فقط چهار هزار یعنی یک درصد هم کمتر رأی داده شده بود. دسته بندی ضد حزبی به کلی در هم شکست. حزب با یک اکثریت قاطعی یکدل زمینه‌ی مرامی دسته بندی را رد کرد.

چنین بود اراده‌ی حزب که به طور روشن ابراز شد، حزبی که خود طرفداران دسته بندی، قضاوت امر را به آن مراجعه کرده بودند.

ولی این درس هم برای طرفداران دسته بندی مفید واقع نشد. به جای این که تابع اراده‌ی حزب شوند، آنها تصمیم گرفتند که آن را نادیده انگارند. هنوز مباحثه تمام نشده بود که آنها، با در نظر گرفتن شکست مسلم و پر از شرمساری خود، تصمیم گرفتند که به شکل‌های قاطع تری در مبارزه بر ضد حزب و حکومت شوروی دست زنند و مصمم شدند در مسکو و لنینگراد نمایش اعتراضیه‌ی آشکاری تشکیل دهند و روز نمایش خود را هفتم نوامبر یعنی روز جشن انقلاب

اکتبر، که در آن روز زحمتکشان اتحاد شوروی نمایش انقلابی همگانی ملی خود را بر پا می کنند، برگزیدند. ترتسکیست‌ها و زینویفی‌ها بدین طریق قصد داشتند که نمایشی موازی بر پا سازند. چنان که می بایست انتظار داشت، طرفداران دسته بندی موفق شدند تنها یک مشت ناچیز از اشخاص هم آواز با خود را به خیابان‌ها در آورند. این هم آوازاها و سرکرده‌های آنها را نمایش عامه خلق در هم سائید و بیرون انداخت.

اکنون دیگر جای شبهه نبود که ترتسکیست‌ها و زینویفی‌ها در لجن زار ضد شوروی فرا غلطیده‌اند. اگر در مباحثه همگانی حزب، آنها بر ضد کمیته مرکزی، به حزب مراجعه کردند، در اینجا، یعنی در موقع نمایش رقت بار خود، دیگر راه مراجعه به طبقات مخاصم را علیه حزب و دولت شوروی در پیش گرفتند. اکنون که آنها از پای در آوردن حزب بلشویک را هدف خویش قرار دادند، ناگزیر می بایستی راه از پای در آوردن دولت شوروی را نیز پیش گیرند، زیرا در کشور شوروی حزب بلشویک و دولت از همدیگر جدائی ناپذیراند. بدین طریق سرکردگان دسته بندی ترتسکیستی و زینویفی خود را از حزب بیرون گذاردند، چون که بیش از این نمیشد در صفوف حزب بلشویک مردمانی را که در لجن زار ضد شوروی در غلطیده‌اند تحمل نمود.

در ۱۴ نوامبر سال ۱۹۲۷ جلسه متحد کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش، ترتسکی و زینویف را از حزب بیرون کرد.

۲- پیشرفت‌های صنعتی کردن سوسیالیستی.
عقب ماندگی کشاورزی. کنگره پانزدهم حزب.
خط مشی اشتراکی کردن کشاورزی.
انهدام دسته بندی ترسکیستی و زینویفی. دو رویی سیاسی.

در پایان ۱۹۲۷ دیگر پیشرفت‌های قطعی سیاست صنعتی کردن سوسیالیستی نمودار گردید. در شرائط نپ، صنعتی کردن کشور طی مدت کمی توانست پیشرفت‌های جدی به عمل آورد. صنایع و کشاورزی روی هم رفته (با در نظر گرفتن اقتصاد جنگلداری و ماهیگیری) از حیث مقدار کلی محصول نه تنها به سطح پیش از جنگ رسید، بلکه از آن هم گذشت. وزن مخصوص صنعت در کلیه اقتصاد ملی تا ۴۲ درصد افزایش یافت و به سطح پیش از جنگ رسید.

بخش سوسیالیستی صنایع، به حساب بخش شخصی، به سرعت رو به افزایش نمود و از ۸۱ درصد که در سال ۱۹۲۴-۱۹۲۵ بود در سال ۱۹۲۶-۱۹۲۷ به ۸۶ درصد رسید و حال آن که میزان بخش شخصی در همین دوره از ۱۹ درصد به ۱۴ درصد تنزل کرده بود. معنی آن این بود که سیر صنعتی کردن اتحاد شوروی دارای جنبه صریح سوسیالیستی می باشد و صنایع اتحاد شوروی در طریق پیروزی سیستم سوسیالیستی تولید، پیش می رود و در رشته صنایع این موضوع که "چه کسی غالب خواهد شد"، مدتهاست به نفع سوسیالیسم حل گردیده است.

بازرگانی فردی هم به همین سرعت از رشته بازرگانی بیرون رانده میشد و سهم وی در رشته خرده فروشی از ۴۲ درصد که در سال ۱۹۲۶-۱۹۲۷ بود در سال ۱۹۲۶-۱۹۲۷ تا ۳۲ درصد پائین آمد. و اما در عمده فروشی، سهم بازرگانی فردی از این هم بیشتر تنزل کرد و طی همان مدت از ۹ درصد به ۵ درصد پائین آمد. از اینها سریع تر رشد صنایع بزرگ سوسیالیستی بود که در ظرف ۱۹۲۷، یعنی نخستین سال بعد از دوره ترمیم، نسبت به سال گذشته ۱۸ درصد افزایش محصول داد. این بزرگ ترین پیکر افزایش بود که برای صنایع بزرگ پیشروترین کشورهای سرمایه‌داری هم رسیدن به آن خارج از امکان است.

کشاورزی به ویژه غله کاری، منظره دیگری داشت. گرچه کشاورزی روی هم رفته از سطح پیش از جنگ تجاوز کرده بود، ولی مجموع محصول مهم ترین رشته آن - یعنی غله کاری - تنها ۹۱ درصد سطح پیش از جنگ را تشکیل می داد. و اما قسمت کالائی غله که برای تأمین شهرها به فروش

می رسید، به زحمت به ۳۷ درصد سطح پیش از جنگ می رسید و ضمناً همه دلائل موجود، حاکی از خطر ادامه تنزل محصول کالائی غله بود.

معنی این آن بود که تجزیه اقتصادهای بزرگ کالائی در روستا به اقتصاد خرده و اقتصادهای خرده هم به خرده ترین اقتصادها که در سال ۱۹۱۸ آغاز شده بود، هنوز ادامه دارد. و دیگر این که خرده و خرده ترین اقتصادهای روستائی تبدیل به اقتصاد نیمه جنسی می گردد که تنها می توان حداقل غله کالائی را بدهد و نیز با وجود این که غله کاری در دوران سال ۱۹۲۷ تنها اندکی کمتر از غله کاری پیش از جنگ محصول میدهد، با این حال مقدار غله ای که می تواند برای فروش در شهرها تخصیص دهد فقط ثلث آن مقداری است که قبل از جنگ به فروش می رسید.

شبهه ای نبود که با این وضع غله کاری، ارتش و شهرهای اتحاد شوروی می بایستی دچار گرسنگی مزمن گردند.

این بحران غله کاری بود که از پی آن می بایستی بحران دام پروری هم پیش آید.

برای رهائی از این وضع لازم می آمد در کشاورزی دست به تولید بزرگ زد که قادر باشد، با به کار انداختن تراکتورها و ماشین های کشاورزی، میزان کالائی غله کاری را چند برابر افزایش دهد. دو امکان برای کشور وجود داشت: یا مبادرت به تولید بزرگ سرمایه داری گردد که معنی آن خانه خرابی توده های دهقانی و نابود گشتن اتحاد کارگر و دهقان و تقویت کولاک و شکست سوسیالیسم در روستا بود، یا این که مبادرت به متحد ساختن اقتصادیات خرده روستائی و تبدیل آن به اقتصادیات بزرگ سوسیالیستی یعنی به کلخوزها شود که بتوان از تراکتورها و ماشین های دیگر کنونی برای رشد سریع غله کاری و محصول کالائی آن استفاده نمود.

مسلم است که حزب بلشویک و دولت شوروی می توانست تنها راه دوم یعنی راه توسعه کشاورزی کلخوزی را در پیش گیرد.

در این مورد، حزب به دستورهای زیرین لنین درباره لزوم انتقال از اقتصادیات خرده روستائی به اقتصادیات بزرگ اشتراکی دسته جمعی در کشاورزی تکیه میکرد:

(الف) « به وسیله اقتصادیات خرده نمیتوان از فقر و فاقه بیرون آمد. » (لنین جلد ۲۴ ص ۵۴۰ چاپ روسی).

(ب) « اگر ما مانند سابق در حال اقتصادیات خرده باقی بمانیم، ولو افرادی آزاد در سرزمین آزاد باشیم، باز هم هلاکت ناگزیر ما را تهدید میکند. » (جلد ۲۰ ص ۴۱۷ چاپ روسی).

ج) « اگر اقتصاد روستائی می تواند رشد خود را ادامه دهد، لازم می آید تحول بعدی آن را هم به طور محکم تأمین نمود و این تحول بعدی مسلماً عبارت از آن است که اقتصاد روستائی خرده و مجزا، که از همه کمتر بهره آور و از همه بیشتر عقب مانده است، باید به تدریج متحد شده، اقتصاد کشاورزی بزرگ اجتماعی را تشکیل دهد. » (جلد ۲۶ ص ۲۹۹ چاپ روسی).

د) « تنها در صورتی که میسر شود که برای دهقانان مزایای کشت و زرع اجتماعی و دسته جمعی اشتراکی و تعاونی زمین را عملاً ثابت نمود، تنها اگر میسر شود به وسیله اقتصادیات اشتراکی و تعاونی به دهقانان یاری کرد. تنها در آن زمان طبقه کارگر که، حاکمیت دولتی را در دست خود دارد، حقانیت خویش را عملاً به دهقان مدلل می سازد و میلیون ها توده دهقان را حقیقتاً به طور محکم و چنان که باید و شاید به سوی خود جلب خواهد نمود. » (جلد ۲۴ ص ۵۷۹ چاپ روسی).

چنین بود وضع پیش از کنگره پانزدهم حزب. کنگره پانزدهم حزب در تاریخ دوم دسامبر سال ۱۹۲۷ گشایش یافت. در کنگره ۸۹۸ نماینده با رأی قطعی و ۷۷۱ نماینده با رأی مشورتی حضور داشت که از طرف ۸۸۷،۲۳۳ عضو حزب و ۳۴۸،۹۵۷ نامزد حزب نمایندگی داشتند.

رفیق استالین در گزارش خود پیشرفت‌هایی را که در رشته صنعتی کردن کشور و نمو سوسیالیستی حاصل شده بود، قید نمود و این وظیفه را در جلوی حزب قرار داد:

« باید در جهت نابود ساختن سرمایه‌داری در اقتصاد ملی پیشروی نموده، در همه رشته‌های اقتصاد ملی، خواه در شهر و خواه در ده، مواضع فرماندهی سوسیالیستی خود را توسعه داد و مستحکم گرداند. »

رفیق استالین کشاورزی را با صنایع مورد مقایسه قرار داده و عقب ماندگی کشاورزی به ویژه غله کاری را، که معلول پراکندگی آنست و در این حالت اجازه به کار بردن تکنیک کنونی را نمی دهد، گوشزد ساخته و تأکید می نمود که چنین حالت اسفناکی در کشاورزی همه اقتصاد ملی را دچار وضع خطرناکی می کند.

رفیق استالین می پرسد - "پس راه نجات کدامست؟"
و خود پاسخ میدهد:

« راه نجات در انتقال اقتصادیات خرده و پراکنده روستائی به اقتصادیات بزرگ و متحد بر پایه زراعت اجتماعی و در انتقال به زراعت دسته جمعی بر اساس تکنیک نوین درجه اول می باشد. راه نجات در آنست که اقتصادیات خرده و خرده تر روستائی را آهسته آهسته، ولی به طور مداوم، نه از طریق فشار بلکه از طریق ارشاد و اقناع، بر پایه زراعت اجتماعی دسته جمعی و اشتراکی متحد ساخت و به اقتصادیات بزرگ مبدل نمود که در آن ماشین‌های کشاورزی و تراکتورها و اصول علمی برای افزایش حاصلخیزی زمین به کار برده شود، راه نجات دیگری نیست. »

کنگره پانزدهم درباره لزوم توسعه اشتراکی کردن کشاورزی با تمام وسائل، اتخاذ تصمیم نمود. کنگره نقشه توسعه و تحکیم شبکه کلخوزها و ساوخوزها را طرح کرده، درباره اصول مبارزه در راه اشتراکی کردن کشاورزی دستورهای صریحی داد. در عین حال کنگره دستور داد که:

« باید تعرض نسبت به کولاک‌ها بیش از پیش توسعه یابد و یک رشته اقدامات جدیدی به کار رود که ترقی سرمایه‌داری را در روستا محدود نموده، اقتصاد دهقانی را به راه سوسیالیسم بیاندازد. »
(قطعنامه‌های حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی قسمت دوم ص ۲۶۰ چاپ روسی).

سرانجام، کنگره تحکیم مبانی با نقشه را در اقتصاد ملی و تعرض منظم سوسیالیسم را در سرتاسر جبهه اقتصاد ملی علیه عناصر سرمایه‌داری در نظر گرفت و به بنگاه‌های مربوطه دستور داد که نخستین نقشه پنج ساله اقتصاد ملی را تنظیم نمایند.

پانزدهمین کنگره حزب، پس از انجام دادن مسائل مربوط به ساختمان سوسیالیستی، به مسئله از میان بردن دسته ترسکیستی و زینویفی پرداخت. کنگره تأیید نمود که "مخالفین از حیث ایدئولوژی با لنینیسم قطع رابطه کرده، به دسته منشویکی تبدیل شده‌اند و در مقابل قوای بورژوازی بین‌المللی و داخلی راه تسلیم را در پیش گرفته و به طور عینی بدل به آلت دست نیروی ثالثی

بر ضد رژیم دیکتاتوری پرولتاریا گشته‌اند" (قطعنامه‌های حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی قسمت دوم ص ۲۳۲ چاپ روسی).

کنگره به این نتیجه رسید که اختلافات بین حزب و مخالفین تبدیل به اختلافات مرامی شده است و مخالفین ترتسکیستی به راه مبارزه ضد شوروی افتاده‌اند. بدین جهت کنگره پانزدهم اعلام نمود که منسوب بودن به مخالفین ترتسکیستی و تبلیغ کردن نظریه‌های آنان با بودن در صفوف حزب بلشویک مغایرت دارد.

کنگره تصمیم جلسه مشترک کمیته مرکزی و کمیسیون مرکزی تفتیش را درباره اخراج ترتسکی و زینویف از حزب تصویب نمود و تصمیم گرفت که همه فعالین دسته بندی ترتسکیستی و زینویفی از قبیل رادک، پراوبراژنسکی، راکوفسکی، پیاتاکوف، سربریاکوف، ای. اسمیرنوف، کامنف، سرکیس، صراف، لیفشیتس، مدیوانی، سملگا، و همه گروه "سانترالیست‌های دمکرات" (ساپرونوف، و. اسمیرنوف، بوگوسلاوسکی، دروبنیس و دیگران) از حزب اخراج گردند.

طرفداران دسته بندی ترتسکیستی زینویفی، که از حیث ایدئوژی شکست خورده و از حیث سازمان از پای در آورده شده بودند، آخرین بقایای نفوذ خود را در میان خلق نیز از دست دادند.

ضد لنینی‌ها که از حزب اخراج شده بودند چندی پس از کنگره پانزدهم عریضه‌هایی راجع به قطع ارتباط خود با ترتسکیسم تسلیم نموده و تقاضا می کردند که آنها را به حزب باز گردانند. البته حزب آن زمان هنوز نمی توانست بداند که ترتسکی، راکوفسکی، رادک، کرسینسکی، ساکولینکف و دیگران دیرگاهی است که از طرف مأموران بیگانه، استخدام شده‌اند و کامنف، زینویف، پیاتاکوف و دیگران با دشمنان اتحاد شوروی در کشورهای سرمایه‌داری، به منظور "همکاری" با آنها علیه ملت شوروی، در حال ایجاد ارتباط می باشند، ولی تجربه به قدر کفاف به حزب نشان داده بود که از این نوع اشخاصی که در پرمسئولیت ترین موارد بارها علیه لنین و حزب لنینی برخاسته‌اند، می توان هر گونه دناوت و پستی انتظار داشت. از این رو حزب عریضه‌های طرد شدگان را با عدم اعتماد تلقی می نمود. حزب ابتدا برای سنجش صمیمیت و پاکدلی عریضه دهندگان، بازگشت آنها را به حزب مشروط به شرایط زیرین ساخت:

الف) تقبیح آشکارای ترتسکیسم به عنوان ایدئولوژی ضد بلشویکی و ضد شوروی؛

ب) اعتراف آشکار بر این که سیاست حزب یگانه سیاست صحیح می باشد؛

ج) تابع شدن بدون چون و چرا به تصمیمات حزب و مقامات آن؛
د) گذراندن مدت آزمایش که حزب در ظرف این مدت، عریضه دهندگان را مورد سنجش قرار دهد و پس از اتمام آن، با در نظر گرفتن نتایج این سنجش، مسئله از نو پذیرفته شدن هر یک از اخراج شدگان را یکایک مطرح مذاکره قرار دهد.

در ضمن، حزب چنین می‌شمرد که اعتراف آشکار این مواد از طرف اخراج شدگان، در هر صورت و با هر گونه شرائطی، برای حزب اهمیت مثبتی خواهد داشت زیرا یگانگی صفوف ترسکیستی و زینویفی را در هم شکسته در محیط آنها آشفته‌گی و پریشانی ایجاد میکند و برای یک بار دیگر حقانیت و توانائی حزب را نمایش خواهد داد و در صورت صمیمی بودن عریضه دهندگان به حزب امکان خواهد داد که کارکنان پیشین خود را به حزب بازگرداند و هر آینه آنها صمیمی نباشند، آنها را در جلوی چشم همه مردم، نه به عنوان خطاکاران بلکه به عنوان جاه طلبان بی مسلک و فریب دهندگان طبقه کارگر و دویانی که آب از سرشان گذشته است، مفتضح خواهد کرد.
بیشتر اخراج شدگان شرائطی را که حزب برای قبول آنها قائل شده بود پذیرفته و در مطبوعات عریضه‌های مربوطه را انتشار دادند.

حزب، که نسبت به آنها دلسوز بود و نمی‌خواست مانع بشود که آنها از نو کارکنان حزب و طبقه کارگر باشند، مجدداً آنها را به عضویت حزب پذیرفت.
ولی به مرور زمان آشکار شد که اظهارات "کارکنان فعال"، دسته بندی ترسکیستی و زینویفی، جز عده کمی، اظهاراتی سراپا دروغ و ریاکارانه بوده است.

معلوم گردید که این حضرات از همان پیش از دادن عریضه دیگر به منزله یک جریان سیاسی، که آماده دفاع از نظریات خود در قبال مردم باشند، نبوده و به زمره‌ای از اشخاص بی‌پرنسیپ جاه طلب تبدیل شده‌اند که آماده‌اند بقایای نظریات خود را در جلو چشم همه لگد کوب کنند و آماده‌اند از نظریات حزب، که این نظریات برای آنها بیگانه است، در جلو چشم همه خوشگویی کند و آماده است مانند بوقلمون به هر رنگی در آیند، همین قدر باشد که خود را در حزب در میان طبقه کارگر نگاه داری کنند و امکان داشته باشند هم به طبقه کارگر و هم به حزب آن زیان رسانند.

"کارکنان فعال" ترسکیستی و زینویفی عده‌ای شیاد و ریاکار سیاسی از آب در آمدند.

معمولاً این دو رویان سیاسی از خدعه و فریب آغاز کرده، سیاه کاری خود را از راه فریب ملت، طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر از پیش می‌برند، ولی دو رویان سیاسی را نمی‌توان تنها فریب دهنده شمرد، دو رویان سیاسی عبارت

از یک زمره اشخاص بی پرئسیپ و جاه طلب سیاسی می باشند که از اعتماد ملت دیر گاهی است محروم گردیده و کوشش دارند از راه فریب، بوقلمون صفتی و شیادی و از هر راهی که باشد از نو اعتماد به دست آورند، همین قدر باشد که عنوان رجال سیاسی را برای خود حفظ کنند. دورویان سیاسی زمره‌ای از اشخاص بی پرئسیپ و جاه طلب سیاسی هستند که حاضرند به هر کسی تکیه کنند، خواه عناصر بز هکار، خواه ته مانده‌های جامعه، خواه دشمنان غدار ملت – تا اینکه "در موقع مناسب" از نو به صحنه سیاست در آمده به عنوان "زامدار" بر دوش ملت سوار شوند.

معلوم شد که "کارکنان فعال" ترئسکیستی و زینویفی از همین دوریان سیاسی بوده‌اند

۳- تعرض بر ضد کولاک‌ها. دسته ضد حزبی هواداران بوخارین و ریکوف. تصویب نخستین نقشه پنجساله. مسابقه سوسیالیستی. آغاز جنبش توده‌ای کلخوز.

تبلیغات دسته بندی ترسکیستی و زینویفی بر ضد سیاست حزب و ساختمان سوسیالیسم و بر ضد اشتراکی کردن کشاورزی و هم چنین تبلیغات هواداران بوخارین درباره این که موضوع کلخوزها نتیجه‌ای نمی‌بخشد و نباید به کولاک‌ها دست زد زیرا آنها ضمن رشد، به خودی خود "وارد سوسیالیسم خواهند شد" و این که توانگر شدن بورژوازی هیچ خطری برای سوسیالیسم در بر ندارد - همه این تبلیغات در بین عناصر سرمایه‌داری کشور و پیش از همه در میان کولاک‌ها، انعکاس بزرگی داشت. اکنون کولاک‌ها از انعکاس مطبوعات می‌دانستند که آنها تنها نیستند و در وجود ترسکی، زینویف، کامنف، بوخارین، ریکوف و دیگران، مدافعین و غمخوارانی دارند. بدیهی است که این مراتب نمی‌توانست روح ایستادگی کولاک‌ها را در مقابل سیاست حکومت شوروی قوی نکند. در حقیقت هم کولاک‌ها همواره بیشتر و بیشتر ایستادگی و پایداری می‌نمودند. کولاک‌ها به طور دسته جمعی از فروختن مازاد غله، که اندوخته زیادی از آن داشتند، به دولت شوروی امتناع می‌ورزیدند. آنها بر ضد افراد کلخوز و کارکنان حزبی - شوروی در روستا، به عملیات تروریستی و سوزاندن کلخوزها و مراکز انبار غله دولتی می‌پرداختند.

حزب متوجه این نکته بود که، مادام که ایستادگی کولاک‌ها در هم نشکسته و در نبرد آشکار در جلوی چشم دهقانان شکست نخورند، طبقه کارگر و ارتش سرخ از کمبودی غله در مضیقه بوده و جنبش کلخوزی دهقانان نیز نخواهد توانست جنبه توده‌ای به خود بگیرد.

حزب از دستوره‌های کنگره پانزدهم پیروی نموده، به تعرض قطعی بر ضد کولاک‌ها اقدام کرد. شعار حزب درتعرض خود این بود: باید به دهقانان تهی دست، استوارانه تکیه کرد، اتحاد با دهقانان میانه حال را مستحکم گردانید و بر ضد کولاک‌ها مبارزه قطعی انجام داد. حزب و حکومت در مقابل امتناع کولاک‌ها از فروختن مازاد غله به دولت به نرخ مقرر، به یک سلسله اقدامات فوق‌العاده‌ای بر ضد کولاک‌ها متوسل گشته، ماده ۱۰۷ قانون کیفری را درباره مصادره مازاد غله کولاک‌ها و محتکرین از طریق دادگاه در موارد امتناع آنها از فروش این مازاد غله خود به دولت به نرخ مقرر، به موقع اجرا گذاردند و برای دهقانان تهیدست یک رشته مزایائی قائل شدند که در نتیجه آن، دهقانان نامبرده ۲۵ درصد غله مصادره شده کولاک‌ها را در اختیار خود می‌گرفتند.

این اقدامات فوق‌العاده، تأثیر خود را بخشید: دهقانان تهیدست و میانه حال به مبارزهٔ قطعی بر ضد کولاک‌ها وارد شدند. کولاک‌ها تنها ماندند، مقاومت کولاک‌ها و محترکین در هم شکست. در پایان سال ۱۹۲۸، دولت شوروی دیگر به قدر کفایت ذخیرهٔ غله در اختیار خود داشت و جنبش کلخوزی با اطمینان بیشتری پیشرفت می‌نمود.

در همان سال در منطقهٔ شاختی دنباس، سازمان زیانکاری بزرگی از کارشناسان بورژوازی کشف شد. زیانکاران شاختی با صاحبان پیشین بنگاه‌ها یعنی سرمایه‌داران روسی و خارجی و با مقامات جاسوسی نظامی خارجی روابط محکمی داشتند و مقصود آنها مختل ساختن رشد صنایع سوسیالیستی و تسهیل اعادهٔ سرمایه‌داری در اتحاد شوروی بود. این زیانکاران به منظور ایجاد کاهش در استخراج ذغال سنگ عمل بهره برداری را در کان‌ها روی پایهٔ نادرستی گذارده بودند. برای منظور خود، آنان ماشین‌ها و بادگیرهای کان‌ها را ویران می‌نمودند، سقف کان‌ها، کارخانه‌ها و استاسیون‌های برق را فرو می‌ریختند و موجبات انفجار و آتش سوزی را فراهم می‌ساختند. زیانکاران عمداً مانع بهبود شرائط مادی کارگران می‌شدند و قوانین شوروی را دربارهٔ حمایت کار نقض می‌کردند.

زیانکاران به دادگاه جلب گردیدند و به کیفر شایستهٔ اعمال خود رسیدند. کمیتهٔ مرکزی حزب به همهٔ سازمان‌های حزبی دستور داد که از قضیهٔ شاختی درس عبرت گیرند. رفیق استالین خاطر نشان می‌نمود که بلشویک‌هایی که به سر کارهای اقتصادی هستند باید خودشان کارشناس فنی بشوند تا آن که بعدها زیانکارانی که از میان کارشناسان کهنهٔ بورژوازی بیرون آمده‌اند، نتوانند آنها را فریب دهند و باید امر تهیهٔ کادرهای فنی تازه از میان طبقهٔ کارگر را تسریع کرد.

به موجب تصمیم کمیتهٔ مرکزی، امر تهیهٔ کادر کارشناسان جوان در هنر‌سراهای عالی اصلاح گشت، هزاران نفر از اعضای حزب، کومسومول‌ها و غیر حزبی‌هایی که نسبت به طبقهٔ کارگر وفادار بودند برای تحصیل، بسیج شدند.

قبل از اقدام حزب به تعرض بر ضد کولاک‌ها، موقعی که حزب مشغول انحلال ائتلاف ترتسکیستی و زینویفی بود، دستهٔ بوخارین و ریکوف کجدار و مریز رفتار کرده جزو نیروی احتیاط ضد حزبی مانده بود و جرئت نمی‌کرد آشکارا از ترتسکیست‌ها پشتیبانی کند و حتی گاهی هم با حزب یک جا بر ضد ترتسکیست‌ها اقدام می‌کرد. ولی پس از آن که حزب علیهٔ کولاک‌ها به تعرض پرداخت و به اقدامات فوق‌العاده بر ضد آنان مبادرت نمود، دستهٔ بوخارین - ریکوف ماسک خود را برانداخت و آشکارا بر ضد سیاست حزب برخاست.

روح کولاک منش دسته بوخارین - ریکوف نتوانست طاقت بیاورد و طرفداران این دسته اکنون دیگر آشکارا بر له کولاک‌ها قد برافراشتند. آنها خواستار الغاء اقدامات فوق‌العاده بودند و ساده دلان را می‌ترساندند از این که در غیر این صورت ممکنست "انحطاط" کشاورزی آغاز گردد و مدعی بودند که هم اکنون انحطاط آغاز شده است. این اشخاص بدون این که رشد کلخوزها و ساوخوزها، یعنی این عالی‌ترین شکل‌های کشاورزی را ببینند، در حالی که سیر نزولی اقتصاد کولاکی را مشاهده می‌کردند، انحطاط اقتصاد کولاک‌ها را به منزله انحطاط کشاورزی جلوه گر می‌ساختند. این اشخاص برای این که از حیث تئوری نیز نقطه اتکائی داشته باشند، تئوری خنده آوری به عنوان "تئوری خاموش شدن مبارزه طبقاتی" اختراع کردند و بر اساس این تئوری مدعی بودند که سوسیالیسم در مبارزه خود بر ضد عناصر سرمایه‌داری هر قدر بیشتر پیشرفت کند همان قدر مبارزه طبقاتی سست تر می‌گردد و مبارزه طبقاتی به همین زودی به کلی خاموش خواهد شد دشمن طبقاتی همه مواضع خود را بدون مقاومت تسلیم خواهد کرد و به این سبب تعرض بر ضد کولاک‌ها لزومی ندارد. بدین وسیله آنها تئوری پوسیده بورژوازی خود را درباره ورود کولاک به سوسیالیسم از راه نشو و نمای مسالمت آمیز، از نو بر قرار نموده و به حکم مشهور لنینیسم پشت پا می‌زدند، که می‌گوید: هر قدر دشمن طبقاتی زمینه را از دست بدهد و هر قدر موفقیت‌های سوسیالیسم بیشتر باشد، به همان اندازه به حدت مبارزه دشمن طبقاتی خواهد افزود و مبارزه طبقاتی فقط موقعی "خاموش" خواهد شد که دشمن طبقاتی نابود شده باشد.

فهم این مطلب مشکل نبود که حزب در وجود دسته بوخارین - ریکوف با دسته اپورتونیستی دست راست سر و کار دارد و فرق این گروه با ائتلاف ترسکیستی - زینویفی تنها از حیث شکل است، به این معنا که ترسکیست‌ها و زینویفی‌ها اقلاً این امکان را داشتند که ماهیت تسلیم طلبانه خود را با جمله‌های چپ و پر هیاهو و انقلابی درباره "انقلاب پی در پی" روپوشی نمایند. در صورتی که دسته بوخارین - ریکوف که به مناسبت اقدام حزب به حمله بر ضد کولاک‌ها، بر ضد حزب برخاسته بود، دیگر این امکان را هم نداشت که به چهره تسلیم طلبانه خود نقاب بزند و ناگزیر بود که از قوای ارتجاعی کشور ما و پیش از همه، از کولاک‌ها آشکارا بدون روپوشی و بی نقاب دفاع کند.

حزب ملتفت این نکته بود که دسته بوخارین - ریکوف دیر یا زود برای مبارزه مشترک بر ضد حزب، باید به سوی باقی مانده‌های ائتلاف ترسکیستی - زینویفی دست دراز کند.

دسته بوخارین - ریکوف در همان موقع که مشغول عملیات سیاسی خود بود، به "فعالیت" سازمانی هم اشتغال داشت. این گروه به وسیله بوخارین،

جوانان بورژوازی، از قبیل سلپکوف، مارتسکی، آخنولدا، گلدنبرگ و دیگران و به وسیلهٔ تومسکی سران اتحادیه‌ها را که در منجلا ب قرطاس بازی فرورفته بودند (ملنیچانسکی، دوگادوف، و دیگران) و به وسیلهٔ ریکوف، سران فاسد شدهٔ ادارات شوروی (آ. سمیرنوف، ایسموند، و شمیدت و دیگران) را گرد می‌آورد. اشخاصی که دچار فساد سیاسی شده و روحیهٔ تسلیم طلبانهٔ خود را پنهان نمی‌داشتند، با میل داخل این دسته می‌گردیدند.

در این موقع دستهٔ بوخارین - ریکوف مورد پشتیبانی سران سازمان حزبی مسکو (اوگلانوف، کوتوف، اوخانوف، ریوتین، یاگدا، پالونسکی و دیگران) گردید. در ضمن یک قسمت از افراد دست راست آشکارا علیهٔ خط مشی حزب برنخاسته و زیر نقاب باقی مانده بودند. در صفحات مطبوعات حزبی مسکو و در جلسات حزبی تلقیناتی می‌شد دائر بر این که به کولاک‌ها باید گذشت نمود، مالیات بندی بر کولاک‌ها صلاح نیست، صنعتی کردن کشور برای ملت بار سنگینی است و نیز هنوز موقع ساختمان صنایع سنگین نرسیده است. اوگلانوف بر ضد ساختمان دنپروستروی برخاسته و خواستار شد که سرمایه را از صنایع سنگین به صنایع سبک انتقال دهند. اوگلانوف و سایر تسلیم طلبان دست راست اطمینان می‌دادند که مسکو - شهر چیت باقی بوده و همین طور هم باقی خواهد ماند و نباید در آنجا کارخانه‌های ماشین سازی بنا کرد.

سازمان حزبی مسکو پرده از روی اوگلانوف و طرفداران وی برانداخت و برای آخرین بار به آنها اخطار نمود و خود بیش از پیش در پیرامون کمیتهٔ مرکزی حزب گرد آمد. رفیق استالین در جلسهٔ عمومی کمیتهٔ مسکو حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی در سال ۱۹۲۸ خاطر نشان نمود که باید در دو جبهه مبارزه کرد، در حالی که که آتش را بر ضد انحراف راست متمرکز نمود. رفیق استالین می‌گفت که دست راستی‌ها - عامل کولاک در حزب می‌باشند.

رفیق استالین می‌گفت:

« در صورتی که انحراف راست در حزب ما پیروز می‌شد، دست قوای سرمایه‌داری را باز می‌کرد، مواضع انقلابی پرولتاریا را خدشه دار می‌نمود و شانس احیاء سرمایه‌داری را در کشور ما بیشتر می‌نمود" (مسائل لنینیسم ص ۲۰۸ چاپ روسی).

در آغاز سال ۱۹۲۹ معلوم شد که بوخارین، وکالتاً از طرف دستهٔ تسلیم طلبان دست راست، به وسیلهٔ کامنف با ترسکیست‌ها تماس بهم رسانده و برای مبارزهٔ مشترک بر ضد حزب زمینهٔ سازش با آنها را فراهم می‌نماید. کمیتهٔ

مرکزی پرده از روی این فعالیت تبهکارانه تسلیم طلبان دست راست بر داشته و اخطار می نماید که این کار ممکن است برای بوخارین، ریکوف، تومسکی و دیگران نتیجه رقت آوری داشته باشد. ولی تسلیم طلبان دست راست آرام نمی نشینند و در کمیته مرکزی زمینه مرامی نوینی، به صورت اظهاریه ارائه می نمایند، که مورد نکوهش کمیته مرکزی قرار می گیرد. کمیته مرکزی از نو به آنها اخطار می کند و سرنوشت ائتلاف ترسکیستی - زینوفی را به آنها یادآوری می نماید. با وجود این، گروه بوخارین - ریکوف فعالیت ضد حزبی خود را ادامه می دهند، ریکوف، تومسکی و بوخارین، به تصور این که ممکن است حزب را بیمناک ساخت، عریضه استعفای خود را به کمیته مرکزی تسلیم می کنند. کمیته مرکزی این سیاست کارشکنانه استعفاها را مورد تفتیح قرار می دهد. سرانجام جلسه عمومی کمیته مرکزی در ماه نوامبر سال ۱۹۲۹ تبلیغ نظریات اپورتونیستی دست راست را با عضویت در حزب منافق دانسته و پیشنهاد کرد که بوخارین، به عنوان پیشقدم و رهبر تسلیم طلبان دست راست، از هیئت سیاسی کمیته مرکزی اخراج گردد و به ریکوف و تومسکی و سایر شرکت کنندگان در این مخالفت دست راست اخطار جدی شد.

سرکردگان تسلیم طلبان دست راست، همین که عاقبت رقت آور کار خود را دیدند، عریضه‌ای دائر به اعتراف به خطاهای خود و درست بودن خط مشی سیاسی حزب تسلیم نمودند.

تسلیم طلبان دست راست بر آن شدند که به طور موقت عقب نشینی اختیار کنند تا این که کادرهای خود را از خطر انهدام محفوظ دارند.

نخستین مرحله مبارزه حزب با تسلیم طلبان دست راست بدین جا پایان می یابد.

اختلافات نوینی که در حزب به وجود آمد از نظر دشمنان شوروی پنهان نمی ماند. آنها به تصور این که "نزاع‌های نوین" در حزب، نشانه ضعیف شدن حزب می باشد، کوشش جدیدی به کار می برند تا اتحاد شوروی را به جنگ بکشانند و کار صنعتی کردن کشور را که هنوز مستحکم نشده، بر هم زنند. در تابستان سال ۱۹۲۹ امپریالیست‌ها موجبات تصادم بین چین و اتحاد شوروی و تصرف راه آهن شرقی چین (که متعلق به اتحاد شوروی بود) به دست میلیتاریست‌های چین و حمله ارتش سفید چینی را به مرزهای میهن ما در خاور دور فراهم می آورند. ولی حمله میلیتاریست‌های چینی در اندک مدتی خنثی شد، میلیتاریست‌ها از ارتش سرخ شکست خوردند و عقب نشینی کردند و اختلاف با انعقاد قرار داد صلح با زمامداران منچوری پایان یافت.

سیاست صلحجویانه اتحاد شوروی، با وجود همه اینها و با وجود دسیسه‌ها و نیرنگ‌های دشمنان خارجی و "منازعات" در داخل حزب، بار دیگر غالب آمد.

بزودی روابط دیپلوماسی و بازرگانی بین اتحاد جماهیر شوروی و انگلیس که از طرف محافظه کاران انگلستان قطع گردیده بود، از نو برقرار شد. در حالی که حزب حملات دشمنان خارجی و داخلی را با موفقیت دفع می کرد، در امر توسعه ساختمان صنایع سنگین و تشکیل مسابقه سوسیالیستی و ساختمان ساخوزها و کلخوزها و بالاخره در تهیه مقدمات لازمه برای تصویب اجرای نخستین نقشه پنج ساله اقتصاد ملی، کارهای بزرگی از پیش می برد. در آوریل سال ۱۹۲۹ کنفرانس شانزدهم حزب گرد آمد. موضوع عمده دستور کنفرانس، مسئله نخستین نقشه پنجساله بود. کنفرانس، شق "حداقل" نقشه پنجساله را که مورد دفاع تسلیم طلبان دست راست بود، رد کرد و شق "حداکثر" نقشه پنجساله را که می بایستی در هر گونه شرائطی حتمی الاجراء باشد پذیرفت. حزب بدین طریق نقشه مشهور پنجساله نخست ساختمان سوسیالیسم را پذیرفت.

از روی این نقشه پنجساله، میزان سرمایه‌ای که می بایستی در کار اقتصاد ملی در سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۳۳ به کار انداخته شود ۶۴،۶ میلیارد منات تعیین گردید. از این مبلغ برای صنایع و الکتریکی کردن، روی هم رفته ۱۹،۵ میلیارد منات برای حمل و نقل ۱۰ میلیارد منات و برای کشاورزی ۲۳،۲ میلیارد منات پیش بینی شده بود.

این نقشه عظیمی بود که صنایع و کشاورزی اتحاد جماهیر شوروی را با تکنیک کنونی مجهز می ساخت. به طوری که رفیق استالین خاطر نشان می کرد:

« وظیفه اساسی نقشه پنجساله عبارت بود از ایجاد چنان صنایعی در کشور ما که بتواند نه تنها همه صنایع، بلکه وسائط نقلیه و کشاورزی را هم بر پایه سوسیالیسم از نو مجهز نماید و سازمان دهد. » (استالین "مسائل لنینیسیم" ص. ۳۲۹ چاپ روسی).

این نقشه، با وجود تمام عظمت خود، برای بلشویک‌ها چیز غیر مترقبه و سرگیجه آوری نبود. زمینه این نقشه در اثر راهی که ترقی صنعتی و اشتراکی پیموده بود، فراهم آمده بود. زمینه این نقشه در نتیجه شوق و ذوقی که کارگران و دهقانان را قبلاً در کار فراگرفته و در مسابقه سوسیالیستی جلوه نمود، تهیه گردیده بود.

کنفرانس شانزدهم حزب پیامی دائر به توسعه مسابقه سوسیالیستی خطاب به همه زحمتکشان صادر کرد.

مسابقه سوسیالیستی نمونه‌های شگفت‌انگیزی از کار و رویه نوین نسبت به کار را هویدا ساخت. کارگران و افراد کلخوزها در بسیاری از بنگاه‌ها و کلخوزها و ساوخوزها نقشه‌های متقابلی پیش کشیدند. نمونه‌هایی از کار قهرمانانه نشان دادند و نقشه‌های ساختمان سوسیالیستی را که از طرف حزب و حکومت معین شده بودند تنها اجرا می‌کردند بلکه از آن نیز تجاوز می‌نمودند. نظر مردم نسبت به کار تغییر می‌یافت. کار که در زمان سرمایه‌داری جنبه تکلیف اجباری و مشقت باری را داشت، مبدل گردید "به امر شرافت، امر افتخاری، امر شهامت و قهرمانی" (استالین).

در تمام کشور ساختمان نوین و عظیم صنعتی جریان داشت. ساختمان استاسیون آبی برق دنپر به طور وسیعی به جریان افتاد. در دنباس ساختمان کارخانه‌های کراماتورسک و گورلوفکا و تجدید ساختمان کارخانه لوکوموتیف سازی لوگانسک آغاز شد. کان‌های جدید و کوره‌های نوین نوب فلز پدیدار گردید. کارخانه ماشین سازی اورال و مجموعه کارخانه‌های شیمیایی برزینکی و سولیکامسک در ناحیه اورال ساخته می‌شد. ساختمان کارخانه فلز سازی ماگنیتوگورسک آغاز گردید. ساختمان کارخان‌های بزرگ اتوموبیل سازی در مسکو و گورکی به طور وسیعی آغاز شد. کارخانه‌های عظیم تراکتور سازی، کمباین سازی، کارخانه‌های عظیم ماشین‌های کشاورزی در رستوف کنار دن در دست ساختمان بود. دومین مرکز ذغال سنگ اتحاد جماهیر شوروی، یعنی حوضه کوزنتسک (کوزباس)، توسعه می‌یافت. در ظرف یازده ماه در دشت نزدیک استالینگراد کارخانه عظیم تراکتور سازی پدیدار گردید. در ساختمان کارخانه آبی برق دنپر و کارخانه تراکتور سازی استالینگراد، کارگران از حیث بهره کار، گوی سبقت جهانی را ربودند.

در تاریخ بشری چنین دامنه عظیمی در ساختمان صنعتی جدید و چنین هیجانی برای ساختمان نوین و چنین قهرمانی در کار، که از طرف توده‌های میلیونی طبقه کارگر ابراز می‌شد، تا کنون سابقه نداشته است. این علو همت حقیقی طبقه کارگر بود که بر اساس مسابقه سوسیالیستی در کار ابراز می‌شد.

دهقانان هم این بار از کارگران عقب نماندند. در ده در میان توده‌های روستائی هم که کلخوزها را بر پا می‌کردند همتی عالی در کار مشاهده می‌شد. توده‌های دهقانی به طور مشخص به کلخوزها روی آور شدند. در اینجا ساوخوزها و استاسیون‌های ماشین و تراکتور، که با تراکتور و ماشین‌های دیگر تجهیز شده بود، نقش مهمی بازی کرد. دهقانان دسته دسته به ساوخوزها و

استاسیونهای ماشین و تراکتور آمده از مشاهده کار تراکتورها و ماشینهای کشاورزی دچار شغف و شادمانی می گردیدند و در دم بر آن می شدند که "به کلخوز بروند". دهقانان که دارای اقتصادهای انفرادی کوچک و بسیار کوچک پراکنده و فاقد ابزار و نیروی محرک کم و بیش قابل استفاده‌ای برای شخم زمین بودند و از امکان شخم زمین‌های هنگفت دست نخورده محروم بودند و امیدی به بهبود اقتصاد خود در آینده نداشتند و در فقر و فاقه، تک و تنها از همه چیز بی خبر به سر می بردند، عاقبت راه زندگانی بهتری را یافتند که عبارت بود از راه متحد کردن و مبدل ساختن اقتصادهای کوچک به اقتصادهای اشتراکی یعنی کلخوزها و استعمال تراکتور که هر گونه "زمین سخت" و دست نخورده را می تواند شخم نماید و هم چنین عبارت بود از کمک به وسیله ماشین، پول، آدم و راهنمایی. این راهی بود که امکان خلاصی از اسارت کولاک‌ها را در بر داشت، همان کولاک‌هایی که حکومت شوروی، اندک زمانی قبل از این، آنها را مغلوب و زمین گیر کرده و از این راه موجبات خرسندی توده‌های میلیونی دهقان را فراهم ساخته بود.

روی همین اساس، جنبش توده‌ای کلخوزی سرگرفت و سپس توسعه یافت و به ویژه در پایان سال ۱۹۲۹ نیرومند شده و چنان سرعتی در افزایش کلخوزها نشان داد که حتی صنایع سوسیالیستی ما چنین سرعتی را هنوز در خود ندیده بود.

در سال ۱۹۲۸ مساحت بذر کاری کلخوزها یک میلیون و ۳۹۰ هزار هکتار بود، در سال ۱۹۲۹ - ۴ میلیون و ۲۶۲ هزار هکتار و در سال ۱۹۳۰ کلخوزها امکان یافتند که شخم ۱۵ میلیون هکتار زمین را در نقشه پیش بینی نمایند.

رفیق استالین درباره سرعت افزایش کلخوزها در مقاله خود تحت عنوان "سال تحول عظیم" (سال ۱۹۲۹) چنین نوشته بود:

« باید اعتراف نمود که چنین سرعت‌های سیل آسای رشد را حتی صنایع سوسیالیستی شده بزرگ ما نیز که سرعت رشد آن به طور کلی دارای دامنه عظیمی است، به خود ندیده است. »

این، تحولی بود. در پیشرفت جنبش کلخوزی این، آغاز جنبش کلخوزی توده‌ای بود.

رفیق استالین در مقاله خود زیر عنوان "سال تحول عظیم" چنین پرسش میکند: "چه چیز در جنبش کلخوزی کنونی تازگی دارد؟ و خود پاسخ میدهد:

« آن چه در جنبش کلخوزی کنونی تازگی و جنبهٔ قطعی دارد عبارت از آنست که دهقانان مانند سابق با دسته‌های جداگانه به کلخوزها نمی‌آیند، بلکه قصبات، دهستان‌ها، بخش‌ها و حتی شهرستان‌ها به طور یکجائی به کلخوزها روی آور می‌شود. معنی آن چیست؟ معنی آن این است که دهقان میانه حال به کلخوز روی آورده است. شالودهٔ آن تحول اساسی در رشد کشاورزی که مهم‌ترین کامیابی حکومت شوروی می‌باشد، در همین است.....»

معنی آن این بود که موضوع از بین برداشتن کولاک‌ها به عنوان طبقهٔ خاص که می‌بایستی بر روی اساس اشتراکی نمودن همگانی کشاورزی انجام شود، فرا میرسد و یا این که هم اکنون فرا رسیده است.

خلاصه

در مبارزه برای صنعتی کردن کشور، حزب طی سالهای ۱۹۲۶-۱۹۲۷ اشکالات بزرگ داخلی و خارجی را دفع کرد. کوشش‌های حزب و طبقه کارگر منجر به پیروزمندی سیاست صنعتی کردن سوسیالیستی کشور گردید. یکی از دشوارترین مسائل صنعتی کردن کشور، یعنی گرد آوردن سرمایه برای ساختمان صنایع سنگین، در اساس حل شد. شالوده صنایع سنگین، که قادر به تجدید تجهیز اقتصاد ملی باشد، ریخته شد.

نخستین نقشه پنج ساله ساختمان سوسیالیستی تصویب گردید. ساختمان عظیم کارخانه‌ها، ساوخورها و کلخوزهای نوین دامنه گرفت.

این پیشروی در راه سوسیالیسم با حدت مبارزه طبقاتی در درون کشور و حدت مبارزه در درون حزب توأم بود. مهم‌ترین نتیجه مبارزه چنین است: در هم شکستن ایستادگی کولاک‌ها، مفتضح ساختن ائتلاف تسلیم طلبان ترتسکیستی - زینویفی به عنوان ائتلافی ضد شوروی، مفتضح ساختن تسلیم طلبان دست راست به عنوان عمال کولاک‌ها، اخراج ترتسکیست‌ها از حزب، تصدیق به آن که نظریات ترتسکیست‌ها و اپورتونیست‌های دست راست با عضویت در حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی نمی‌تواند توأم شود.

ترتسکیست‌ها، که از حیث ایدئولوژی به دست حزب بلشویک شکست خورده و هر گونه زمینه را بین طبقه کارگر از دست دادند، دیگر یک جریان سیاسی نبوده و به زمره‌ای از شیادان سیاسی بی‌پرنسیپ و جاه طلب و بانندی از دورویان سیاسی بدل گردیدند.

حزب، پس از ریختن شالوده صنایع سنگین، طبقه کارگر و دهقان را برای انجام نخستین نقشه پنج ساله تجدید ساختمان بر اساس سوسیالیستی کردن اتحاد شوروی، بسیج می‌کند. در کشور مسابقه سوسیالیستی بین میلیونها زحمتکشان توسعه می‌یابد. همتی عالی در کار به وجود می‌آید، انضباط نوینی در کار ایجاد می‌شود.

آخرین سال این دوران، سال تحول عظیمی است که بزرگ‌ترین پیشرفت‌های سوسیالیسم را در صنایع، نخستین پیشرفت‌های جدی را در کشاورزی، رو آور شدن دهقان میانه حال را به سوی کلخوزها و آغاز جنبش توده‌ای کلخوزی را در بر دارد.

فصل یازدهم

حزب بلشویک در مبارزه برای اشتراکی کردن کشاورزی (سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۴)

۱- وضع بین المللی در سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۴،

بحران اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری. اشغال منچوری از طرف ژاپن. سرکار آمدن فاشیست‌ها در آلمان. دو کانون جنگ

در آن موقعی که اتحاد جماهیر شوروی در صنعتی کردن سوسیالیستی کشور پیشرفت‌های مهمی به دست آورد و با سرعت زیادی صنایع را ترقی می‌داد، در کشورهای سرمایه‌داری در پایان سال ۱۹۲۹ بحران اقتصادی عالم‌گیری آغاز شد که از حیث قوه تخریبی خود تا آن وقت دیده نشده بود و طی سه سال بعد عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌شد. بحران صنعتی با بحران کشاورزی و ارضی توأم گردید و این موضوع وضع کشورهای سرمایه‌داری را بیش از پیش سخت می‌نمود.

در آن موقعی که صنایع اتحاد شوروی طی سه سال بحران (۱۹۳۰-۱۹۳۳) بیش از دو برابر افزون گشت و در سال ۱۹۳۳ نسبت به سطح سال ۱۹۲۹ به ۲۰۱ درصد رسیده بود، صنایع کشورهای متحده آمریکا طوری تنزل کرد که در پایان سال ۱۹۳۳ نسبت به سطح سال ۱۹۲۹ به ۶۵ درصد رسید و هم چنین صنایع انگلیس به ۸۶ درصد، صنایع آلمان به ۶۶ درصد و صنایع فرانسه هم به ۷۷ درصد تنزل یافت.

این موضوع برتری سیستم سوسیالیستی اقتصاد را بر سیستم سرمایه‌داری بار دیگر نشان داد و دلالت بر این می‌کرد که کشور سوسیالیسم در جهان یگانه کشوری می‌باشد که از بحران‌های اقتصادی مصون است.

در نتیجه این بحران اقتصادی جهانگیر، ۲۴ میلیون بیکار، به گرسنگی، گدائی و شکنجه گرفتار شده بودند. ده‌ها میلیون دهقان از بحران ارضی زجر می‌کشیدند.

بحران اقتصادی جهانی، تضادها را بین دولت‌های امپریالیستی، بین کشورهای غالب و مغلوب، بین دول امپریالیستی و کشورهای مستعمراتی و غیر مستقل، بین کارگران و سرمایه‌داران، بین دهقانان و ملاکین بیش از پیش شدت داد.

رفیق استالین در گزارش خود در کنگره ۱۶ حزب خاطر نشان کرد که بورژوازی راه نجات از بحران اقتصادی را از یک طرف - در سرکوبی طبقه کارگر به طریق برقرار ساختن دیکتاتوری فاشیستی، یعنی دیکتاتوری مرتجع ترین، شوینیستی ترین و امپریالیستی ترین عناصر سرمایه‌داری و از طرف دیگر - در تهیه و بر پا کردن جنگ به منظور تقسیم مجدد مستعمرات و مناطق نفوذ به ضرر منافع کشورهای که نیروی دفاعیشان ضعیف است، خواهد جست.

همین طور هم شد.

در سال ۱۹۲۲ تهدید جنگ از طرف ژاپن شدت یافت. امپریالیست‌های ژاپن چون دیدند که دول اروپا و کشورهای متحده آمریکا به واسطه بحران اقتصادی به کلی گرفتار کارهای داخلی خود هستند، بر آن شدند که از موقع استفاده کنند و امتحاناً فشاری به چین، که نیروی دفاعی آن ضعیف است، وارد ساخته، آن را مطیع خود سازند و در آنجا فرمانروا گردند.

امپریالیست‌های ژاپن، بدون این که به چین اعلام جنگ دهند، از "پیش آمدهای محلی" که به دست خودشان ایجاد شده بود شیاदानه استفاده نموده، لشگریان خود را، مانند دزدان، به منچوری وارد ساختند. لشگریان ژاپن تمام منچوری را تصرف کردند و بدین ترتیب مواضع مناسبی برای تصرف سرزمین شمالی چین و حمله به اتحاد شوروی تهیه می نمودند. ژاپن، برای این که دستش باز باشد، از جامعه ملل خارج شد و به شدت هر چه تمام تر آغاز مسلح شدن نهاد.

این وضع موجب شد که آمریکا، انگلیس و فرانسه در خاور دور به تسلیحات نیروی دریائی خود بیافزایند. هدف ژاپن روشن و این بود که چین را مطیع خود کرده و دول امپریالیستی اروپا و آمریکا را از آنجا بیرون راند. دول نام برده هم در مقابل این امر تسلیحات خود را تقویت دادند.

ولی ژاپن منظور دیگری هم داشت که عبارت بود از اشغال خاور دور شوروی. بدیهی است که اتحاد شوروی نمی توانست به چنین مخاطره‌ای ترتیب اثر ندهد و به شدت به تحکیم استعداد دفاعی سرزمین خاور دور خود پرداخت. بدین طریق به دست امپریالیست‌های ژاپنی، که اکنون دیگر فاشیست شده بودند، نخستین کانون جنگ در خاور دور ایجاد گردید.

بحران اقتصادی، تضادهای سرمایه‌داری را تنها در خاور دور تشدید ننمود، بلکه این تضادها را در اروپا هم شدت داد.

بحران صنعتی و کشاورزی که خیلی طولانی شده بود و هم چنین بیکاری عظیم و بی سر و سامانی روز افزون طبقات بی بضاعت، عدم رضایت

کارگران و دهقانان را بیشتر ساخت. عدم رضایت رفته رفته به خشم و غضب انقلابی طبقه کارگر تبدیل می گردید.

این عدم رضایت به ویژه در آلمان تقویت یافت زیرا آلمان کشوری بود که در نتیجه جنگ و تأدیة غرامات به نفع فاتحین انگلیس و فرانسه و در نتیجه بحران اقتصادی، از حیث اقتصاد ضعیف شده بود و طبقه کارگر در زیر یوغ بورژوازی خودی و بیگانه، یعنی بورژوازی انگلیس و فرانسه، در رنج و تعب بود. شش میلیون رأی که به حزب کمونیست آلمان در آخرین انتخابات رایشتاگ پیش از سر کار آمدن فاشیست‌ها داده شده بود، دلیلی گویا بر اثبات این موضوع بود. بورژوازی آلمان دید که آزادی‌های دمکراسی بورژوازی، که در آلمان هنوز باقی بود، ممکنست بازی بدی به سر وی در آورد و طبقه کارگر می تواند از این آزادی‌ها برای توسعه جنبش انقلابی استفاده نماید. بورژوازی از این رو بر آن شد که برای نگاهداری حاکمیت خود در آلمان، تنها یک وسیله در دست است و آن نابود ساختن آزادی‌های بورژوازی، به صفر رساندن اهمیت پارلمان (رایشتاگ) و برقرار نمودن دیکتاتوری تروریستی بورژوازی و ناسیونالیستی می باشد که بتواند طبقه کارگر را سرکوب کند و در میان توده‌های خرده بورژوازی که روحیه انتقام طلبی دارند، برای خود پایگاهی به دست آورد. بنابراین بورژوازی آلمان، حزب فاشیست‌ها را که برای اغوای ملت، خود را حزب ناسیونال - سوسیالیست می نامید به زمامداری دعوت کرد، زیرا به خوبی می دانست که حزب فاشیست‌ها، اولاً آن قسمت از بورژوازی امپریالیستی است که از دیگران مرتجع تر و نسبت به طبقه کارگر دشمن تر می باشد و ثانیاً انتقام طلب ترین حزبی است که می تواند توده‌های میلیونی خرده بورژوازی را که روحیه ناسیونالیستی دارند به طرف خود جلب کند. در این امر، خائنین به طبقه کارگر، یعنی لیدرهای سوسیال دمکراسی آلمان که با سیاست سازشکاری خود، راه را برای فاشیسم کوبیده بودند، به بورژوازی یاری کردند.

چنین بود شرائطی که باعث به دست آوردن حاکمیت از طرف فاشیست‌ها در سال ۱۹۳۳ گردید.

رفیق استالین در گزارش خود در کنگره هفدهم حزب ضمن تجزیه حوادث آلمان، اظهار داشت که:

« پیروزی فاشیسم را در آلمان می بایست نه تنها علامت ضعف طبقه کارگر و نتیجه خیانت سوسیال دمکراسی به طبقه کارگر دانست که عبارت بود از پاک کردن راه برای فاشیسم، بلکه در عین حال بایستی آن را علامت ضعف بورژوازی و علامت آن دانست که بورژوازی دیگر قادر نیست با شیوه‌های قدیمی پارلمانتاریسم و

دمکراسی بورژوازی حکومت نماید و به همین سبب هم ناگزیر است در سیاست داخلی به شیوه‌های تروریستی برای حکمرانی متوسل شود...» (استالین، مسائل لنینیسم ص ۴۳۰ چاپ روسی).

فاشیست‌های آلمان سیاست داخلی خود را با آتش زدن رایشتاگ، سرکوبی طبقه کارگر، نیست و نابود ساختن سازمان‌های طبقه کارگر و محو آزادی‌های بورژوازی دمکراسی و سیاست خارجی خود را هم با خروج از جامعه ملل و تهیه آشکار برای جنگ به منظور تجدید نظر اجباری در مرزهای دول اروپائی به نفع آلمان آغاز کردند.

بدین طریق فاشیست‌های آلمان در مرکز اروپا باعث پیدایش کانون دوم جنگ شدند.

بدیهی است که اتحاد شوروی نمی‌توانست به چنین واقعه جدی ترتیب اثر ندهد. بنابراین سیر حوادث را در باختر مورد دقت قرار داد و به تحکیم استعداد دفاعی کشور در مرزهای باختری خود پرداخت.

۲- از سیاست محدود ساختن عناصر کولاک، به سوی سیاست از بین بردن کولاک‌ها به عنوان یک طبقه خاص. مبارزه بر ضد انحراف از خط مشی حزب در جنبش کلخوزی. تعرض بر ضد عناصر سرمایه‌داری در تمام طول جبهه. کنگره شانزدهم حزب.

ورود دسته جمعی دهقانان به کلخوزها که در سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۰ دامنه آن وسعت یافت، نتیجه‌ای از کلیه فعالیت‌های پیشین حزب و حکومت بود. افزایش صنایع سوسیالیستی، که تهیه تراکتور و ماشین را برای کشاورزی به طور توده‌ای آغاز کرده بود، مبارزه قطعی بر ضد کولاک‌ها در موقع تدارکات غله در سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۲۹، رشد شرکت‌های تعاونی روستائی، که دهقانان را تدریجاً به اقتصاد اشتراکی عادت می‌داد، آزمایش نیکوئی که از نخستین کلخوزها و سوخوزها به دست آمد - همه اینها مقدمات انتقال به اشتراکی نمودن سرتاسری کشاورزی و وارد شدن دهقانان را به کلخوزها فراهم ساخت، بدین صورت که قصبات، بخش‌ها و شهرستان‌ها یک جا وارد می‌شدند. انتقال به اشتراکی نمودن سرتاسر کشاورزی، از طریق ورود عادی و آرام توده‌های اصلی دهقان به کلخوز نبود، بلکه از طریق مبارزه توده‌ای دهقانان بر ضد کولاک‌ها صورت می‌گرفت. معنی اشتراکی نمودن سرتاسر کشاورزی آن بود که تمام اراضی در منطقه یک قصبه می‌بایستی از آن کلخوز گردد و از آنجائی که قسمت مهم این اراضی در دست کولاک‌ها بود، دهقانان، کولاک‌ها را از اراضی بیرون کرده و آنها را از شکل کولاک بودن بیرون می‌آوردند، دام‌ها و ماشین‌های آنها را می‌گرفتند و از حکومت شوروی بازداشت و تبعید آنها را خواستار می‌شدند.

بدین طریق، معنی اشتراکی نمودن سرتاسری کشاورزی، از بین بردن کولاک‌ها بود.

این سیاست، سیاست از بین برداشتن کولاک‌ها به عنوان یک طبقه خاص بود که بر اساس اشتراکی نمودن سرتاسری کشاورزی انجام می‌شد. در این زمان دیگر در اتحاد شوروی برای پایان دادن به کار کولاک‌ها، در هم شکستن مقاومت آنها، برای از بین برداشتن آنها به عنوان یک طبقه خاص و تبدیل تولید که در دست آنها بود به تولید از طریق کلخوزها و ساوخوزها، پایه کافی مادی موجود بود.

در سال ۱۹۲۷ هنوز محصول غله کولاک‌ها بیش از ۶۰۰ میلیون پوت میشد که از آن مقدار قریب ۱۳۰ میلیون پوت غله کالائی بود. ولی کلخوزها و ساوخوزها در سال ۱۹۲۷ توانستند تنها ۳۵ میلیون پوت محصول غله کالائی

بدهند. در سال ۱۹۲۹، در سایه روش استوار حزب بلشویک که متوجه ترقی و توسعه ساخوزها و کلخوزها بود، و در سایه پیشرفت‌های صنایع سوسیالیستی که دهات را از حیث تراکتور و ماشین‌های کشاورزی تأمین میکرد، کلخوزها و ساخوزها رشد یافته و به نیروی جدی مبدل گردیدند. در این سال دیگر محصول غله کلخوزها و ساخوزها دست کم ۴۰۰ میلیون پوت شد که ۱۳۰ میلیون پوت آن غله کالائی بود، یعنی زیادتز از مقدار محصول کولاک‌ها در سال ۱۹۲۷. و اما در سال ۱۹۳۰ کلخوزها و ساخوزها می‌بایستی، بیش از ۴۰۰ میلیون پوت غله کالائی یعنی به مراتب بیشتر از محصول کولاک‌ها در سال ۱۹۲۷ فرا آورند و درحقیقت هم فرا آوردند.

بدین طریق، تغییر آرایش نیروی طبقاتی در اقتصادیات کشور و وجود پایه مادی لازم برای تبدیل تولید غله کولاک‌ها به تولید از طریق کلخوزها و ساخوزها، به حزب بلشویک امکان داد که سیاست محدود ساختن کولاک‌ها را به سیاست نوینی، یعنی به سیاست از بین برداشتن کولاک‌ها به عنوان یک طبقه خاص بر اساس اشتراکی کردن سرتاسر کشاورزی مبدل سازد.

تا سال ۱۹۲۹ سیاست حکومت شوروی محدود ساختن کولاک‌ها بود. حکومت شوروی به کولاک‌ها مالیات‌های سنگین تری بسته و از آنها خواستار بود که غله را به نرخ ثابت به دولت بفروشند، بهره برداری کولاک‌ها را از زمین، به وسیله قانون مربوط به اجاره زمین، تا اندازه معینی محدود می‌کرد و میزان اقتصاد کولاک‌ها را نیز، به وسیله قانون مربوط به کار مزدی در اقتصاد انفرادی روستائی، محدود می‌نمود. لیکن حکومت هنوز سیاست از بین برداشتن کولاک‌ها را به کار نبرده بود، زیرا قوانین مربوط به اجاره زمین و داشتن کارگر اجیر، وجود کولاک‌ها را جائز می‌شمرد و منع مصادره دارائی کولاک‌ها هم این امر را تا اندازه‌ای تضمین میکرد. این سیاست منجر به آن میشد که از رشد طبقه کولاک جلوگیری شده و برخی از قشرهای کولاک‌ها، که تاب این محدودیت‌ها را نمی‌توانستند بیاورند، از هستی ساقط و ورشکست می‌گردیدند. ولی این سیاست پایه‌های اقتصادی کولاک‌ها را به عنوان یک طبقه خاص بر هم نمی‌زد، این سیاست منجر به از بین رفتن کولاک‌ها نمی‌شد. این سیاست، سیاست محدود ساختن بود نه سیاست از بین برداشتن طبقه کولاک. تا موقعی که کلخوزها و ساخوزها هنوز ضعیف بوده و نمی‌توانستند تولید محصول غله خودی را جانشین تولید غله کولاک‌ها کنند، این سیاست تا مدتی لازم به نظر می‌آمد.

در پایان سال ۱۹۲۹، به مناسبت رشد کلخوزها و ساخوزها حکومت شوروی از این سیاست به طور قطع روگردان شد و به سیاست از میان برداشتن کولاک‌ها به عنوان یک طبقه خاص دست زد. حکومت، قوانین مربوط به اجاره

زمین و اجیر نمودن کارگر را ملغی کرده و بدین طریق کولاک‌ها را، هم از زمین و هم از استفاده از کارگر اجیر، محروم ساخت. مصادره دارائی کولاک‌ها، که قدغن بود، مجاز شد. به دهقانان اجازه داده شد که اغنام و احشام و ماشین‌ها و سایر لوازم کشاورزی کولاک‌ها را به نفع کلخوزها مصادره کنند. از کولاک‌ها سلب مالکیت شد، همان طور که در سال ۱۹۱۸ از سرمایه‌داران در رشته صنایع سلب مالکیت گردید، از کولاک‌ها نیز سلب مالکیت گشت تنها با این فرق که وسائل کولاک‌ها این بار به دست دهقانان متحد شده، یعنی به دست کلخوزها، افتاد نه به دست دولت.

این عمیق‌ترین تحول انقلابی و جهشی از کیفیت پیشین جامعه به کیفیت نوین بود و از حیث عواقب خود با تحول انقلابی اکتبر سال ۱۹۱۷ برابری می‌نمود.

خصوصیت این انقلاب در آن بود که از بالا و با ابتکار مقامات دولتی انجام شد، در حالی که از پایین، به وسیله توده‌های میلیونی دهقانان، که بر ضد اسارت کولاک‌ها برای زندگی آزاد کلخوزی مبارزه می‌کردند، مستقیماً پشتیبانی می‌شد.

این انقلاب، با یک ضربه سه مسئله اساسی ساختمان سوسیالیستی را حل کرد:

(الف) کثیرالعهده‌ترین طبقه استثمار کننده در کشور ما یعنی طبقه کولاک‌ها، این تکیه‌گاه مستحکم اعاده سرمایه‌داری را از بین برد.

(ب) کثیرالعهده‌ترین طبقه زحمتکش کشور ما، یعنی طبقه دهقان را، از راه اقتصاد انفرادی، که مولد سرمایه‌داری است، به راه اقتصاد دست جمعی کلخوزی سوسیالیستی سوق داد.

(ج) در وسیع‌ترین و حیاتی‌ترین رشته اقتصاد ملی و در عین حال عقب مانده‌ترین رشته‌های آن، یعنی در اقتصاد روستائی، به حکومت شوروی پایه سوسیالیستی داد.

بدین منوال در درون کشور آخرین سرچشمه‌های اعاده سرمایه‌داری نیست و نابود گشت و ضمناً شرائط نوین قطعی که برای ساختمان اقتصاد ملی سوسیالیستی واجب است، به وجود آورده شد.

رفیق استالین، ضمن استدلال در قسمت سیاست از بین برداشتن کولاک‌ها به عنوان یک طبقه خاص و گوشزد نمودن نتایج جنبش توده‌ای برای اشتراکی نمودن کشاورزی سرتاسری، در سال ۱۹۲۹ چنین نوشته است:

« آخرین امید سرمایه‌داران تمام کشورها که آرزوی اعاده سرمایه‌داری را در اتحاد شوروی در سر دارند یعنی "اصل مقدس مالکیت شخصی" از هم می‌پاشد و برباد می‌رود. دهقانان که به نظر سرمایه‌دار ماده‌ای برای کود زمین جهت سرمایه‌داری بیش نیستند، گروه گروه از پرچم ستوده "مالکیت شخصی" دست برداشته، راه کار دسته جمعی، راه سوسیالیسم را در پیش می‌گیرند. آخرین امید اعاده سرمایه‌داری از هم می‌پاشد. » (استالین، مسائل لنینیسم ص ۲۷۳ چاپ روسی).

سیاست از میان برداشتن کولاک‌ها به عنوان یک طبقه خاص در قطعنامه تاریخی کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویکی) اتحاد شوروی مورخه پنجم ژانویه سال ۱۹۳۰ "درباره سرعت رشد کار اشتراکی کردن کشاورزی و یاری دولت به ساختمان کلخوزی" تحکیم شد. قطعنامه نامبرده، گوناگون بودن شرائط را در بخش‌های مختلف اتحاد شوروی و یکسان نبودن درجه آمادگی برای اشتراکی نمودن کشاورزی در استان‌های مختلف اتحاد شوروی را کاملاً در نظر گرفته بود.

برای اشتراکی نمودن کشاورزی، سرعت‌های مختلفی مقرر شده بود. کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی استان‌های اتحاد شوروی را از لحاظ سرعت اشتراکی کردن کشاورزی به سه قسمت تقسیم کرده بود. مهم‌ترین نواحی غله خیز و نواحی که بیشتر برای اشتراکی نمودن کشاورزی آماده و دارای تراکتورها و ساوخوزهای زیادتری بود و در مبارزه علیه کولاک‌ها در دوره‌های پیشین تدارک غله بیشتر تجربه داشت، یعنی شمال قفقاز (کوبان، دن، ترک)، ولگای میانه، ولگای سفلی جزء قسمت نخستین بود. در مورد این قسمت از نواحی غله خیز، کمیته مرکزی دستور داد که در آنجا اشتراکی نمودن کشاورزی به طور کلی برای بهار سال ۱۹۳۱ پایان یابد.

قسمت دوم از نواحی غله خیز که اوکرائین، ناحیه مرکزی چرنوزم، سبیری، اورال، کازاخستان و نواحی غله خیز دیگر جزء آن بود، می‌توانست اشتراکی نمودن کشاورزی را به طور کلی در بهار سال ۱۹۳۲ به پایان رساند. سایر استان‌ها، سرزمین‌ها و جمهوری‌ها (استان مسکو، ماوراء قفقاز، جمهوری‌های آسیای میانه و غیره) می‌توانستند مدت اشتراکی نمودن کشاورزی را تا پایان نقشه پنج ساله، یعنی تا سال ۱۹۳۳ تمدید نمایند.

کمیته مرکزی حزب، به مناسبت سرعت روز افزون اشتراکی نمودن کشاورزی، لازم دانست که در ساختمان کارخانجاتی که تراکتور، کمباین، آلات یدک تراکتور و غیره می‌سازند بیشتر تسریع شود. در عین حال کمیته مرکزی

خواستار بود "به چنین تمایلاتی، از قبیل ارزش کافی قائل نشدن برای اسب به عنوان قوه محرک کشاورزی، در این مرحله از جنبش کلخوزی، یعنی تمایل بر این که از اسب دست کشیده و آن را در معرض فروش گذارند، پایان داده شود".

بر اعتباراتی که به کلخوزها داده می شد در سال ۱۹۲۹ - ۳۰ دو برابر افزوده شد (تا ۵۰۰ میلیون منات رسید).

پیشنهاد شده بود که کلخوزها از حیث زمین به حساب دولت، به وسیله تقسیم بندی اراضی تأمین شود.

مهم ترین دستور قطعنامه این بود که شکل اساسی جنبش کلخوزی در مرحله کنونی، آرتل کشاورزی می باشد که در آن فقط وسائل اساسی تولید اشتراکی میشود.

کمیته مرکزی جداً سازمان های حزبی را به این نکته متوجه می ساخت که "به هیچ وجه نباید به وسیله صدور "فرمان" از بالا جنبش کلخوزی را اداره کرد. زیرا صدور چنین فرمان هایی ممکن است این خطر را در بر داشته باشد که مسابقه واقعی سوسیالیستی را در مورد تشکیل کلخوزها به یک نوع بازی اشتراکی کردن کشاورزی مبدل کند". (قطعنامه حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی قسمت دوم ص ۶۶۲ چاپ روسی).

این قطعنامه کمیته مرکزی، امر چگونگی اجرای سیاست نوین حزب را در روستا روشن کرد.

بر اساس سیاست از بین برداشتن طبقه کولاک و برقرار کردن کشاورزی اشتراکی سرتاسری، جنبش نیرومند کلخوزی دامنه گرفت، دهقانان قصبات و بخش ها یکجا به کلخوزها داخل شده، کولاکها را از سر راه خود برمی داشتند و از اسارت کولاکها خود را آزاد می نمودند.

لیکن در عین پیشرفت های هنگفت در راه اشتراکی کردن کشاورزی، در عمل کارکنان، نواقصی بروز کرد که عبارت بود از کج روی در اجرای سیاست حزب درباره ساختمان کلخوزی. با وجود تذکر کمیته مرکزی درباره سرگرم شدن بی اندازه به موفقیت های اشتراکی کردن کشاورزی، بسیاری از کارکنان حزبی عمل اشتراکی کردن کشاورزی را به طور مصنوعی تسریع نموده، شرائط مکان و زمان را به حساب نمی آوردند و درجه آمادگی دهقانان را برای دخول در کلخوزها در نظر نمی گرفتند.

آشکار گشت که اصل داوطلبی برای ساختمان کلخوزی نقص شده است. دریک رشته از نواحی اصل داوطلبی در قسمت دخول در کلخوزها مبدل به داخل کردن اجباری در کلخوز میشد و آنها را تهدید به این می کردند که در

صورت امتناع از دخول در کلخوز، مانند کولاک‌ها، از آنها "خلع‌ید" شده و از حق انتخابات و غیره ممنوع خواهند گشت.

در یک رشته از نواحی، به جای این که به تهیه مقدمات کار پرداخته و اساس سیاست حزب در موضوع اشتراکی کردن کشاورزی با بردباری توضیح داده شود، به کاغذ پرانی و صدور فرمان‌های اداری از بالا، حاوی پیکره‌های مبالغه آمیز درباره کلخوزهایی که گویا تشکیل شده، اکتفا می‌شد و به طور مصنوعی پیکره‌های نسبی اشتراکی شدن کشاورزی را بالا می‌بردند.

بر خلاف دستورات کمیته مرکزی درباره آن که حلقه اصلی در سلسله جنبش کلخوزی، آرتل کشاورزی می‌باشد که در آن تنها وسائل اساسی تولید باید اشتراکی گردد، در برخی از نقاط، از روی کوتاه فکری، از آرتل به کمون جهش می‌نمودند، مساکن، دام‌های شیرده و اغنام که جنبه کالائی نداشت، هم چنین مرغان خانگی و غیره نیز اشتراکی میشد.

کارکنان رهبری کننده برخی از استان‌ها که سرگرم نخستین پیشرفت‌های اشتراکی نمودن کشاورزی شده بودند، دستورات اکید کمیته مرکزی را درباره سرعت و مواعدهای مقرر برای اشتراکی کردن کشاورزی را نقص نمودند. در استان مسکو، برای به دست آوردن پیکره‌های گزاف، به کارکنان مربوط دستور داده می‌شد که اشتراکی کردن کشاورزی را در بهار سال ۱۹۳۰ به پایان رسانند و حال آن که دست کم سه سال وقت (تا پایان ۱۹۳۲) در اختیار داشتند. در ماوراء قفقاز و آسیای میانه بیش از اینها، در راه تخلف از دستورات صادره پیش رفته بودند.

کولاک‌ها و هم آهنگان آنها از این کجروی‌ها برای مقاصد فتنه جویانه خود استفاده نموده، پیشنهاد می‌کردند که به جای آرتل‌های کشاورزی، کمون تشکیل شود و فوراً مساکن، اغنام و مرغان خانگی اشتراکی شود. در عین حال کولاک‌ها دهقانان را به کشتار احشام خود، پیش از دخول به کلخوز، تحریک نموده به دهقانان تلقین می‌کردند که در کلخوزها حشم را "در هر صورت از دست آنها خواهند گرفت". دشمن طبقاتی امیدوار بود که کجروی‌ها و اشتباهاتی که سازمان‌های محلی در موقع اشتراکی کردن کشاورزی روا داشته‌اند، دهقانان را خشمناک کرده و علیه حکومت شوروی خواهد شوراند.

در نتیجه اشتباهاتی که سازمان‌های حزبی مرتکب شده بودند و در نتیجه عملیات فتنه انگیز آشکار دشمن طبقاتی، با وجود پیشرفت‌های کلی در امر اشتراکی کردن کشاورزی، در نیمه دوم فوریه سال ۱۹۳۰، درپاره‌ای از نواحی علائم خطر جدی عدم رضایت دهقانان نمودار شد. کولاک‌ها و عمال آنها در برخی از نقاط حتی موفق شدند دهقانان را به عملیات آشکار ضد شوروی برانگیزانند.

کمیته مرکزی حزب، همین که یک رشته علائم خطر درباره کجروی در خط مشی حزب، که بیم مختل ساختن امر اشتراکی کردن را در بر داشت، دریافت کرد، فوراً اقدام به اصلاح کار نمود و کادرهای حزبی را به راه اصلاح فوری اشتباهاتی که به میان آمده، متوجه و منعطف ساخت. دوم ماه مارس سال ۱۹۳۰، به موجب تصمیم کمیته مرکزی، مقاله رفیق استالین زیر عنوان "سرگیجه از موفقیت" انتشار یافت. در این مقاله به همه آن کسانی که سرگرم موفقیت‌های اشتراکی کردن کشاورزی شده، اشتباهات فاحشی مرتکب و از خط مشی حزب منحرف شده بودند و به همه آن کسانی که کوشش می نمودند دهقانان را به وسیله فشار اداری برای اشتراکی نمودن کشاورزی سوق دهند، اخطار شد. در مقاله نامبرده اصل داوطلبی در ساختمان کلخوزی با شدت هر چه تمام تر تأکید می شد و خاطر نشان می گردید که، ضمن تعیین نمودن سرعت و شیوه کار در امر اشتراکی کردن کشاورزی، باید مختلف بودن شرایط را در نقاط گوناگون اتحاد جماهیر شوروی نیز در نظر گرفت. رفیق استالین یاد آوری می کرد که حلقه اصلی در رشته جنبش کلخوزی، آرتل کشاورزی می باشد که در آن تنها وسائل اصلی تولید و مخصوصاً در رشته غله کاری، اشتراکی میشود و زمین‌های مجاور بنا، مسکن، قسمتی از دام‌های شیرده، اغنام، مرغان خانگی و غیره دیگر اشتراکی نمی گردد.

مقاله رفیق استالین بزرگ ترین اهمیت سیاسی را در برداشت. این مقاله به سازمان‌های حزبی در امر اصلاح اشتباهات خود یاری نمود و به دشمنان حکومت شوروی، که امیدوار بودند در سایه این افراط کاری‌ها موفق خواهند شد دهقانان را بر ضد حکومت شوروی بر انگیزانند، ضربه سختی وارد آورد. توده‌های وسیع دهقانی اطمینان حاصل نمودند که خط مشی حزب بلشویک با این افراط کاری اشخاص کوتاه فکر به طرف "چپ"، که در محل‌ها به عمل آمده است، هیچ وجه تشابهی ندارد. این مقاله آرامش خاطر توده‌های دهقانی را فراهم نمود.

برای به پایان رساندن امر اصلاح این افراط کاری‌ها و خطاها، که مقاله رفیق استالین بنای آن را نهاده بود، کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی تصمیم گرفت بار دیگر این اشتباهات را حلاجی کند و بنابراین در ۱۵ مارس سال ۱۹۳۰ تصویب نامه‌ای "درباره مبارزه با کجروی‌ها در خط مشی حزبی در جنبش کلخوزی" منتشر ساخت.

این تصویب نامه خطاهائی را، که در نتیجه انحراف از خط مشی لنینی و استالینی حزب به میان آمده بود، مفصلاً مورد بررسی قرار داد.

کمیته مرکزی خاطر نشان می ساخت که عمل افراط کاری به سوی "چپ" به منزله کمک مستقیم به دشمن طبقاتی میباشد.

« کارکنانی را، که نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند بر ضد این کجروی‌ها در خط مشی حزبی مبارزه قطعی بکنند از مشاغل خود منفصل نموده و به جای آنها اشخاص دیگری گمارده شوند. » (قطعنامه‌های حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی بخش دوم ص ۶۶۳ چاپ روسی).

کمیته مرکزی رهبری بعضی از سازمان‌های حزبی استان‌ها و سرزمین‌ها (استان مسکو، ماوراء قفقاز) را، که مرتکب اشتباهات سیاسی گردیده و نتوانستند آنها را تصحیح نمایند، تجدید کرد.

در سوم آوریل سال ۱۹۳۰ مقاله رفیق استالین زیر عنوان "پاسخ به رفقای کلخوزی" انتشار یافت. این مقاله ریشه خطاهائی را که در مسائل مربوط به روستا و اشتباهات عمده را که در جنبش کلخوزی روی داده بود به شرح زیرین معین و نشان داده بود: رفتار ناصحیح نسبت به دهقانان میانه حال، نقض اصل لنینی، یعنی اصل رعایت داوطلبی در ساختمان کلخوزها، نقض اصل لنینی که گوناگون بودن شرائط را در نواحی مختلف اتحاد جماهیر شوروی در نظر می‌گیرد، جهش از آرتل به کمون.

در نتیجه مجموع این اقدامات، حزب به بر طرف نمودن افراط کاری‌هایی که کارکنان محلی در بسیاری نواحی مرتکب شده بودند، موفق گردید.

رزانت بی پایان کمیته مرکزی و مهارت وی در شنای بر ضد جریان لازم بود تا این که قسمت عمده کادرهای حزبی را، که سرگرم موفقیت با سرعت سرگیجه آوری، در سرآشوب و بر کنار از خط مشی حزب، در غلطیده بودند به راه راست هدایت نماید.

حزب موفق گردید که این کجروی‌ها را در خط مشی حزبی بر طرف کند. پیشرفت‌های جنبش کلخوزی بر همین پایه مستحکم گردید. بر روی این اساس زمینه پیشرفت نیرومند نوینی در جنبش کلخوزی فراهم شد.

پیش از وارد شدن حزب در طریق سیاست از بین برداشتن کولاک‌ها به عنوان یک طبقه خاص، تعرض جدی به منظور از بین برداشتن عناصر سرمایه‌داری، به طور عمده فقط از طریق شهر و از راه صنایع عملی میشد. کشاورزی و دهات در آن موقع هنوز از صنایع و از شهر عقب بوده، به این ملاحظه، تعرض جنبه یک طرفی و غیر کامل داشت و دارای جنبه همگانی نبود. ولی اکنون، یعنی موقعی که عقب ماندگی روستا از میان می‌رفت و مبارزه دهقانان برای بر چیدن طبقه کولاک با روشنی تمام نمودار می‌گردید و

حزب در راه سیاست از بین برداشتن کولاک‌ها وارد شد، - تعرض بر ضد عناصر سرمایه‌داری جنبه همگانی به خود گرفت، یعنی تعرض یک جانی بدل به تعرض همگانی در تمام طول جبهه گردید. در موقع انعقاد کنگره ۱۶ حزب، دامن تعرض همگانی بر ضد عناصر سرمایه‌داری در تمام طول جبهه توسعه می‌یافت.

کنگره شانزدهم حزب در ۲۶ ژوئن سال ۱۹۳۰ گرد آمد. در کنگره ۱۲۶۸ نماینده با رأی قطعی و ۸۹۱ نفر با رأی مشورتی حضور داشتند که از طرف ۱،۲۶۰،۸۷۴ تن عضو حزب و ۷۱۱۶۰۹ نامزد دارای نمایندگی بودند.

کنگره شانزدهم حزب به عنوان "کنگره تعرض دامنه دار سوسیالیسم در تمام طول جبهه و بر چیدن طبقه کولاک به عنوان طبقه خاص و اجرای اشتراکی نمودن سرتاسر کشاورزی" وارد تاریخ گردید (استالین).

در گزارش سیاسی کمیته مرکزی، رفیق استالین نشان داد که چه پیروزی‌های بزرگی حزب بلشویک در دامنه دادن تعرض سوسیالیستی به دست آورده است.

در رشته صنعتی کردن سوسیالیستی، این موفقیت حاصل شد که در مجموع محصول اقتصاد ملی، وزن مخصوص صنایع نسبت به وزن مخصوص کشاورزی برتری حاصل نمود. در سال اقتصادی ۱۹۲۹-۳۰ حداقل سهم صنایع ۵۳ درصد مجموع محصول اقتصاد ملی کشور را تشکیل می‌داد، در صورتی که سهم کشاورزی در حدود ۴۷ درصد بود.

تا حین آغاز کنگره پانزدهم، در سال ۱۹۲۶-۱۹۲۷ محصول عمومی همه صنایع فقط به ۱۰۲،۵ درصد سطح پیش از جنگ رسیده بود و حال آن که در موقع آغاز کنگره شانزدهم یعنی در سال ۱۹۲۹-۳۰ در حدود ۱۸۰ درصد می‌شد.

صنعت سنگین، یعنی تولید وسائل تولید، ماشین‌سازی رفته رفته مستحکم‌تر می‌گردید.

رفیق استالین اظهار داشت که:

«..... ما در آستانه تبدیل کشور کشاورزی به کشور صنعتی می‌باشیم.» و این سخنان با احساسات شور انگیزی از طرف تمام کنگره مورد تحسین واقع گردید.

ولی رفیق استالین این موضوع را نیز شرح می‌داد که آهنگ سریع ترقی صنعت را با سطح رشد صنایع نمیشود مخلوط نمود. با وجود سرعت‌های بی‌مانندی در قسمت رشد صنعت سوسیالیستی، ما از حیث سطح رشد صنایع از

کشورهای پیشرو سرمایه‌داری هنوز بسیار عقب مانده بودیم. مثلاً این موضوع، با وجود پیشرفت‌های هنگفت در رشته الکتریکی کردن کشور اتحاد شوروی، در قسمت تولید انرژی برق صدق میکرد. وضع تولید فلزات نیز چنین بود. مقدار تولید چدن در اتحاد شوروی از روی نقشه می‌بایستی در پایان سال ۱۹۲۹ - ۱۹۳۰ به ۵،۵ میلیون تن برسد و حال آن که در آلمان در سال ۱۹۲۹ ذوب چدن به ۱۳،۴ میلیون تن و در فرانسه به ۱۰،۴۵ میلیون تن می‌رسید. برای آن که در اندک مدتی بتوان عقب ماندگی فنی و اقتصادی ما را بر طرف نمود، لازم می‌آمد که در آینده نیز بر سرعت رشد صنایع ما افزود، می‌بایست بر ضد اپورتونیست‌هایی که می‌خواهند از سرعت رشد صنایع سوسیالیستی ما بکاهند، مبارزه قطعی به عمل آورد.

رفیق استالین خاطر نشان می‌نمود که:

« اشخاصی که درباره لزوم کاستن سرعت و رشد صنایع ما یاوه سرائی می‌کنند، دشمن سوسیالیسم و عمال دشمنان طبقاتی ما می‌باشند. » (مسائل لنینیسم ص ۳۶۹ چاپ روسی).

پس از این که نقشه نخستین سال پنجساله نخست، نه تنها با موفقیت و بلکه بیش از آن چه که پیش بینی شده بود، انجام شد، در میان توده مردم این شعار به وجود آمد که "باید نقشه پنج ساله را در چهار سال اجرا کرد". در یک رشته از صنایع پیشرو (صنایع نفت، تورب، ماشین سازی عمومی، ماشین سازی کشاورزی، صنایع الکتروتکنیک)، اجرای نقشه چنان پیشرفت داشت که ممکن می‌آمد برنامه پنجساله را در این رشته‌ها در ظرف دو سال و نیم و سه سال هم اجرا نمود. این موضوع قابل اجرا بودن کامل شعار "نقشه پنج ساله در چهار سال" را تأیید نمود و اپورتونیسم کم‌باوران را، که در امکان انجام آن شک داشتند رسوا ساخت.

کنگره شانزدهم به کمیته مرکزی حزب سپرد که "در آینده نیز سرعت مبارزه بلشویکی را در ساختمان سوسیالیستی تأمین کند و عملاً برای اجرای نقشه پنج ساله در چهار سال موفقیت حاصل نماید".

در آغاز کنگره شانزدهم حزب، در رشد کشاورزی اتحاد شوروی بزرگ‌ترین تحول حاصل شد. توده‌های وسیع روستائی به سوی سوسیالیسم روی آور شدند. برای اول ماه مه سال ۱۹۳۰ در نواحی اصلی غله خیز، بخش‌های تولید کننده ۴۰-۵۰ درصد اقتصاد روستائی (به جای ۲-۳ درصد در بهار سال ۱۹۲۸) اشتراکی شده بود. کشتزارهای کلخوزها عبارت بود از ۳۶ میلیون هکتار.

بدین طریق حتی برنامه حداکثری هم که در کمیته مرکزی در ۵ ژانویه سال ۱۹۳۰ تعیین شده بود (۳۰ میلیون هکتار)، فزون تر از حد، اجرا گردید. و اما برنامه پنج ساله ساختمان کلخوزی، طی دو سال بیش از یک برابر و نیم اجرا شد.

محصول کالائی کلخوزها طی سه سال بیش از چهل برابر افزایش یافت. در سال ۱۹۳۰ دیگر دولت فقط از کلخوزها (بدون به حساب آوردن ساوخوزها) بیش از نصف تمام فرا آوردهای کالائی غله کشور را جمع آوری نمود.

معنی این آن بود که سرنوشت کشاورزی را از این به بعد اقتصادهای انفرادی تعیین نخواهد کرد بلکه کلخوزها و ساوخوزها تعیین می نمایند.

اگر قبل از ورود دهقانان به طور همگانی به کلخوزها، حکومت شوروی به طور کلی به صنایع سوسیالیستی تکیه می نمود، از این به بعد دیگر قسمت سوسیالیستی کشاورزی یعنی کلخوزها و ساوخوزها که دارای رشد روز افزون هستند نیز می توانستند تکیه گاه وی قرار گیرند.

دهقانان کلخوزی، چنان که کنگره شانزدهم حزب در یکی از تصمیمات خود خاطر نشان نموده است، "تکیه گاه حقیقی و استوار حکومت شوروی" گردیدند.

۳- توجه به لزوم تجدید ساختمان تمام رشته‌های اقتصاد ملی. نقش تکنیک. ادامه رشد جنبش کلخوزی. شعبه‌های سیاسی جنب استاسیون‌های ماشین و تراکتور. نتایج اجرای نقشه پنج سال در چهار سال. پیروزی سوسیالیسم در تمام طول جبهه. کنگره هفدهم حزب.

پس از آن که معلوم شد صنایع سنگین و به ویژه ماشین سازی نه تنها بر پا و مستحکم گردیده بلکه با آهنگ سریعی در حال رشد است، در جلوی حزب وظیفه نوینی قرار گرفت که عبارت بود از تجدید ساختمان همه رشته‌های اقتصاد ملی بر روی اساس تکنیک نوین امروزی. می بایستی صنایع سوخت، فلزسازی، صنایع سبک، صنایع تولید اغذیه، صنایع جنگلداری، صنایع جنگی، حمل و نقل و کشاورزی، با تکنیک نوین امروزی، یعنی با دستگاه‌ها و ماشین‌های نوین، مجهز گردد. نظر به افزایش روز افزون و هنگفت تقاضا نسبت به فرا آورده‌های کشاورزی و مصنوعات، لازم می آمد که مقدار محصول در همه رشته‌های اقتصاد ملی دو برابر و سه برابر گردد. ولی بدون این که کارخانه‌ها و فابریک‌ها، ساخوزها و کلخوزها به قدر کفایت از لوازم فنی نوین امروزی تجهیز گردد، نمی شد بدین منظور نائل گشت، زیرا لوازم فنی فرسوده نمی توانست چنین افزایشی را در تولید محصول تأمین نماید.

بدون تجدید ساختمان رشته‌های اساسی اقتصاد ملی، تقاضاهای تازه و روز افزون کشور و اقتصاد ملی آن تأمین نمی گردید.

بدون تجدید ساختمان، به پایان رساندن تعرض سوسیالیسم در تمام طول جبهه امکان پذیر نبود، زیرا می بایست عناصر سرمایه‌داری شهر و روستا را نه تنها از راه ایجاد سازمان نوین در امر کار و مالکیت، بلکه از راه تکنیک نوین و برتری تکنیک نوین نیز در هم شکست و نابود ساخت.

بدون تجدید ساختمان، رسیدن به کشورهای پیشرو سرمایه‌داری و گذشتن از آنها از حیث تکنیک و اقتصاد ممکن نبود، زیرا اگر اتحاد شوروی از لحاظ سرعت رشد صنایع نسبت به کشورهای سرمایه‌داری سبقت بسته بود، از لحاظ سطح رشد صنایع و مقدار تولید محصول از آن کشورها هنوز جداً عقب بود.

برای بر طرف نمودن این عقب ماندگی لازم بود که همه اقتصاد ملی ما با تکنیک نوین مجهز گردد و می بایستی ساختمان تمام رشته‌های اقتصاد ملی را بر پایه تکنیک نوین امروزی تجدید نمود.

بدین طریق تکنیک حائز اهمیت قطعی می شد.

آن قدر که نظر غلط کارکنان اقتصادی ما درباره تکنیک و ارزش کامل ندادن به نقش آن و با تحقیر نگاه کردن به آن در دوره تجدید ساختمان مانع این امر بود، کمی ماشین و دستگاه‌های نوین مانع نبود، زیرا صنایع ماشین سازی قدرت تهیه لوازم فنی نوین را داشت. کارکنان اقتصادی ما معتقد بودند که تکنیک - کار "کارشناسان" و یک کار درجه دومی می باشد که به عهده "کارشناسان بورژوازی" گذارده شده است و کارکنان اقتصادی کمونیست موظف نیستند در کار فنی تولید مداخله نمایند و کاری که آنها باید مشغول آن باشند تکنیک نیست بلکه کار مهم تر یعنی رهبری "کلی" تولید می باشد.

بدین طریق کار تولید در اختیار "کارشناسان بورژوازی" گذارده شده بود و کمونیست‌هایی که بر سر کار اقتصادی بودند فقط کار رهبری "کلی" و امضاء نمودن کاغذها را برای خود باقی گذارده بودند.

لازم به اثبات نیست که با داشتن چنین نظری نسبت به کار رهبری "کلی" می بایستی تغییر ماهیت داده و به یاوه سرائی "عمومی" درباره رهبری، به امضاء کردن خشک و خالی نامه‌ها و به یک نوع کاغذ بازی مبدل شود.

بدیهی است که با چنین بی اعتنائی نسبت به تکنیک از طرف کمونیست‌هایی که بر سر کار اقتصادی بودند، ما نه تنها هیچ گاه نمی توانستیم از کشورهای پیشرو سرمایه‌داری جلو بیفتیم، بلکه حتی نمی توانستیم هم به آنها برسیم. چنین نظری نسبت به تکنیک، آن هم در دوره تجدید ساختمان، کشور ما را محکوم به عقب ماندگی و سرعت رشد ما را محکوم به تنزل می نمود. در حقیقت امر، برای برخی از کارکنان اقتصادی کمونیست ما این نظر نسبت به تکنیک، پرده‌ای بود که در پس آن تمایلات درونی خود را مستور می داشتند، زیرا آنها می خواستند از سرعت رشد صنایع بکاهند، موجبات تنزل آن را فراهم کنند، یک نوع "محیط آرامی" برای خود تهیه سازند و مسئولیت تولید را به دوش "کارشناسان" بگذارند.

لازم بود که کارکنان اقتصادی کمونیست را با تکنیک مواجه کرد، ذوق فنی را در آنها تزریق نمود و به آنها نشان داد که فراگرفتن تکنیک نوین برای بلشویک‌هایی که بر سر کار اقتصادی هستند، جنبه حیاتی دارد و به آنها فهماند که بدون فراگرفتن تکنیک جدید بیم آن می‌رود که میهن خود را محکوم به عقب ماندگی و رکود نمائیم.

این از جمله مسائلی بود که بدون حل آن پیشروی امکان نداشت. در این باره، نطق رفیق استالین در نخستین کنفرانس کارکنان صنایع، در فوریه سال ۱۹۳۱ جدی ترین نقش را بازی کرد. رفیق استالین در نطق خود چنین گفت:

« گاه می پرسند که ممکن نیست قدری از آهنگ سرعت کاست و حرکت را بطئی تر کرد. نه ، رفقا، ممکن نیست! از آهنگ سرعت نمی شود کاست!.. کاستن از سرعت به منزله عقب ماندن است، عقب مانده‌ها را هم می زنند، ولی ما نمی خواهیم کتک بخوریم. نه، نمی خواهیم!

تاریخ روسیه قدیم ضمناً عبارت از آن بود که آن را به مناسبت عقب ماندگی، متوالیاً می زدند. خان‌های مغول می زدند، بیک‌های عثمانی می زدند، فئودال‌های سوئد می زدند، پان‌های لهستان و لیتوانی می زدند، سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه می زدند، بارون‌های ژاپنی می زدند. همه آن را می زدند - زیرا عقب مانده بود....

ما از کشورهای پیشرو ۵۰ - ۱۰۰ سال عقب مانده‌ایم. ما باید این مسافت را طی ده سال بپیمائیم. یا ما این کار را خواهیم کرد، یا ما را پایمال خواهند ساخت....

ما باید حداکثر آن مسافتی را که از کشورهای پیشرو سرمایه‌داری عقب مانده‌ایم در ظرف ده سال طی نمائیم. برای این منظور تمام امکان‌های "عینی" را داریم. فقط آن چه کم داریم اینست که بلد نیستیم به طور شایسته از این امکان‌ها استفاده کنیم. این هم وابسته به خود ماست. فقط به خود ما! وقت آن رسیده است که استفاده نمودن از این امکان‌ها را بیاموزیم. وقت آن رسیده است که به فکر پوسیده عدم مداخله در تولید پایان داده شود. وقت آن رسیده است که خود را با فکر دیگر و نوینی که مناسب با شرائط این دوران باشد، مأنوس سازیم، یعنی در همه چیز دخالت کنیم. اگر تو مدیر کارخانه هستی - در تمام کارها دخالت کن، به همه کارها وارد شو، هیچ چیز را از نظر دور ندار، بیاموز و باز هم بیاموز. بلشویک‌ها باید تکنیک را فراگیرند. وقت آن رسیده است که خود بلشویک‌ها کارشناس شوند. تکنیک در دوره تجدید ساختمان قاطع است.» (استالین مسائل لنینیسم ص ۳۲۸-۳۳۰ چاپ روسی).

اهمیت تاریخی نطق رفیق استالین در آن بود که به بی اعتنائی نسبت به تکنیک از طرف کارکنان اقتصادی کمونیست خاتمه داد، کارکنان اقتصادی کمونیست را با تکنیک مواجه کرد، دوره نوینی در مبارزه برای فراگرفتن تکنیک با نیروی خود بلشویک‌ها، باز کرد و بدین وسیله امر توسعه تجدید ساختمان اقتصاد ملی را آسان نمود.

از این پس امر تکنیک از انحصار "کارشناسان" بورژوازی در آمد و به کار حیاتی کارکنان اقتصادی بلشویک بدل گشت و لقب حقارت آمیز "کارشناس" هم - به نام با افتخار بلشویک‌هایی که تکنیک را فرا گرفته‌اند تبدیل گردید.

از این پس می‌بایست گروه، گروه، بلکه هزارها و دهها هزار کارشناس سرخ، که تکنیک را فرا گرفته و قابلیت رهبری تولید را پیدا کرده‌اند، به وجود آیند و در حقیقت هم بعدها به وجود آمدند.

اینها - روشنفکران نوین، روشنفکران شوروی، روشنفکران فن و تولید متعلق به طبقه کارگر و دهقان بودند که اکنون نیروی اساسی رهبری اقتصاد ما را تشکیل می‌دهند.

همه اینها می‌بایست توسعه تجدید ساختمان اقتصاد ملی را تسهیل کند و حقیقتاً هم تسهیل کرد.

رشد تجدید ساختمان نه تنها در رشته صنایع و نقلیه پیش می‌رفت، در رشته کشاورزی، سرعت این رشد باز هم بیشتر بود. این مطلب روشن است: کشاورزی کم‌تر از رشته‌های دیگر از حیث ماشین‌اشباع شده بود و بیش از همه به ماشین‌های نوئی نیازمند بود. در عین حال هر ماه و هر هفته ساختمان کلخوزی به ترقی نوینی نائل می‌آمد و بنابراین به هزارها و هزارها تراکتور و ماشین‌های کشاورزی از نو احتیاج پیدا می‌کرد و از این لحاظ تجهیز کشاورزی با ماشین‌های نو اکنون به ویژه می‌بایستی تقویت می‌یافت.

در سال ۱۹۳۱ جنبش کلخوزی رشد نوینی را نمایان ساخت. در نواحی عمده غله خیز بیش از ۸۰ درصد کلیه اقتصاد روستائی در کلخوز متحد گردیده بود. اشتراکی کردن کامل در اینجا به طور کلی به انجام رسیده بود. در نواحی غله کاری، که اهمیت آنها کم‌تر بود و در نواحی کشاورزی فنی، بیش از ۵۰ درصد اقتصاد روستائی در کلخوزها بود. اکنون دیگر ۲۰۰ هزار کلخوز و چهار هزار ساوخوز، دو سوم تمام زمین‌های مزروع را کشت می‌کرد، در صورتی که دهقانان منفرد - تنها یک سوم را کشت می‌نمودند.

این پیروزی شگفت سوسیالیسم در روستا بود. لیکن هنوز ساختمان کلخوزی از لحاظ عمق رشد نمی‌کرد بلکه فقط به وسعت آن افزوده میشد. این رشد هنوز از راه بهبود کیفیت کار کلخوزها و کادرهای آنها نبود بلکه از راه افزودن کمیت کلخوزها و کلخوزی کردن نواحی نو و نو به عمل می‌آمد. علت این بود که افزایش افراد فعال کلخوزی و کادرها از افزایش تعداد خود کلخوزها عقب می‌ماند. بدین سبب در کلخوزهای نو همیشه کار به طور رضایت بخش پیشرفت نمی‌کرد و خود کلخوزها هم هنوز سست و نا استوار بودند. موضوعات دیگری هم مانند کمی اشخاص با سواد

(حسابدار، مدیر اقتصادی، نویسنده) که برای کلخوزها ضروری بودند و نیز فقدان تجربه در دهقانان برای اداره کردن اقتصاد بزرگ کلخوزی، مانع کار تحکیم کلخوزها می گردید. اداره امور کلخوزها به دست دهقانان منفرد دیروزی بود. تجربه آنها در اداره کردن اقتصاد در قطعه‌های کوچک زمین بود و هنوز برای رهبری اقتصاد بزرگ کلخوزی تجربه نداشتند. برای به دست آوردن چنین تجربه‌ای وقت لازم بود.

نظر به این اوضاع، در نخستین وهله در امور کلخوزی نواقص جدی به وجود آمد. معلوم شد که در کلخوزها تشکیل کار و انضباط آن هنوز بر پایه صحیحی استوار نیست. در بسیاری از کلخوزها در آمد از روی کار روزانه تقسیم نمی شد، بلکه از روی عده نان خورها تقسیم می گشت. چه بسا می شد که سهم غله اشخاص تنبل از دهقان کلخوزی ساعی و صادق بیشتر بود. به علت وجود این نواقص در اداره امر کلخوزها، از علاقمندی کارکنان کلخوز به کار، کاسته می شد. بسیار اتفاق می افتاد که حتی در بحبوحه کار، دهقان سر کار نمی آمد و قسمتی از کشت‌های کلخوزی تا باریدن برف جمع آوری نمی گردید و خود برداشت محصول هم با لایبالی گری صورت می گرفت و مقدار هنگفتی از غله به هدر می رفت. بی صاحب ماندن ماشین‌ها و اسب‌ها و فقدان مسئولیت شخصی درکار، امر کلخوزها را سست و در آمد آنها را کم می نمود.

اوضاع، به ویژه در آن نواحی بد بود که در آنجا کولاک‌های سابق و دستیاران آنها توانسته بودند خود را به کلخوزها وارد کرده، کاری از کارهای آن را در دست گیرند. چه بسا کولاک‌هایی که از آنها سلب مالکیت شده بود، به نواحی دیگر می رفتند و به طور ناشناس در آنجا داخل کلخوز می گردیدند تا این که زیانکاری کنند و آسیب رسانند. گاه می شد که کولاک‌ها، در نتیجه هشیار نبودن کارکنان حزبی و شوروی، حتی در ناحیه خودشان نیز به کلخوزها داخل می شدند. راه یافتن کولاک‌های سابق در کلخوزها از این لحاظ آسان تر می گردید که این اشخاص در مبارزه با کلخوزها تاکتیک خود را شدیداً تغییر دادند. پیش از این کولاک‌ها آشکارا بر ضد کلخوزها اقدام می کردند و با کارکنان فعال و کارمندان پیشرو کلخوز وحشیانه مبارزه می نمودند، آنها را کمین کرده، به قتل می رساندند، خانه‌ها و انبارهای آنها و غیره را آتش می زدند. بدین وسیله کولاک‌ها می خواستند توده دهقانی را بترسانند و مانع از ورود به کلخوزها بشوند. اکنون که مبارزه آشکارا بر ضد کلخوزها منجر به ناکامی گردید، آنها تاکتیک خود را عوض کردند و دیگر تفنگ‌های لوله بریده خود را به کار نمی انداختند، بلکه به اشخاص آرام، فروتن و رام شده‌ای تبدیل گشته، خود را به شکل مردمان شوروی در آوردند و همین که به کلخوزها راه می یافتند به طور زیر آبی زیان خود را به کلخوزها می رساندند. در همه جا

کوشش می کردند که کلخوز را از درون متلاشی نمایند و انضباط کار را در آن بر هم زنند، حساب محصول و آمار کار را شلوغ و در هم و بر هم کنند. کولاک‌ها نابود کردن دسته جمعی اسب‌ها را در کلخوزها منظور عمده خود قرار دادند و توانستند بسیاری از اسب‌ها را از بین ببرند. کولاک‌ها عمداً موجبات سرایت ناخوشی‌هایی از قبیل مشمشه و گری و ناخوشی‌های دیگری را به اسب‌ها فراهم می کردند و اسب‌ها را بدون هر گونه مواظبتی می گذاشتند. کولاک‌ها تراکتورها و ماشین‌ها را از کار می انداختند.

کولاک‌ها موفق می شدند کارکنان کلخوز را گول زنند و زیانکاری‌های خود را بدون کیفر انجام دهند، زیرا کلخوزها هنوز ناتوان و بی تجربه و کادرهای کلخوزی هم هنوز محکم نشده بودند.

برای این که به زیانکاری کولاک‌ها در کلخوزها پایان داده و کار تحکیم کلخوزها تسریع شود، لازم بود که کلخوزها به وسیله اشخاص و اندرز و رهبری و صحیح سریعاً و جداً تقویت گردند.

این یاری را حزب بلشویک به کلخوزها رساند.

در ژانویه سال ۱۹۳۳ کمیته مرکزی حزب تصمیمی درباره تشکیل شعبه‌های سیاسی جنب استاسیون‌های ماشین و تراکتور که رفع احتیاج کلخوزها را بر عهده داشت، اتخاذ نمود. ۱۷ هزار نفر کارکن حزبی برای کار در شعبه‌های سیاسی و یاری به کلخوزها به دهات اعزام گشت. این کمک گرانبهائی بود.

شعبه‌های سیاسی استاسیون‌های ماشین و تراکتور در طی دو سال (۱۹۳۳ و ۱۹۳۴) در راه نواقص کار در کلخوزها و پرورش کارمندان فعال کلخوزی و مستحکم ساختن کلخوزها و تصفیه کلخوزها از دشمن، کولاک و زیانکاری توانستند کارهای بزرگی را انجام دهند.

شعبه‌های سیاسی وظیفه‌ای را که بر عهده آنها گذاشته شده بود با شرافت انجام دادند: آنها کلخوزها را از حیث سازمان اداری و اقتصادی مستحکم نمودند، کادرهای نوی برای کلخوزها پرورش دادند. اداره امور اقتصادی کلخوزها را مرتب ساخته و سطح معلومات سیاسی توده‌های کلخوز را بالا بردند.

برای بالا بردن فعالیت توده‌های کلخوزی در مبارزه به منظور استحکام کلخوزها، نخستین کنگره کارمندان پیشقدم کلخوزها (فوریه سال ۱۹۳۳) و نطق رفیق استالین در آن کنگره اهمیت بزرگی داشت.

رفیق استالین در نطق خود رژیم کهنه پیش از کلخوزی را در دهات با رژیم جدید کلخوزی مقایسه کرده و چنین اظهار نظر نمود:

« در رژیم کهنه، دهقان به طرز انفرادی به طرز آبا و اجدادی با ابزار کهنه و برای ملاکین و سرمایه‌داران، برای کولاک‌ها و سفته‌بازان کار می‌کردند و نیمه‌گرسنه زندگی می‌کردند و دیگران را از رنج خود غنی می‌نمودند. در رژیم نو، یعنی رژیم کلخوزی دهقانان به طور مشترک به وسیلهٔ آرتل‌ها و با ابزار نوین یعنی تراکتور و ماشین‌های کشاورزی کار می‌کنند و این کار برای خود آنها و کلخوزهای آنها است که بدون سرمایه‌داران و ملاکین و بدون کولاک‌ها و سفته‌بازان زندگانی می‌نمایند و برای آن کار می‌کنند که وضع مادی و مدنی خود را روز به روز بهبودی بخشند. » (مسائل لنینیسیم، ص. ۴۱۳ چاپ روسی).

رفیق استالین در سخنرانی خود نشان داد که دهقانان پس از پیش‌گرفتن راه کلخوز، عملاً به چه پیشرفت‌هایی نائل گردیده‌اند. حزب بلشویک به میلیون‌ها نفر تودهٔ دهقانی تهیدست یاری نمود که داخل کلخوزها بشوند و از اسارت کولاک‌ها آزاد گردند. این توده‌های میلیونی دهقانان تهیدست که سابقاً نیم‌گرسنه زندگانی می‌کردند برای این که به کلخوزها داخل شدند و در آنجا از بهترین زمین‌ها و لوازم تولید بهره‌مند گردیدند؛ اکنون در کلخوزها به سطح زندگی دهقانان میانه حال تعالی یافته و بدل به اشخاصی شده‌اند که زندگی آنها تأمین گشته است. این نخستین گام و نخستین پیشرفت در راه ساختمان کلخوزی بود. گام دوم بنا به گفتهٔ رفیق استالین عبارت از آن خواهد بود که سطح زندگی کارمندان کلخوز اعم از دهقانان تهیدست و یا میانه حال پیشین را باز هم بالاتر برده و همهٔ کارمندان کلخوز را با استطاعت و همهٔ کلخوزها را بلشویکی نمود. رفیق استالین میگوید:

« برای با استطاعت شدن کلخوزی‌ها اکنون تنها یک چیز لازم است و آن اینست که باید در کلخوزها شرافتمندانه کار کرد، از تراکتورها و ماشین‌آلات و حیوانات کاری، درست استفاده نمود، زمین را درست کشت کرد و اموال کلخوز را محفوظ داشت. » (مسائل لنینیسیم ص ۴۱۸ چاپ روسی).

نطق رفیق استالین در مغز میلیون‌ها افراد کلخوز محکم جای‌گیر گشت و برنامهٔ مبارزهٔ کلخوزها گردید.

برای پایان سال ۱۹۳۴ کلخوزها نیروی پایدار و شکست ناپذیری گردیدند. در این زمان دیگر آنها در تمام اتحاد شوروی قریب سه چهارم اقتصاد روستائی و قریب ۹۰ درصد تمام مساحت کشتزارها را در بر گرفته بودند.

در سال ۱۹۳۴ در کشاورزی اتحاد جماهیر شوروی دیگر ۲۸۱ هزار تراکتور و ۳۲ هزار کومباین کار میکرد. کشت بهاره سال ۱۹۳۴، ۲۰-۱۵ روز زودتر از کشت سال ۱۹۳۳ و ۳۰-۴۰ روز زودتر از کشت سال ۱۹۳۲ انجام گرفت و نقشه تدارک غله هم سه ماه زودتر از سال ۱۹۳۲ اجرا گردید. بدین طریق کلخوزها طی دو سال در نتیجه کمک هنگفتی که از طرف حزب و دولت کارگری و دهقانی به آنها شده بود استوار گردیدند.

پیروزی قطعی رژیم کلخوزی و رونق کشاورزی که در نتیجه آن حاصل شد به حکومت شوروی امکان داد که سیستم جیره بندی نان و خواربار را از میان بردارد و داد و ستد آزاد محصول خواربار را برقرار نماید.

چون شعبه‌های سیاسی استاسیون‌های ماشین و تراکتور که به عنوان دستگاه موقتی سیاسی دائر شده بودند وظائف خود را اجرا نمودند، کمیته مرکزی تصمیم گرفت شعبه سیاسی را با کمیته‌های موجود حزبی در نواحی توأم کرده، این شعبه‌های سیاسی استاسیون‌های ماشین و تراکتور را به دوائر عادی حزبی مبدل سازد.

همه این پیشرفت‌ها خواه در رشته کشاورزی و خواه در رشته صنایع در نتیجه اجرای موفقیت آمیز نقشه پنجساله به دست آمد.

برای آغاز سال ۱۹۳۳ روشن شد که نقشه پنجساله، دیگر اجرا شده و پیش از موعد هم اجرا شده است، یعنی طی چهار سال و سه ماه به موقع اجرا گذارده شده است.

این پیروزی عظیم جهانی و تاریخی طبقه کارگر و دهقانان اتحاد شوروی بود.

رفیق استالین خود در پلنوم ماه ژانویه کمیته مرکزی تفتیش حزب، در سال ۱۹۳۳ نخستین نقشه پنجساله را تراز بندی کرد. از این گزارش به دست آمد که حزب و حکومت شوروی در دوران گذشته یعنی در دوران اجراء نقشه پنجساله نخست، نتایج اساسی زیرین را به دست آورده‌اند.

الف) اتحاد شوروی از کشور کشاورزی به کشور صنعتی تبدیل شده است زیرا وزن مخصوص محصول صنعتی نسبت به کلیه محصول اقتصاد ملی کشور به ۷۰ درصد بالغ گردیده است.

ب) سیستم سوسیالیستی اقتصاد، عناصر سرمایه‌داری را در رشته صنعت از بین برده و خود یگانه سیستم اقتصادی در صنایع گردیده است.

ج) سیستم سوسیالیستی اقتصاد در رشته کشاورزی، کولاک‌ها را به عنوان یک طبقه خاصی از بین برداشته و خود در اقتصاد روستائی نیروی فرمانروا گشته است.

د) رژیم کلخوزی در دهات گدائی و تهیدستی را نیست و نابود ساخته و ده‌ها میلیون دهقان تهیدست تا پایه اشخاص مرفه و تأمین شده ارتقاء یافته‌اند.

ه) سیستم سوسیالیستی در صنایع، بیکاری را از میان برده، در قسمتی از رشته‌های تولید کار روزانه را هشت ساعت نگاهداشته، در قسمت اعظم بنگاه‌ها کار روزانه، را هفت ساعت و در بنگاه‌هایی که برای تندرستی زیان آور است ۶ ساعت مقرر کرده است.

و) پیروزی سوسیالیسم در همه رشته‌های اقتصاد ملی، استثمار فرد از فرد را از میان برده است.

اهمیت این موفقیت‌های پنج ساله نخست، قبل از همه، عبارت از آن بود که کارگران و دهقانان را از یوغ استثمار به کلی آزاد گرداند و راه تأمین زندگانی مرفه و مدنی را برای همه زحمتکشان اتحاد شوروی باز نمود.

در ژانویه سال ۱۹۳۴ کنگره پنجم حزب گرد آمد. در کنگره ۱۲۲۵ نماینده با رأی قطعی و ۷۳۶ نماینده با رأی مشورتی حضور داشتند که از طرف ۱۸۷۴۴۸۸ تن از اعضای حزب و ۹۳۵۲۹۸ تن نامزد به نمایندگی آمده بودند.

کنگره فعالیت دوره گذشته حزب را ترازبندی نمود و پیشرفت‌های قطعی سوسیالیسم را در همه رشته‌های اقتصادی و مدنی خاطر نشان ساخت و به این نتیجه رسید که خط مشی عمومی حزب در سراسر خط حرکت وی پیروز گشته است.

کنگره هفدهم حزب به عنوان "کنگره پیروزمندان" وارد صفحات تاریخ شد.

رفیق استالین در گزارش خود اصلاحات اساسی را، که در اتحاد شوروی طی دورانی که گزارش آن داده می‌شد، به وجود آمده بود، قید کرد.

« اتحاد شوروی در این دوران از بُن تغییر کرده و علائم عقب ماندگی و قرون وسطائی را کاملاً از خود دور کرده است و از یک کشور کشاورزی به یک کشور صنعتی، از کشوری دارای اقتصادهای خرده و انفرادی روستائی به کشوری با اقتصادهای اشتراکی و مکانیزه بزرگ کشاورزی بدل گردیده است. از کشوری جاهل، بیسواد و بی فرهنگ به کشوری با سواد و با فرهنگ بدل گردیده و یا صحیح تر بگوئیم بدل می‌گردد، که سرتاسر آن را شبکه دانشگاه‌ها، دبیرستان‌ها و دبستان‌ها فراگرفته که در آنجا به زبان ملل

اتحاد شوروی تدریس می شود. « (استالین، مسائل لنینیسم ص ۴۳۸- ۴۳۹ چاپ روسی).

صنایع سوسیالیستی در این موقع ۹۹ درصد همه صنایع کشور را تشکیل می داد. اقتصاد سوسیالیستی روستا، یعنی کلخوزها و ساوخوزها قریب ۹۰ درصد تمام مساحت کشتزارهای کشور را فراگرفته و در رشته گردش کالا هم عناصر سرمایه‌داری از بازرگانی به کلی رانده شده بودند.

در موقع برقرار نمودن سیاست نوین اقتصادی، لنین می گفت که در کشور ما عناصر شکل‌های پنجگانه اجتماعی و اقتصادی وجود دارد، نخستین شکل - شکل اقتصادی پدرشاهی است که در آن، اقتصاد جنسی، یعنی اقتصادی که تقریباً فاقد هر گونه بازرگانی است، برتری کامل دارد. شکل دوم - شکل تولید خرده است و عبارت است از اغلب اقتصادهای روستائی، یعنی آنهایی که به فروش فرا آورده‌های کشاورزی اشتغال دارند و هم چنین پیشه‌وران. این شکل اقتصادی در نخستین سال‌های نپ اکثر اهالی را فرا گرفته بود شکل سوم - شکل اقتصاد سرمایه‌داری خصوصی است که در آغاز نپ رونق یافت. شکل چهارم - شکل سرمایه‌داری دولتی و به طور عمده امتیازهاست که به رشد قابل توجهی نائل نیامد. شکل پنجم - شکل سوسیالیسم یعنی صنایع سوسیالیستی است که در آن موقع هنوز ضعیف بود و ساوخوزها و کلخوزهاست، که در آغاز نپ هنوز در اقتصاد ملی جای ناچیزی را اشغال می کردند و بازرگانی دولتی و کئوپراسیون است که آنهم در آغاز نپ ضعیف بود.

لنین خاطر نشان می نمود که بین همه این شکل‌ها، باید شکل سوسیالیستی برتری یابد.

از برقرار ساختن سیاست نوین اقتصادی، پیروزی کامل اشکال سوسیالیستی اقتصاد در نظر بود.

و این مقصود تا موقع کنگره ۱۷ حزب انجام یافته بود. در این خصوص رفیق استالین چنین گفت:

« اکنون ما می توانیم بگوئیم که شکل اول، سوم و چهارم اجتماعی و اقتصادی دیگر وجود ندارد و دومین شکل اجتماعی و اقتصادی به مقام درجه دوم تنزل یافته است و اما شکل پنجم اجتماعی و اقتصادی، یعنی شکل سوسیالیستی در کلیه اقتصاد ملی تنها نیروی حاکم و فرمانروای مطلق می باشد. « (استالین، مسائل لنینیسم ص ۴۴۰ چاپ روسی).

مسائل مربوط به رهبری ایدئولوژیک و سیاسی در گزارش رفیق استالین مقام مهمی را احراز می نمود. رفیق استالین حزب را آگاه ساخت که هر چند دشمنان حزب، یعنی انواع اپورتونیست‌ها و انواع ناسیونالیست‌های منحرف شکست خورده‌اند، ولی بازمانده‌هایی از ایدئولوژی آنان هنوز در مغز برخی از اعضاء حزب وجود دارد و چه بسا اثر خود را هویدا می سازد. بقایای سرمایه‌داری در اقتصاد و به ویژه در ذهن مردم زمینه مساعدی برای جان گرفتن ایدئولوژی دسته‌های شکست خورده ضد لنینی می باشد. آگاهی مردم، ضمن رشد خود از وضع اقتصادی آنان عقب می ماند. از این رو با وجود از میان رفتن سرمایه‌داری در اقتصاد، بقیائی از نظریات بورژوازی در مغزهای مردم باقی مانده و هنوز هم باقی خواهد ماند. در ضمن باید در نظر داشت که احاطه سرمایه‌داری که باید همیشه بر ضد آن باروت را خشک نگاه داشت، سعی دارد به این بقایا جان بدهد و از آن پشتیبانی کند.

رفیق استالین ضمناً به بقایای سرمایه‌داری در ذهن مردم در رشته مسائل ملی، توجه نمود زیرا در این مورد به ویژه این بقایا سخت جان می باشند. حزب بلشویک در دو جبهه مبارزه می کرد: - هم بر ضد انحراف به سوی شوینیسم امپریالیست روس و هم بر ضد انحراف به سوی ناسیونالیسم محلی. در یک رشته از جمهوری‌ها (اوکراین، بلوروسی و غیره) سازمان‌های حزبی مبارزه را بر ضد ناسیونالیسم محلی سست نموده، آن قدر به نشو و نمای آن امکان دادند تا با قوای دشمنان در آمیخت، با مداخله کنندگان پیوند یافت و مبدل به خطری برای کشور گشت. رفیق استالین در پاسخ به پرسش راجع به این که خطر کدام یک از انحراف‌های ملی مهم تر می باشد گفت:

« خطر عمده را آن انحراف در بر دارد که مبارزه بر ضد آن را موقوف نموده و بدین طریق به آن امکان داده‌اند رشد نماید و به منزله خطری برای کشور گردد. » (استالین. مسائل لنینیسم ص ۴۷۴ چاپ روسی).

رفیق استالین حزب را دعوت نمود که کار را در زمینه ایدئولوژیک و سیاسی تقویت داده، همواره ایدئولوژی و بقایای ایدئولوژی طبقات دشمن و جریاناتی را که دشمن لنینیسم است، رسوا سازد.

رفیق استالین سپس در گزارش خود خاطر نشان نمود که اخذ تصمیمات صحیح به خودی خود هنوز پیشرفت کار را تأمین نمی کند. برای تأمین پیشرفت کار لازم است هر کس را بر سر کار خود گمارد و اینها کسانی باشند که استعداد اجرای تصمیمات مقامات رهبری کننده را داشته باشند و نیز ترتیبی برای

بازرسی اجرای این تصمیمات داد. بدون اجرای این اقدامات سازمانی، بیم آن می‌رود که تصمیمات فقط روی کاغذ مانده و رابطه خود را با زندگی از دست بدهد. در اینجا رفیق استالین به تز مشهور لنین اشاره می‌کند که گفته است - مهم‌ترین چیز در کار سازمانی برگزیدن اشخاص و بازرسی در قسمت اجرا می‌باشد.

ضمن این موضوع، رفیق استالین تأکید نمود که گسیختگی بین تصمیمات متخذه و کار سازمانی برای اجرای این تصمیمات و رسیدگی به اجرای آن، عیب اساسی کارهای عملی ما است.

برای بهبود کار بازرسی اجرای تصمیمات حزب و حکومت، کنگره هفدهم حزب به جای کمیسیون مرکزی تفتیش و دستگاه نظارت کارگری و دهقانی که از زمان کنگره دوازدهم تا کنون دیگر وظائف خود را انجام داده بود، کمیسیون بازرسی حزبی جنب کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی و کمیسیونی به نام کمیسیون بازرسی شوروی جنب شورای کمیسرهای ملی اتحاد شوروی تشکیل داد.

رفیق استالین وظائف سازمانی حزب را در مرحله نوین این طور خلاصه می‌کرد:

- (۱) کار سازمانی خود را با مقتضیات خط مشی سیاسی باید وفق داد.
 - (۲) رهبری سازمانی را تا سطح رهبری سیاسی بالا برد.
 - (۳) کار را به جایی رسانید که رهبری سازمانی کاملاً اجرای شعارهای سیاسی و تصمیمات حزب را تأمین نماید.
- رفیق استالین گزارش خود را به پایان رسانده بدین نکته عطف توجه می‌نمود که اگر چه پیشرفت‌های سوسیالیستی عظیم است و حقاً هم موجب پیدایش حس غرور می‌شود، ولی با این حال نباید سرمست این موفقیت‌ها گشت، نباید دچار "خود پسندی" شد و آسوده خاطر نمود.
- رفیق استالین خاطر نشان مینمود که:

«...نباید برای حزب لالائی گفت، بلکه باید هشیاری را در آن تقویت داد، نباید حزب را به خواب فرو برد، بلکه باید آن را آماده مبارزه داشت، نباید حزب را خلع سلاح نمود بلکه باید آن را مسلح گرداند، نباید نیروی حزب را پراکنده کرد بلکه باید برای اجرای دومین نقشه پنجساله مجهز نگاه داشت.» (مسائل لنینیسیم ص ۴۸۴ چاپ روسی).

کنگره هفدهم، گزارش مولوتف و کویبیشف را درباره دومین نقشه پنجساله رشد اقتصاد ملی اصغاء نمود. وظائف مربوط به دومین نقشه پنجساله، از وظائف پنجساله نخست هم عظیم تر بود. در پایان پنجساله دوم، یعنی در سال ۱۹۳۷، فرا آورده‌های صنعتی می بایستی تقریباً تا هشت برابر سطح پیش از جنگ برسد. حجم ساختمان‌های اساسی در تمام رشته‌های اقتصاد ملی، در پنجساله دوم به میزان ۱۳۳ میلیارد منات تخمین زده شده بود و حال آن که در نقشه پنجساله نخست فقط ۶۴ میلیارد منات و اندی به این کار تخصیص می یافت.

چنین توسعه عظیم در کارهای مربوط به ساختمان اساسی، تجدید سلاح کامل فنی را برای همه رشته‌های اقتصادی ملی تأمین می کرد.

در پنجساله دوم، مکانیزه کردن کشاورزی به طور کلی به انجام می رسید. توانائی پارک تراکتور می بایست از ۲،۲۵ میلیون قوه اسب، که در سال ۱۹۳۲ داشت، در سال ۱۹۳۷ تا مقدار بیش از هشت میلیون و کسری قوه اسب افزایش یابد. در نظر گرفته شده بود که سیستم اقدامات مربوط به کشاورزی فنی (دوران صحیح گشت، پاک کردن و مرغوب نمودن بذر، شخم پائیزه و غیره) به طور وسیعی معمول گردد.

در رشته تجدید ساختمان فنی، حمل و نقل و ارتباط، کارهای عمده‌ای پیش بینی شده بود.

برنامه وسیعی برای بالا بردن بعدی سطح مادی و فرهنگی کارگران و دهقانان پیش بینی گردیده بود.

کنگره هفدهم به مسائل سازمانی توجه زیادی نمود و در اطراف گزارش رفیق کاگانویچ درباره مسائل سازمانی حزبی و شوروی تصمیمات ویژه‌ای اتخاذ کرد. مسائل سازمانی مخصوصاً موقعی حائز اهمیت بیشتری گردید که خط مشی همگانی حزب غالب آمد و سیاست حزب در زندگی و از طریق تجربه میلیون‌ها کارگر و دهقان، آزمایش گردید. وظائف مبرم نوین پنج ساله دوم، در همه رشته‌ها، بهبود کیفیت کار را خواستار بود.

در تصمیمات کنگره راجع به مسائل سازمانی (قطعنامه‌های حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی بخش دوم ص ۵۹۱) چنین گفته میشود:

« وظائف اساسی پنج ساله دوم که عبارت است از - از میان بردن کامل عناصر سرمایه‌داری، برطرف ساختن بقایای سرمایه‌داری در اقتصاد و در ذهن مردم، به انجام رساندن تجدید ساختمان همه اقتصاد ملی در روی جدیدترین پایه های فنی، فرا گرفتن تکنیک نوین و بنگاه‌های نوین، ماشینی کردن کشاورزی و بالا بردن محصول آن -

تمام این مراتب مسئله بالا بردن کیفیت کار را در همه رشته‌ها و در نوبه نخست بالا بردن کیفیت رهبری سازمانی و عملی را در نهایت حدت در جلوی ما قرار میدهد.»

در کنگره هفدهم، آئین نامه نوین حزب تصویب شد که فرقی با آئین نامه سابق حزب، پیش از همه، در آن بود که مقدمه‌ای بر آن علاوه شده بود. در این مقدمه مختصراً حزب کمونیست و اهمیت آن برای مبارزه پرولتاریا و جای آن در دستگاه دیکتاتوری پرولتاریا تعریف می‌شود. آئین نامه نوین تکالیف یک نفر عضو حزب را به طور مفصل می‌شمارد. در این آیین نامه شرایط قبول به عضویت حزب سنگین تر شده و ماده‌ای هم درباره دسته متمایلین اضافه گشته است. در آئین نامه، مسئله مربوط به ساختمان تشکیلاتی حزب به تفصیل تشریح شده است و مواد مربوط به حوزه‌های سابق حزبی که، از کنگره هفدهم به بعد، سازمان‌های اولیه نامیده شدند به طرز نوینی افاده گشته است. مواد مربوط به دمکراسی درونی حزب و انضباط حزبی نیز به شکل تازه‌ای افاده شده است.

۴- تغییر ماهیت بوخارینی‌ها و بدل شدن آنها به دو رویان سیاسی. تغییر ماهیت دورویان ترسکیستی و بدل شدن آنان به باند گارد سفید و باند آدم‌کش‌ها و جاسوسان. قتل شنیع س. م. کیروف. اقدامات حزب در راه تقویت هشپاری بلشویک‌ها.

کامیابی‌های سوسیالیسم در کشور ما نه تنها موجب خرسندی حزب، کارگران و افراد کلخوز بود، بلکه تمام روشنفکران شوروی ما و همه مردمان با صداقت اتحاد جماهیر شوروی نیز از این کامیابی‌ها خرسند بودند. ولی این پیشرفت‌های سوسیالیسم، بازمانده‌های طبقات شکست خورده استعمارکنندگان را، نه این که خشنود نمی‌کرد، بلکه بیش از پیش خشمگین می‌ساخت.

این پیشرفت‌ها، هم آوازن طبقات در هم شکسته، یعنی پس مانده‌های هواداران بوخارین و ترسکیست‌ها را به غضب در می‌آورد. این آقایان موفقیت‌های کارگران و کلخوزی‌ها را از نقطه نظر منافع ملت که هر یک از موفقیت‌ها را تهنیت می‌گفت، ارزیابی نمی‌کردند، بلکه از نظر منافع گروه ناچیز فراکسیونی خود، که از زندگی دورافتاده و تا اعماق خود فاسد شده بود، ارزیابی می‌نمودند. از آنجا که پیشرفت‌های سوسیالیسم در کشور ما در حقیقت پیروزی سیاست حزب و ورشکستگی نهائی سیاست این آقایان بود، از این رو آنها، به جای این که واقعیت آشکار را اعتراف کنند و در جریان کار عمومی وارد شوند، انتقام ناکامی و ورشکستگی خود را از حزب و ملت می‌کشیدند و در کار کارگران و کلخوزی‌ها زیانکاری و لجن مالی می‌کردند. کانه‌ها را منفجر می‌ساختند، کارخانه‌ها را آتش می‌زدند، در کلخوزها و ساوخوزها کارشکنی می‌نمودند - تا این که موفقیت‌های کارگران و دهقانان را خنثی کنند و در میان خلق نسبت به حکومت شوروی نارضایتی فراهم سازند و ضمناً برای این که دسته ناچیز خود را از رسوا شدن و از پای در آمدن حفظ کنند، نقاب صمیمیت نسبت به حزب را بر روی خود می‌زدند، بیش از پیش در پیشگاه حزب چاپلوسی می‌کردند، خوش آمد می‌گفتند، با تملق در مقابل حزب می‌خزیدند، ولی در عمل پوشیده از انظار، کارشکنی خود را بر ضد کارگران و دهقانان هم چنان ادامه می‌دادند.

در کنگره هفدهم، بوخارین، ریکوف، تومسکی سخنرانی‌هایی مبنی بر ندامت خود و ستایش از حزب ایراد نمودند و موفقیت‌های حزب را به آسمان برین رساندند. ولی کنگره داغ عدم صمیمیت و دورویی را از خلال سخنرانی‌های اینان می‌دید، زیرا حزب از اعضاء خود خواستار مدح و ستایش

از موفقیت‌های وی نیست، بلکه خواستار کار صادقانه در جبههٔ سوسیالیسم است و این همان چیزی بود که از دیر گاهی در میان بوخارینی‌ها مشاهده نمی‌شد. حزب می‌دید که نطق‌های این آقایان، در عمل گفت و شنودی است که با طرفداران خارج از کنگره خود می‌کنند و دو روئی را به آنان می‌آموزند و آنان را دعوت می‌نمایند که اسلحه را بر زمین نگذارند.

ترتسکیست‌ها، یعنی زینویف و کامنف نیز در کنگرهٔ هفدهم ایراد نطق کردند و در این نطق‌ها از اندازه بیرون، خود را در مقابل اشتباهات خود شلاق کاری نمودند و به حزب نیز برون از حد در مقابل موفقیت‌های وی تملق گفتند. لیکن کنگره نمی‌توانست مشاهده نکند که خواه این سنگ حزب به سینه زدن‌های تهوع آور و خواه تعریف و تمجیدهای غلیظ و بیمزه از حزب، چیزی نیست جز روی دیگر از وجدان ناپاک و مضطرب این آقایان. ولی حزب هنوز این را نمی‌دانست و گمانش به آنجا نمی‌رسید که این آقایان در عین ایراد نطق‌های شیرین خود در کنگره قتل شنیع س.م. کیروف را تهیه می‌کرده‌اند.

یکم دسامبر سال ۱۹۳۴ در لنینگراد اسمولنی س.م. کیروف با گلولهٔ تپانچه به طور شنیعی به قتل رسید.

قاتل، که در محل ارتکاب جنایت دستگیر شد، عضو گروه مخفی ضد انقلابی در آمد که از شرکت کنندگان در گروه ضد شوروی زینویف در لنینگراد تشکیل شده بود.

قتل س.م. کیروف، محبوب حزب، محبوب طبقهٔ کارگر، موجب خشم عظیم و اندوه عمیق زحمتکشان کشور ما گردید.

در بازپرسی کشف شد که در سال ۱۹۳۳-۱۹۳۴ در لنینگراد، از بین آنانی که سابقاً با تبعیت از زینویف، در مخالفت با حزب شرکت داشتند، دستهٔ ضد انقلابی تروریستی تشکیل شده که در رأس آن، به اصطلاح "مرکز مقیم لنینگراد" قرار گرفته بود. هدف این دسته، قتل رهبران حزب کمونیست بود. برای نخستین قربانی، س.م. کیروف در نظر گرفته شده بود. از بازجویی‌های شرکت کنندگان این دستهٔ ضد انقلابی معلوم شد که آنها با نمایندگان دول بیگانه سرمایه‌داری ارتباط داشته‌اند و از آنها پول می‌گرفته‌اند.

شرکت کنندگان این سازمان، که پرده از روی کارشان برداشته شده بود، از طرف هیئت نظامی دادگاه عالی اتحاد شوروی به حد اکثر کیفر، یعنی اعدام محکوم گردیدند.

دیری نگذشت که وجود "مرکز مقیم مسکو"ی مخفی ضد انقلابی نیز کشف گردید. در بازپرسی و دادرسی نقش پلید زینویف، کامنف، یوداکیموف و سایر رهبران این سازمان در امر پرورش روح تروریستی در بین هم مسلکان خود و در امر تهیهٔ قتل اعضای کمیتهٔ مرکزی و حکومت شوروی آشکار گردید.

دورویی و ردالت این اشخاص به درجه‌ای رسیده بود که زینویف که خود از تشکیل دهندگان و محرکین قتل س. م. کیروف بوده و تعجیل می نمود که قاتل زودتر جنایت خود را انجام دهد، تسلیت نامه‌ای سرپا مدح به مناسبت فوت کیروف نوشته و خواستار طبع آن بود.

زینویف‌ها در دادگاه، خود را توبه کار وانمود می کردند ولی در همان موقع در عمل به دورویی خود ادامه می دادند. آنها ارتباط خود را با ترسکی پنهان کردند، پنهان کردند که چگونه با ترسکیست‌ها یکجا خود را به عمال جاسوسی فاشیستی فروختند و چه عملیات جاسوسی و زیانکاری انجام داده‌اند. زینویفی‌ها در دادگاه هم چنین ارتباط خود را با بوخارینی‌ها و وجود باند متحد ترسکیستی و بوخارینی را، که مزدوران فاشیسم می باشند، مستور داشتند. چنان که بعدها معلوم شد قتل رفیق کیروف از طرف همین باند متحد ترسکیستی - بوخارینی انجام شده بود.

در همان موقع، یعنی در سال ۱۹۳۵، دیگر معلوم گردید که دسته زینویفی یک سازمان گارد سفید است که سیمای خود را مستور داشته و کاملاً در خور آن است که با اعضای آن مانند افراد گارد سفید رفتار شود.

پس از یکسال معلوم شد که تهیه کنندگان اصلی و مستقیم و عملی قتل کیروف و تهیه کنندگان مقدمات کشتن سایر کارمندان کمیته مرکزی - ترسکی، زینویف، کامنف و دستیاران آنها بوده‌اند. زینویف، کامنف، باکایف یوداکیموف، پیکل، ای.ان. سمیرنوف. مراچکوفسکی، تر- واهانیان، رنگلد و دیگران به دادگاه تسلیم گشتند. تبهکاران، که با برگه و مدرک دستگیر شده بودند، مجبور گردیدند در دادگاه علناً اقرار نمایند که آنها نه تنها تشکیل دهنده قتل کیروف بودند بلکه برای کشتن همه رهبران دیگر حزب و حکومت هم تهیه و تدارک می دیده‌اند. بازجوئی‌های بعدی مدلل ساخت که این اشخاص بد نهاد، راه تشکیل عملیات کارشکنی و جاسوسی را در پیش گرفته بوده‌اند. طی دادرسی، که در سال ۱۹۳۶ در مسکو به عمل آمد، فاش گردید که این اشخاص به چه راه انحطاط مدهش و سیاسی افتاده‌اند و چه سیمای دنی و جنایت باری را زیر نقاب دورویی و اظهار صمیمیت نسبت به حزب پوشانده بوده‌اند.

محرک و تشکیل دهنده اصلی همه این باندهای آدم کش و جاسوسی، ترسکی یهودا صفت بود. دستیاران ترسکی و اجرا کنندگان دستورات ضد انقلابی وی عبارت بودند از زینویف، کامنف و همدستان ترسکیستی آنها. اینان موجبات شکست اتحاد شوروی را در صورت حمله امپریالیست‌ها، تهیه می دیدند و طرفدار شکست دولت کارگری و دهقانی شده، در زمره غلامان پست و عمال فاشیست‌های آلمان و ژاپن در آمده بودند.

درس عبرت عمده‌ای، که می‌بایست سازمان‌های حزبی از دادرسی‌هایی که در موضوع قتل شنیع س. م. کیروف به عمل آمد، گرفته باشند، این بود که نزدیک بینی سیاسی را از خود دور کنند، از لابی‌گری سیاسی بر حذر باشند و به هشیاری خود و هشیاری همه اعضای حزب بیافزایند.

کمیته مرکزی حزب، در نامه خود که به مناسبت قتل شنیع س. م. کیروف خطاب به سازمان‌های حزبی، صادر گردیده بود خاطر نشان می‌نمود که :

الف) « به دلیل آسودگی اپورتونیستی ناشی از این تصور غلط که گویا هر اندازه بر نیروی ما بیافزاید دشمن بیشتر رام و بی‌آزار می‌گردد، باید پایان داد. چنین تصویری از بن نادرست است. این تصور زائیده فکر آنهایی است که به راست منحرف شده و می‌خواهند به هر کس و به همه اطمینان دهند که دشمنان، آهسته آهسته وارد سوسیالیسم و سرانجام سوسیالیست‌های واقعی خواهند شد. سرمست افتخار بودن و فارغ‌بال غنودن کار بلشویک‌ها نیست. ما دل آسودگی لازم نداریم، بلکه برای ما هشیاری و هشیاری حقیقی بلشویکی و انقلابی لازم است. باید به خاطر داشت که هر قدر وضع دشمن بیشتر به ناامیدی قرین گردد، با رغبت بیشتر به "وسیله نهای" متشبث خواهد شد که برای محکومین در مبارزه بر ضد حکومت شوروی یگانه وسیله است. باید این موضوع را به خاطر داشت و هشیار بود. »

ب) « باید آموزش تاریخ حزب، بررسی تمام و هر گونه دسته بندی‌های ضد حزبی، که در تاریخ حزب ما بوده، شیوه آنها در مبارزه بر ضد خط مشی حزب، بررسی تاکتیک آنها و به ویژه بررسی تاکتیک و روش مبارزه حزب ما بر ضد دسته بندی‌های ضد حزبی، بررسی تاکتیک و روشی که به حزب ما امکان از پیش پا برداشتن و در هم شکستن این دسته بندی‌ها را داد، بین اعضای حزب ما به مقام شایسته‌ای ارتقاء یابد، لازم است اعضای حزب، نه تنها با این موضوع آشنا گردند که چگونه حزب بر ضد کادتها، اسارها، منشویک‌ها، آنارشویست‌ها مبارزه کرده و آنها را مغلوب ساخته است، بلکه باید با این نیز آشنا شوند که چگونه حزب بر ضد ترسکیست‌ها، "سانترالیست‌های دمکرات"، "مخالفین کارگری"، زینوفی‌ها، منحرفین راست، ناقص الخلقه‌های راست و چپ و مانند آن، مبارزه نموده و آنان را چگونه مغلوب کرده است. نمی‌شود فراموش نمود که

دانستن و فهمیدن تاریخ حزب ما مهم ترین وسیله‌ای است که برای تأمین کامل هشیاری انقلابی اعضای حزب لازم می باشد. »

در این دوره، تصفیۀ صفوف حزب از عناصر طفیلی و بیگانه، که در سال ۱۹۳۳ آغاز شده بود، به ویژه واریسی دقیق و تعویض مدارک حزبی که پس از قتل شنیع س. م. کیروف به آن اقدام شد حائز اهمیت بزرگی بود. پیش از واریسی مدارک حزبی در بسیاری از سازمان‌های حزب، در موضع استفاده از دفترچه‌های عضویت حزب خودسری و هرج و مرج حکفرما بود. در یک رشته از سازمان‌های محلی در قسمت آمار کمونیست‌ها هرج و مرج غیر قابل تحملی آشکار گردید. دشمنان از این هرج و مرج برای مقاصد چرکین خویش استفاده می کردند و از دفترچه‌های حزبی مانند پرده‌ای برای جاسوسی و زیانکاری و نظیر آن، سوء استفاده می نمودند. بسیاری از رهبران سازمان‌های حزبی، امر قبول عضویت و صدور دفترچه‌های حزبی را به اشخاص درجه سوم و چه بسا به اعضای به هیچ وجه آزمایش نشده حزب سپرده بودند.

کمیته مرکزی حزب در نامه ویژه‌ای خطاب به همه سازمان‌ها، مورخه ۱۳ ماه مه سال ۱۹۳۵، درباره نگاهداری آمار و صدور و نگاهداری سازمان‌ها، دفترچه های حزبی، دستور داد که در تمام سازمان‌ها واریسی دقیقی نسبت به مدارک حزبی به عمل آید تا "در خانه حزبی خود نظم بلشویکی برقرار گردد". واریسی مدارک حزبی اهمیت بزرگ سیاسی داشت. در قطعنامه پلنوم کمیته مرکزی حزب مورخه ۲۵ دسامبر سال ۱۹۳۵، درباره نتایج واریسی مدارک حزبی گفته میشد که این واریسی یک اقدام سازمانی و سیاسی بسیار مهمی در راه استوار ساختن احزاب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی بود.

پس از انجام واریسی و عوض کردن مدارک حزبی، قبول عضویت در حزب تجدید شد. در ضمن کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی خواستار آن بود که در پی کمیت بی ارزش برای پر کردن حزب نروند بلکه با دقت تمام و به طور انفرادی کسانی را بپذیرند که "حقیقتاً پیشرو باشند، حقیقتاً به راه طبقه کارگر وفادار و از بهترین اشخاص کشور ما، قبل از همه از کارگران و هم چنین از دهقانان و روشنفکران زحمتکش باشند که در مراحل گوناگون مبارزه در راه سوسیالیسم سنجیده شده‌اند".

موقعی که کمیته مرکزی از نو به قبول عضویت در حزب اقدام نمود، سازمان‌های حزبی را موظف می ساخت این نکته را در خاطر داشته باشند که عناصر دشمن از این پس نیز برای رخنه نمودن در صفوف حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی کوشش خواهند نمود. بنابراین:

« وظیفه هر سازمان حزبی عبارت از آنست که هشیاری
بلشویکی را با تمام وسائل ارتقاء دهد، پرچم حزب لنینی را بلند نگاه
دارد و حزب را از راه یافتن عناصر بیگانه، دشمن و تصادفی به
صفوف وی تضمین نماید. » (تصمیم مورخه ۲۹ سپتامبر سال ۱۹۳۶
"پرودا" شماره ۲۷۰ سال ۱۹۳۶).

حزب بلشویک در حالی که صفوف خود را تصفیه و مستحکم می نمود،
دشمنان را از میان برمی داشت و بر ضد تحریف خط مشی حزبی مبارزه بی
امان می نمود، محکم تر از پیش پیرامون کمیته مرکزی حزب، که حزب و
کشور شوراها زیر رهبری آن به مرحله نوین به مرحله پایان دادن به ساختمان
جامعه بدون طبقات و سوسیالیستی وارد میشد، گرد می آمد.

خلاصه

در سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۴، حزب بلشویک مشکل‌ترین وظیفه تاریخی انقلاب پرولتاری را، که پس از به دست آوردن حکومت در پیش داشت و عبارت از سوق دادن میلیون‌ها اقتصاد خرده مالک روستائی به راه کلخوزها و سوسیالیسم بود حل کرد.

از بین برداشتن طبقه کولاک که کثیر العده‌ترین طبقه استثمار کننده بود و سوق دادن توده‌های اصلی دهقانان به راه کلخوزی منجر به این گردید که در کشور آخرین ریشه‌های سرمایه‌داری برافتاد و پیروزی سوسیالیسم در اقتصاد روستائی به انجام رسید و حاکمیت شوروی در روستا به طور قطع مستحکم گردید.

کلخوزها پس از آن که یک رشته از دشواری‌هایی را که جنبه سازمانی داشت بر طرف ساختند، به کلی مستحکم شده و راه زندگانی مرفه را در پیش گرفتند.

در نتیجه اجرای نخستین نقشه پنج ساله، شالوده خلل ناپذیر اقتصاد سوسیالیستی، یعنی صنایع سنگین درجه اول سوسیالیستی و کشاورزی اشتراکی ماشینی شده، در کشور ما به وجود آمد، بیکاری از میان برداشته شد، استثمار فرد از فرد محو گردید و شرایط بهبود مداوم وضع مادی و فرهنگی زحمتکشان میهن ما فراهم گشت.

این پیشرفت‌های عظیم را طبقه کارگر، کلخوزی‌ها و همه زحمتکشان کشور ما در پرتو سیاست جسورانه انقلابی و عاقلانه حزب و حکومت به دست آوردند.

احاطه سرمایه‌داری، که در صدد خلل دار کردن توانائی اتحاد شوروی است، "کار" خود را در زمینه تشکیل دسته‌های آدم کش و زیانکار و جاسوس در درون کشور اتحاد شوروی تقویت می‌دهد. به ویژه پس از آن که فاشیست‌ها در آلمان و ژاپن روی کار می‌آیند، فعالیت خصمانه کشورهای سرمایه‌داری که اتحاد شوروی را احاطه کرده‌اند نسبت به این کشور نیرو می‌گیرد. فاشیسم در وجود ترسکیست‌ها و زینویفی‌ها خدمتگذاران با وفائی یافت که به منظور استقرار سرمایه‌داری از جاسوسی، زیانکاری، ترور، کارشکنی و شکست اتحاد شوروی روگردان نیستند.

حکومت شوروی این مردودین بشریت را با دست توانا به کیفر می‌رساند و آنها را، که به مثابه دشمنان ملت و خائنین به میهن هستند به سزای اعمالشان می‌رساند.

فصل دوازدهم

حزب بلشویک در مبارزه برای انجام ساختمان جامعه سوسیالیستی و اجرای قانون اساسی نوین (سال‌های ۱۹۳۵-۱۹۳۷)

۱- اوضاع بین‌المللی در سال‌های ۱۹۳۵-۱۹۳۷.

تخفیف موقتی بحران اقتصادی. آغاز بحران اقتصادی نوین.
تصرف حبشه از طرف ایتالیا. مداخله آلمان و ایتالیا در اسپانیا.
تهاجم ژاپن به چین مرکزی. آغاز جنگ دوم امپریالیستی.

بحران اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری در نیمه دوم سال ۱۹۲۹ آغاز شده بود تا پایان سال ۱۹۳۳ ادامه داشت. پس از آن تزلزل صنایع متوقف گشت، بحران مبدل به رکود و سپس تا اندازه‌ای رواج صنایع و رونق آن آغاز شد. ولی این رونق رونقی نبود که از پی آن صنعت بر پایه نو و عالی تری رو به شکفتن نهد. صنایع جهانی سرمایه‌داری حتی نمی‌توانست تا سطح سال ۱۹۲۹ نیز اوج گیرد و در نیمه سال ۱۹۳۷ تنها به ۹۵-۹۶ درصد این سطح رسید. و اما در نیمه دوم سال ۱۹۳۷ بحران اقتصادی نوینی آغاز شد که قبل از همه کشورهای متحده آمریکا را فراگرفت. برای پایان سال ۱۹۳۷ شماره بیکاران در کشورهای متحده آمریکا باز به ده میلیون رسید. شماره بیکاران در انگلستان به سرعت روبفزونی نهاد.

بدین طریق کشورهای سرمایه‌داری قبل از التیام جراحاتی که از بحران اقتصادی چندی پیش به آنها وارد آمده بود به بحران اقتصادی نوینی دچار گردیدند.

این موضوع موجب آن شد که تضاد بین کشورهای امپریالیستی و هم‌چنین تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا باز هم شدیدتر شود. بدین مناسبت کوشش‌های دول متجاوز به منظور جبران خسارت وارده از بحران اقتصادی در داخل کشور به حساب کشورهای آنی که نیروی دفاعی آنان ضعیف است بیش از پیش تقویت می‌یافت. ضمناً این بار به دو دولت مشهور متجاوز یعنی به آلمان و ژاپن، دولت‌سومی نیز ملحق گردید که ایتالیا بود.

در سال ۱۹۳۵ ایتالیای فاشیستی به حبشه حمله نمود و این کشور را تحت رقیبت خود در آورد. حمله ایتالیا به حبشه از نظر "حقوق بین‌المللی" هیچ‌گونه

دلیل و بهانه‌ای نداشت و بدون اعلام جنگ دزد وار، یعنی به طرزی که اکنون بین فاشیست‌ها مد شده است، به عمل آمد. این ضربه‌ای نبود که تنها به حبشه وارد شده باشد. این ضربه‌ای بود که در عین حال به انگلیس و به راه‌های دریائی وی از اروپا به هندوستان و آسیا متوجه می‌گردید. کوشش‌های انگلیس برای جلوگیری از مستقر شدن ایتالیا در حبشه نتیجه‌ای نداد. ایتالیا برای آن که دست خود را باز نماید بعداً از جامعه ملل خارج شد و شدیداً به مسلح شدن پرداخت. بدین طریق در طول کوتاه‌ترین راه‌های دریائی بین اروپا و آسیا، گره جنگ نوینی بسته شد.

آلمان فاشیستی با اقدام یک جانبه، رشته معاهده صلح و رسای را گسیخت و نقشه تجدید نظر اجباری در مرزهای دول اروپا را طرح کرد تا اجرا نماید. فاشیست‌های آلمان پنهان نمی‌کردند که در صدد تابع نمودن دول همسایه و یا اقلاً تصرف اراضی این کشورها که در آنجا آلمانی‌ها سکنی دارند، می‌باشند. از روی این نقشه چنین در نظر است: نخست تصرف اتریش، سپس ضربه به چکسلواکی و بعد شاید به لهستان، که در آنجا هم یک سرزمین تمام و کمالی وجود دارد که اهالیش آلمانی هستند و بعد هم ... بعد هم "تا ببینیم".

در تابستان سال ۱۹۳۶ مداخله جنگی آلمان و ایتالیا بر ضد جمهوری اسپانیا آغاز شد. ایتالیا و آلمان به بهانه پشتیبانی از فاشیست‌های اسپانیا، فرصت یافتند قسمت‌های ارتش خود را مخفیانه به سرزمین اسپانیا یعنی به عقب جبهه فرانسه و نیروی دریائی خود را به آب‌های اسپانیا در جنوب به ناحیه جزایر بالئار و جبل الطارق و در غرب به نواحی اقیانوس اطلس و در شمال به نواحی خلیج بیسکای وارد کنند. در آغاز سال ۱۹۳۸ فاشیست‌های آلمان کشور اتریش را تصرف نموده در جریان وسطائی رود دانوب جایگزین شدند و دامنه عمل را در جنوب اروپا بسط دادند تا هر چه نزدیک تر به دریای آدریاتیک باشند.

فاشیست‌های آلمان و ایتالیا که مداخله را بر ضد اسپانیا توسعه می‌دادند. همه را مطمئن می‌ساختند از این که در اسپانیا علیه "سرخ‌ها" مبارزه می‌کنند و هیچ‌گونه هدف دیگری را تعقیب نمی‌نمایند. ولی این استتاری بود که بدون مهارت و ابلهانه انجام و به حساب حماقت ساده لوحان واریز می‌شد. در حقیقت ضربه آنها متوجه انگلیس و فرانسه بود، زیرا راه‌های دریائی انگلیس و فرانسه را به مستعمرات عظیم آنها در آفریقا و آسیا متصرف می‌گردیدند.

اما آن چه که مربوط به اشغال اتریش است. این موضوع را دیگر به هیچ وجه نمی‌شد در دائره مبارزه بر ضد پیمان ورسای و حفظ منافع "ملی" آلمان که سعی دارد سرزمین‌هایی که در نخستین جنگ امپریالیستی از دست داده است، پس بگیرد، جای داد. اتریش، خواه پیش از جنگ و خواه پس از آن، هیچ گاه جزء آلمان نبود. الحاق اجباری اتریش به آلمان تصرف خشونت آمیز و

امپریالیستی خاک بیگانه است. این عمل بدون شک پرده از روی تمایل آلمان فاشیستی به سیادت در قطعه باختر اروپا برمی اندازد.

این ضربه‌ای بود که قبل از هر چیزی به منافع فرانسه و انگلیس وارد شد. بدین طریق در جنوب اروپا، در منطقه اتریش و آدریاتیک و نیز در قسمت اقصای باختر اروپا، در منطقه اسپانیا و آب‌های کرانه‌ای آن هم گره‌های نوین جنگ بسته شد.

در سال ۱۹۳۷ ارتشیان فاشیست ژاپنی شهر پکن را تصرف نمودند، به چین مرکزی تاخته، شانگهای را اشغال کردند.

تهاجم نیروهای ژاپنی به چین مرکزی هم، مانند تهاجم چند سال قبل آنان به منچوری به طرز ژاپنی یعنی دزدکی از طریق بهانه گیری‌های عیارانه درباره پیش آمدهای "ملی" که از طرف خود ژاپنی‌ها بر پا می شد و از طریق نقض عملی تمام و هر گونه "رسوم بین المللی" و پیمان‌ها و قراردادهای بین المللی و مانند آن، به عمل آمد. تصرف تیانسین و شانگهای کلید بازرگانی چین و بازار پهناور آن را به دست ژاپنی‌ها داد. معنی این آن است که، مادام که ژاپن شانگهای و تیانسین را در دست خود دارد، هر آن می تواند انگلیس و کشورهای متحده آمریکا را که در چین سرمایه‌های هنگفت به کار انداخته‌اند، از آنجا بیرون اندازد.

بدیهی است که مبارزه دلیرانه ملت چین و ارتش وی بر ضد غاصبین ژاپنی، هیجان عظیم احساسات ملی در چین، ذخائر بی شمار آدمی و وسعت خاک چین و بالاخره اراده حکومت ملی چین برای مبارزه در راه آزادی چین تا پایان عمل، یعنی تا اخراج کامل غاصبین از کشور، همه اینها بی شک حاکی از آنست که امپریالیست‌های ژاپن در چین آینده‌ای نداشته و نمی توانند هم داشته باشند.

ولیکن این حقیقت هم وجود دارد که ژاپن هنوز کلید بازرگانی با چین را در دست دارد و جنگ وی بر ضد چین در حقیقت جدیدترین ضربه‌ایست به منافع انگلیس و کشورهای متحده آمریکا.

بدینسان در اقیانوس کبیر، در منطقه چین هم یک گره دیگر جنگ بسته شده است.

همه این واقعیت‌ها نشان می دهد که جنگ دوم امپریالیستی عملاً آغاز گردیده است و پنهانی، بدون اعلان جنگ آغاز شده است. دول و ملل به طرز نامرئی در آغوش جنگ دوم امپریالیستی کشیده شده‌اند. این جنگ را، در گوشه‌های مختلف جهان، سه دولت متجاوز یعنی محافل زمامدار فاشیستی آلمان، ایتالیا و ژاپن شروع کرده‌اند. جنگ در مساحت پهناوری از جبل‌الطارق گرفته تا شانگهای جریان دارد. جنگ هم اکنون بیش از نیم میلیارد نفر از سکنه روی

زمین را در آغوش خود کشیده است. این جنگ بالاخره بر ضد منافع سرمایه‌داری انگلیس، فرانسه و کشورهای متحده آمریکا انجام می‌یابد زیرا هدف آن، آنست که جهان و مناطق نفوذ به نفع کشورهای متجاوز و به حساب کشورهای نامبرده به اصطلاح دمکراسی از نو تقسیم گردد.

خصوصیت جنگ دوم امپریالیستی فعلاً عبارت از آنست که عاملین آن، دول متجاوز هستند که آن را توسعه و بسط می‌دهند، در صورتی که دول دیگر، دول "دمکراسی" که این جنگ در واقع بر ضد آنها اجراء می‌شود چنین وانمود می‌کنند که جنگ به آنها ربطی ندارد، دست خود را می‌شویند و خود را عقب میکشند، صلح دوستی خود را تمجید می‌کنند و به متجاوزین فاشیستی ناسزا می‌گویند و مواضع خود را آهسته آهسته تسلیم متجاوزین می‌نمایند و در عین حال اطمینان می‌دهند که در تهیه و تدارک مقاومت هستند.

به طوری که می‌بینیم این جنگ جنبه‌ی تا اندازه‌ای شگفت و یک طرفه‌ای دارد. ولی این موضوع مانع آن نیست که جنگی ظالمانه و وقیحانه و تجاوزکارانه باشد که بر روی گرده‌ی مللی ضعیف مانند حبشه و اسپانیا و چین دامن می‌گیرد.

اگر بخواهیم علت آن را که جنگ جنبه‌ی یک جانبه دارد ناتوانی نظامی و اقتصادی دول "دمکراسی" بدانیم صحیح نیست. بدیهی است که دول "دمکراسی" از دول فاشیستی نیرومندتر می‌باشند. علت این که جنگی که دامنه می‌گیرد جنبه‌ی یک جانبه دارد آنست که در مقابل دول فاشیستی جنبه‌ی واحدی از دول "دمکراسی" وجود ندارد. دول به اصطلاح "دموکراسی" البته "عملیات افراطی" دول فاشیستی را خوش ندارند و از نیرومند شدن آنها می‌ترسند. ولی آنها از جنبش کارگری در اروپا و از جنبش در راه آزادی ملی در آسیا بیشتر بیم دارند و معتقدند که فاشیسم در مقابل این جنبش‌های "خطرناک" "بهترین تریاق" است. از این رو زمامداران دول "دمکراسی" به ویژه زمامداران محافظه کار انگلیس، به این اکتفا می‌کنند که در مقابل سران لجام گسیخته فاشیستی سیاست اقناع را پیش گیرند و آنها را قانع سازند که "کار را به افراط نکشانند" و در عین حال به فاشیست‌ها می‌فهمانند که سیاست ارتجاعی و پلیسی آنان را بر ضد جنبش کارگری و جنبش آزادی ملی "کاملاً درک می‌کنند" و در اصل موضوع با احساسات آنان شریکند. محافل انگلیس در این مورد تقریباً همان سیاستی را تعقیب می‌کنند که سرمایه‌داران لیبرال و سلطنت طلب روس در دوره تزاری پی می‌کردند، یعنی، در عین این که از "عملیات افراطی" سیاست تزاری بیم داشتند، بیش از آن از ملت هراسناک بودند و به همین مناسبت سیاست اقناع تزار یا به عبارت دیگر سیاست سازش با تزار را بر ضد ملت پیش گرفتند. چنان که می‌دانیم این سیاست دو روئی برای سرمایه‌داران لیبرال سلطنت طلب

روسیه گران تمام شد. تصور می‌رود که محافل زمامدار انگلیس و دوستان آنها در فرانسه و کشورهای متحده آمریکا هم به سزای تاریخی خود خواهند رسید. مسلم است اتحاد شوروی که این گردش اوضاع بین المللی را مشاهده می‌کرد نمی‌توانست این حوادث تهدید آمیز را ندیده بگیرد. هر جنگی که از طرف متجاوزین آغاز نهاده شود، ولو جنگ کوچکی هم باشد، برای کشورهای صلح دوست خطری در بر دارد، به ویژه جنگ دوم امپریالیستی، که این طور "نامرئی" و پاورچین به سوی ملت‌ها نزدیک شده و بیش از نیم میلیارد از مردم را فرا گرفته است، نمی‌تواند برای همه ملل و در نوبه اول برای اتحاد شوروی دارای جدی‌ترین خطرها نباشد. گویاتر از همه در این زمینه تشکیل "دسته بندی ضد کمونیستی" بین آلمان، ایتالیا و ژاپن است، از این رو کشور ما ضمن تعقیب سیاست مسالمت آمیز خود، بیش از پیش به نیرومند ساختن استعداد دفاعی مرزهای خود و آمادگی نظامی ارتش سرخ و نیروی دریائی پرداخت اتحاد شوروی در پایان سال ۱۹۳۴ داخل جامعه ملل شد زیرا می‌دانست که جامعه ملل، با وجود ضعفی که دارد، به هر حال محلی است که می‌توان از آنجا متجاوزین را رسوا ساخت و در عین حال اگر چه ضعیف هم باشد، یک نوع ابزار صلح و مانعی است برای دامنه گرفتن جنگ. اتحاد شوروی معتقد بود که در چنین موقعی حتی از یک همچو سازمان بین المللی ضعیفی هم مانند جامعه ملل نباید رو گردان شد. در ماه مه سال ۱۹۳۵ بین فرانسه و اتحاد شوروی پیمان تعاون متقابل بر ضد حمله احتمالی متجاوزین منعقد گردید. مقارن همین زمان با چکسلواکی نیز عین این پیمان بسته شد. در ماه مارس سال ۱۹۳۶ اتحاد شوروی با جمهوری ملی مغولستان پیمان تعاون متقابل بست و در ماه اوت سال ۱۹۳۷ بین اتحاد شوروی و جمهوری چین پیمان عدم تجاوز امضاء گردید.

۲- رونق روز افزون صنعت و کشاورزی در اتحاد شوروی. اجرای پیش از موعد دومین نقشه پنجساله. تجدید ساختمان اقتصاد کشاورزی و انجام اشتراکی کردن کشاورزی. اهمیت کادرها. جنبش استاخانوی. بالا رفتن سطح رفاه و آسایش ملت. ترقی فرهنگ ملت. نیروی انقلاب شوروی.

در حالی که در کشورهای سرمایه‌داری سه سال پس از بحران اقتصادی سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۳ بحران نوین اقتصادی سر گرفت، در اتحاد شوروی طی تمام این دوران رونق صنایع همواره ادامه داشت.

اگر صنایع سرمایه‌داری جهان روی هم رفته در اواسط سال ۱۹۳۷ به ۹۵-۹۶ درصد سطح سال ۱۹۲۹ رسید که باز هم در نیمه دوم سال ۱۹۳۷ دچار دوره نوینی از بحران اقتصادی گردد، صنایع اتحاد شوروی در ترقی روز افزون خود در آخر سال ۱۹۳۷ به ۴۲۸ درصد سطح سال ۱۹۲۹ رسید که نسبت به سطح پیش از جنگ بیش از هفت برابر افزون بود.

این موفقیت‌ها نتیجه مستقیم سیاست تجدید ساختمان بود که حزب و حکومت این سیاست را با پافشاری تمام از پیش می بردند.

در نتیجه این موفقیت‌ها نقشه پنجساله دوم در رشته صنایع پیش از موعد اجراء گردید. نقشه پنجساله دوم در اول آوریل سال ۱۹۳۷ یعنی طی چهار سال و سه ماه اجرا شد.

این بزرگ‌ترین پیروزی سوسیالیسم بود.

کشاورزی نیز تقریباً همین منظره رشد و رونق را نشان می داد. مساحت کلی زراعت‌ها از ۱۰۵ میلیون هکتار که در سال ۱۹۱۳ (در زمان پیش از جنگ) بود در سال ۱۹۳۷ به ۱۳۵ میلیون هکتار رسید. محصول غله که در سال ۱۹۱۳ چهار میلیارد و ۸۰۰ میلیون پوت بود در سال ۱۹۳۷ به ۶ میلیارد و ۸۰۰ میلیون پوت رسید. محصول پنبه خام از ۴۴ میلیون پوت به ۱۵۴ میلیون و محصول کتان (الیاف) از ۱۹ میلیون پوت به ۳۱ میلیون پوت، محصول چغندر از ۶۵۴ میلیون پوت به یک میلیارد و ۳۱۱ میلیون پوت، فرا آورده روغن نباتات از ۱۲۹ میلیون پوت به ۳۰۶ میلیون پوت رسید.

باید در نظر گرفت که تنها کلخوزها (بدون ساوخوزها) در سال ۱۹۳۷ متجاوز از یک میلیارد و ۷۰۰ میلیون پوت یعنی اقل ۴۰۰ میلیون پوت بیش از آن مقداری که ملاکین، کولاک‌ها و دهقانان روی هم رفته در سال ۱۹۱۳ می دادند، به کشور غله کالائی دادند.

تنها در یک رشته از اقتصاد روستا یعنی دامپروری هنوز از سطح پیش از جنگ عقب مانده و به کندی پیشروی می نمود.

و اما اشتراکی کردن کشاورزی را می شد انجام پذیرفته دانست. در سال ۱۹۳۷ هیجده میلیون و نیم خانوار روستائی در کلخوزها بودند که ۹۳ درصد همه خانوارهای روستائی را تشکیل می داد. و اما مساحت کشت غله کلخوزها ۹۹ درصد همه مساحت کشت غله دهقانان را تشکیل می داد.

تجدید ساختمان کشاورزی و تأمین آن از حیث تراکتور و ماشینهای فلاحتی که با نیروی روز افزون انجام می شد، ثمره خود را نمایان ساخت.

انجام تجدید ساختمان صنایع و کشاورزی منجر به آن شد که اقتصاد ملی به طور سرشاری از تکنیک درجه اول تأمین گردید. صنایع و کشاورزی، حمل و نقل و ارتش مقدار هنگفتی لوازم فنی نو، ماشین و دستگاههای تازه، تراکتور و ماشینهای کشاورزی، لکوموتیو و کشتی، توپخانه و ارابههای جنگی، هواپیما و ناو جنگی دریافت داشت. لازم می آمد که دهها و صدها هزار تن کادر تعلیم یافته به کار گماشت تا به تمام این تکنیک مسلط شوند و آن چه ممکن است از آن بیرون بکشند. بدون این اقدام و بدون داشتن عده کافی از اشخاصی که فنون لازمه را فراگرفته باشند، بیم آن می رفت که این تکنیک به تودههای از فلز بدل شود و بدون استفاده بماند. این یک خطر جدی و نتیجه آن بود که افزایش کادرهایی که به تکنیک تسلط داشته باشند، به رشد تکنیک نمی رسید و از آن بسیار عقب می ماند. دشواری کار مخصوصاً در آن بود که عده بسیاری از کارکنان ما به این خطر پی نمی بردند و معتقد بودند که تکنیک کار خود را "خود انجام میدهد". اگر سابق بر این برای تکنیک ارزش کافی فائل نبودند و نسبت به آن بی اعتنا بودند، اکنون دیگر در ارزش فائل شدن برای آن راه مبالغه می پیمودند و آن را مبدل به بت کرده بودند. نمی فهمیدند که تکنیک، بدون اشخاصی که به آن احاطه یافته باشند مردهای بیش نیست. نمی فهمیدند که تنها در صورت بودن اشخاص مسلط به تکنیک می توان حد اعلاهی محصول را از آن به دست آورد.

بدین طریق مسئله کادرهای مسلط به تکنیک حائز نخستین اهمیت می گردید.

لازم می آمد که توجه کارکنان ما را که بی اندازه سرگرم تکنیک شده و ارزش کافی برای کادرها قائل نبودند، به سوی فراگرفتن تکنیک، به سوی تقویت همه جانبه کار پرورش عده کثیری کادر، که بتواند به تکنیک سوار شود و حداکثر ثمر را از آن بیرون بکشد، معطوف ساخت.

اگر سابقاً، یعنی در آغاز دوره تجدید ساختمان، موقعی که کشور از لحاظ تکنیک گرسنه بود، شعار حزب این بود که "در دوره تجدید ساختمان، تکنیک

حلال همه مشکلات است" - اکنون، که دیگر در زمینه تکنیک، فراوانی حاصل شده بود و پس از این که به طور کلی دوران تجدید ساختمان به پایان رسیده بود، موقعی که در کشور کمی کادر شدیداً محسوس بود، حزب می بایستی شعار جدیدی بدهد که توجه را به جای تکنیک بر روی اشخاص و کادرهائی که کاملاً بتوانند از تکنیک استفاده نمایند، تمرکز دهد.

سخنرانی رفیق استالین در جشن فارغ التحصیلی افسران دانشگاه جنگ ارتش سرخ، در ماه مه سال ۱۹۳۵ در این زمینه دارای اهمیت بزرگی بود. رفیق استالین اظهار داشت:

« سابقاً ما می گفتیم که "تکنیک حلال همه مشکلات است". این شعار به ما کمک کرد تا قحطی را در رشته تکنیک از میان برداشتیم و در تمام رشته‌های کار، وسیع‌ترین پایه فنی را، برای مسلح کردن کسان خود با تکنیک درجه اول، گذاشتیم. این کار بسیار خوبی است. ولی این به هیچ وجه کافی نیست. برای به حرکت آوردن تکنیک و تا بن از آن استفاده کردن، اشخاصی لازم است که به تکنیک احاطه یافته باشند، کادرهائی لازم است که بتوانند تکنیک را فرا گیرند و از این تکنیک از روی تمام قواعد فن استفاده نمایند. تکنیک بدون اشخاصی که به آن احاطه یافته باشند چیزی است مرده، ولی تکنیک، وقتی بر سر آن، اشخاصی مسلط قرار گیرند، می توانند و باید معجز کند. اگر در کارخانه‌ها و فابریک‌های درجه اول ما و در ساخوزها و کلخوزها و در ارتش سرخ ما به حد کافی کادرهائی بودند که بتوانند به تکنیک سوار شوند، کشور ما سه، بلکه چهار برابر بیش از آن چه که حالا دارد بهره و ثمر می برد. از این لحاظ است که اکنون باید توجه را روی اشخاص، کادرها و کارکنان ماهر فنی تمرکز داد. از این لحاظ است که شعار کهنه، یعنی تکنیک حلال همه مشکلات است"، که دوره طی شده را منعکس می سازد و مربوط به دوره‌ای است که در رشته تکنیک گرسنه بودیم، اکنون باید شعار دیگری یعنی شعار "کادرها حلال همه مشکلاتند" بدل گردد. مهم‌ترین مسائل، اکنون این است.....

سرانجام باید درک کرد که از همه سرمایه‌های گرانبھائی که در جهان وجود دارد، پربھاترین و قاطع‌ترین سرمایه، اشخاص و کادرها هستند، باید درک کرد که در شرائط کنونی ما "کادرها حلال همه مشکلاتند". اگر در صنایع و کشاورزی، در حمل و نقل، در ارتش کادرهای خوب و بسیاری داشته باشیم، کشور ما شکست ناپذیر خواهد

بود. اگر چنین کادرهائی وجود نداشته باشد از هر دو پا لنگ خواهیم بود. »

بدین طریق، پرورش سریع کادرهای فنی و با سرعت فراگرفتن تکنیک نوین، به منظور رشد آتی نیروی تولیدی کار، وظیفه درجه اول گردید. روشن ترین نمونه افزایش این گونه کادرها و نمونه احاطه یافتن کسان ما به تکنیک نوین و افزایش بعدی نیروی تولیدی کار، جنبش استاخانوی بود. این جنبش در دنباس، در رشته صنایع ذغال سنگ پدیدار شد و دامنه گرفت و به رشته‌های دیگری از صنایع سرایت کرد، به حمل و نقل نیز بسط یافت و سپس کشاورزی را هم فراگرفت. این جنبش، به نام بانی آن الکسی استاخانف، کارگر یکی از کان‌های ذغال سنگ موسوم به "سانترالنایا ایرمینو" (دنباس)، نام جنبش استاخانوی را به خود گرفت. موقعی که هنوز استاخانف این موقعیت را احراز نکرده بود، کارگر دیگری به نام نیکیتا ایزوتوف، در استخراج ذغال به پیکره‌هایی نائل شد که تا آن موقع دیده نشده بود. نمونه استاخانف، که در یک نوبت کار، در تاریخ ۳۱ اوت سال ۱۹۳۵، مقدار ۱۰۲ تن ذغال استخراج کرد و بدین طریق معیار استخراج ذغال را ۱۴ برابر بالا برد، جنبشی توده‌ای بین کارگران و کلخوزی‌ها، در راه افزودن معیار کار و ترقی نوین در نیروی تولیدی کار، بر پا نمود. بوسیگین در صنایع اتوموبیل سازی، سمه تانین در صنایع کفشدوزی، کریونوس در حمل و نقل، موسینسکی در صنایع جنگل، یودوکیا وینوگرادوا و ماریا وینوگرادوا در صنایع پارچه بافی، ماریا دمچنکو، ماریا گناتنکو، پ. انگلینا، یولاگوتین، کولسوف، کوارداک، بورین در کشاورزی، - اینها هستند نخستین پیشاهنگان استاخانوی. از دنبال آنها پیشاهنگان، بلکه گروه‌هائی از پیشاهنگان پا به میدان گذاردند، که در قسمت معیار تولید در کار از نخستین پیشاهنگان هم گذشتند. در کار توسعه جنبش استاخانوی نخستین کنفرانس استاخانوی‌های سراسر اتحاد شوروی در کرملن، در نوامبر سال ۱۹۳۵، و نطق رفیق استالین در آن کنفرانس، حائز اهمیت بزرگی گردید. رفیق استالین در نطق خود اظهار داشت:

« جنبش استاخانوی مظهر رونق تازه‌ای در مسابقه سوسیالیستی، مظهر مرحله نوین و عالی آن می باشد... در گذشته یعنی در حدود سه سال پیش، در دوران نخستین مرحله مسابقه سوسیالیستی، این مسابقه ارتباط حتمی با تکنیک نوین نداشت. در آن زمان در حقیقت ما تقریباً تکنیک جدیدی هم نداشتیم. اما در مرحله کنونی، مسابقه سوسیالیستی،

یعنی جنبش استاخانوی، برعکس حتماً با تکنیک نوین مربوط است. جنبش استاخانوی بدون تکنیک نو و درجه اول، غیر میسر می بود. اشخاصی مانند رفقای ما استاخانف، بوسیگین، سمه تانین، کریونوس، وینوگرافها و بسیاری دیگر، که اکنون در مقابل شما هستند، کسان تازه‌ای می باشند، اینها، از زن و مرد، کارگرانی هستند که کاملاً فن کار خود را فرا گرفته‌اند، به این فن مسلط شده و آن را جلو می رانند. سه سال پیش ما از این شعار اشخاص نداشتیم یا تقریباً نداشتیم... اهمیت جنبش استاخانوی در آنست که این جنبش، معیارهای فنی سابق را، به عنوان معیارهای غیر کافی، در هم می کشند، در بسیاری از موارد از نیروی تولیدی کار در کشورهای پیشرو سرمایه‌داری پیش می افتد و بدین طریق عملاً راه امکان استحکام روز افزون سوسیالیسم را در کشور ما و راه تبدیل کشور ما را به غنی ترین کشورها باز می نماید. »

رفیق استالین شیوه کار استاخانوی‌ها را وصف می کند و اهمیت بزرگ استاخانوی را برای آینده کشور ما خاطر نشان نموده، سپس اظهار می دارد که:

« به دقت نظری به رفقای استاخانفی بیافکنید. اینها چه اشخاصی هستند؟ اغلب آنها کارگران جوان یا میان سال مرد و زن و اشخاصی متمدن و با اطلاع در فن خود هستند که از حیث دقت و نظم کار خود سرمشق می باشند، و به عامل زمان در کار ارزش می دهند و آموخته‌اند که نه تنها دقیقه را، بلکه ثانیه را هم به حساب بیاورند. اکثر آنها، به اصطلاح حداقل اطلاعات فنی را به دست آورده و به تکمیل معلومات فنی خود ادامه می دهند. اینان، از محافظه کاری و رکود، که جلی برخی از مهندسین، تکنیسین‌ها و کارکنان اقتصادی ماست آزادند، با جسارت پیش می روند، معیارهای کهنه فنی را در هم می شکنند و معیارهای نوین و عالی تری به وجود می آورند در طرح‌های مربوط به تعیین قدرت و در نقشه‌های اقتصادی که از طرف اداره کنندگان صنایع ما تهیه شده است، تصحیح وارد می نمایند، نظریات مهندسین و تکنیسین‌های ما را تکمیل و تصحیح می کنند و بسا می شود که به آنها کار می آموزند و آنان را به جلو سوق می دهند. زیرا اینها اشخاصی هستند که کاملاً فن کار خود را فرا گرفته‌اند. می توانند حداکثر آن چه را که ممکن است از تکنیک گرفت، بگیرند. امروز استاخانوی‌ها هنوز کم هستند ولی کی می تواند تردید نماید که

آنها فردا ده برابر زیادتر نشوند؟ مگر روشن نیست که استاخانوی‌ها متجددین صنعت ما هستند و جنبش استاخانوی آینده صنایع ما را در خود مجسم می‌کند و جنبش استاخانوی هسته رونق فرهنگی و تکنیکی طبقه کارگر را در بردارد و راهی را پیش پای ما می‌گذارد که تنها از آن راه می‌توان به عالی‌ترین نمونه‌های نیروی تولیدی کار رسید، نمونه‌هایی که برای عبور از سوسیالیسم به کمونیسم و از میان بردن تضاد بین کار فکری و جسمی لازم است؟».

توسعه یافتن جنبش استاخانوی و اجراء پیش از موعد نقشه پنجساله دوم، شرائط پیشرفت تازه را در امر رفاه و آسایش و رشد فرهنگی زحمتکشان فراهم نمود.

مزد واقعی کارگران و مستخدمین طی پنجساله دوم بیش از دو برابر افزایش یافت. ذخیره مربوط به مزد کار که در سال ۱۹۳۳ سی و چهار میلیارد بود در سال ۱۹۳۷ تا ۸۱ میلیارد افزایش یافت. ذخیره مربوط به بیمه اجتماعی که در سال ۱۹۳۳ چهار میلیارد و ششصد میلیون منات بود، در سال ۱۹۳۷ به ۵ میلیارد و ۶۰۰ میلیون منات رسید. فقط در سال ۱۹۳۷ تقریباً ده میلیارد منات به مصرف بیمه دولتی کارگران و مستخدمین و بهبود معیشت و ضروریات فرهنگی، آسایشگاه‌ها، کورورتها، خانه‌های استراحت و یاری پزشکی رسید.

در روستا رژیم کلخوزی به طور قطع مستحکم گردید. به این کار دو عامل مساعدت نمود. یکی آئین نامه آرئل کشاورزی که در کنگره دوم کلخوزی‌های پیشقدم در فوریه سال ۱۹۳۵ تصویب شده بود، دیگر وابسته نمودن همه زمین‌هایی که کلخوزها در آنجا کشت می‌کنند به کلخوزها برای استفاده دائم، در سایه استوار شدن رژیم کلخوزی، در دهات تهیدستی و عدم بضاعت از میان رفت. اگر پیش‌تر، یعنی در حدود سه سال قبل برای هر یک روز کار یک الی دو کیلو گرام غله می‌دادند اکنون دیگر بیشتر کلخوزها در نواحی غله خیز برای هر روز کار از پنج تا دوازده کیلو گرام، و بسیاری از آنها تا بیست کیلوگرام غله، علاوه بر سایر خواربار و درآمدهای پولی، دریافت می‌داشتند. میلیون‌ها خانوار کلخوزی پیدا شد که در نواحی غله خیز، طی سال از ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ پوت غله دریافت کرده و در نواحی پنبه کاری، چغندر کاری کتان کاری، دامپروری، نوشابه سازی، مرکبات و سبزیکاری، ده‌ها هزار منات درآمد سالیانه داشته‌اند. کلخوزها استطاعت بهم زدند. بنا نمودن انبارها و زیر زمین‌های نو، اکنون تلاش عمده هر خانوار کلخوزی گردیده، زیرا انبارهای کهنه خواربار، که برای ذخیره سالیانه خیلی کمی پیش بینی شده بود. اینک ده یک نیازمندی‌های تازه کلخوزی‌ها را هم نمی‌توانست برآورده کند.

در سال ۱۹۳۶، از آنجا که موجبات رفاه توده ملت دیگر به طور روز افزون فراهم شده بود، قانونی از طرف حکومت وضع شد که سقط جنین را ممنوع می نمود. در عین حال برنامه وسیعی برای ساختمان زایشگاه‌ها، کودکان‌ها، بنگاه‌های تهیه لیبیات و باغچه‌های کودکان در نظر گرفته شد. در سال ۱۹۳۶ برای این اقدامات به جای ۸۷۵ میلیون منات که در سال ۱۹۳۵ تخصیص یافته بود، دو میلیارد و ۱۷۴ میلیون منات تخصیص داده شد. به وسیله قانون ویژه‌ای برای خانواده‌های پر اولاد کمک نسبتاً بزرگی مقرر گردید. کمک هزینه‌ای، که طبق این قانون در سال ۱۹۳۷ پرداخت گردید، از یک میلیارد منات تجاوز کرد.

در نتیجه معمول کردن تحصیل همگانی اجباری و ساختمان آموزشگاه‌های جدید، فرهنگ توده‌های ملت رونق شایانی گرفت. در سراسر کشور دامنه ساختمان عظیم آموزشگاه‌ها بسط یافت. شماره دانش آموزان دبستان‌ها و دبیرستان‌ها که در سال ۱۹۱۴ هشت میلیون تن بود در سال‌های ۱۹۳۶-۳۷ به ۲۸ میلیون تن رسید. شماره دانشجویان دانشکده‌ها از ۱۱۲ هزار تن که در سال ۱۹۱۴ بود در سال‌های ۱۹۳۶-۳۷ به ۵۴۲ هزار نفر رسید. این یک انقلاب فرهنگی بود.

بالا رفتن وضع مادی و رشد فرهنگی توده‌های ملت، نموداری از توانائی و شکست ناپذیر بودن انقلاب شوروی ما بود. انقلاب‌های گذشته از این رو راه زوال می پیمود که گرچه به ملت آزادی می داد، امکان نداشت که در عین حال بهبود وضع مادی و فرهنگی وی را به طور جدی تأمین نماید. نقطه اساسی ضعف آن انقلاب‌ها در همین بود. تفاوت انقلاب ما با همه انقلاب‌های دیگر در آنست که نه تنها ملت را از قید تزاریسم و سرمایه‌داری آزاد گرداند، بلکه در وضع مادی و فرهنگی وی هم بهبودی اساسی فراهم ساخت. نیرو و شکست ناپذیر بودن این انقلاب در همین است.

رفیق استالین ضمن سخنرانی خود در نخستین جلسه مشورتی استخوانی‌های اتحاد جماهیر شوروی چنین اظهار داشت:

« انقلاب پرولتاری ما در جهان یگانه انقلابی است که موفق شد نه تنها نتایج سیاسی خود بلکه نتایج مادی خود را نیز به ملت نشان دهد. از همه انقلاب‌های پرولتاری، ما تنها یکی را سراغ داریم که به نحوی توانست زمامداری را به دست آورد و آن کمون پاریس بود. ولی عمر آن کوتاه بود. درست است که کمون پاریس کوشش کرد قید سرمایه‌داری را در هم شکند ولیکن موفق به در هم شکستن آن نشد و به طریق اولی وقت آن را پیدا نکرد تا نتایج حسنه مادی انقلاب را نیز

به ملت نمایش دهد. انقلاب ما یگانه انقلابیست که نه تنها قید سرمایه‌داری را در هم شکست و به ملت آزادی داد بلکه وقت آن را یافت که شرائط مادی زندگی مرفه را هم به ملت بدهد. نیرو و شکست ناپذیر بودن انقلاب ما در همین است. »

۳- کنگره هشتم شوراها. تصویب قانون اساسی نوین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

در فوریه سال ۱۹۳۵ کنگره هفتم شوراهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تصمیم به تغییر قانون اساسی اتحاد شوروی، که در سال ۱۹۲۴ تصویب شده بود، گرفت. لزوم تغییر قانون اساسی اتحاد شوروی ناشی از آن تحولات بزرگی بود که از سال ۱۹۲۴ یعنی از موقع تصویب نخستین قانون اساسی اتحاد شوروی تا روزهای ما در حیات اتحاد شوروی روی داده بود. طی سال‌های گذشته تناسب قوای طبقاتی در اتحاد جماهیر شوروی به کلی تغییر یافته بود: صنایع نوین سوسیالیستی ایجاد گردید، کولاک‌ها از پای درآمدند، رژیم کلخوزی پیروز شد، مالکیت سوسیالیستی بر وسائل تولید در کلیه اقتصاد ملی به عنوان اساس جامعه شوروی استوار گردید. پیروزی سوسیالیسم امکان داد که گامی فراتر به سوی دموکراسی کردن سیستم انتخاباتی برداشته شود و انتخابات همگانی، برابر و مستقیم، با رأی مخفی برقرار گردد.

کمیسیون ویژه قانون اساسی تحت ریاست رفیق استالین قانون اساسی نوین اتحاد شوروی را طرح ریزی کرد. این طرح قانونی در معرض مشاوره عموم ملت گذارده شد و این شور پنج ماه و نیم ادامه داشت. در کنگره هشتم فوق‌العاده شوراها، طرح قانون اساسی نوین اتحاد جماهیر شوروی مطرح مذاکره قرار گرفت.

در نوامبر سال ۱۹۳۶، کنگره هشتم شوراها، که می‌بایستی لایحه قانون اساسی نوین اتحاد جماهیر شوروی را تصویب و یا رد نماید، گرد آمد. رفیق استالین در گزارشی که در کنگره هشتم شوراها درباره طرح قانون اساسی نوین داد، تغییرات اساسی را، که از زمان تصویب قانون اساسی سال ۱۹۲۴ در کشور شوراها روی داده بود، تشریح نمود.

قانون اساسی سال ۱۹۲۴ در نخستین دوره نپ تدوین شده بود. در آن موقع حکومت شوروی رشد سرمایه‌داری را نیز در ردیف رشد سوسیالیسم مجاز دانسته بود. در آن زمان حساب حکومت شوروی این بود که در جریان مسابقه بین دو سیستم یعنی سیستم سرمایه‌داری و سوسیالیستی، پیروزی سوسیالیسم را نسبت به سرمایه‌داری در رشته اقتصادی تهیه و تأمین نماید. در آن زمان، مسئله این که "کدام یک غالب خواهند شد" هنوز حل نشده بود. صنایع، که بر روی پایه فنی کهنه و فقیری قرار گرفته بود، حتی به سطح پیش از جنگ هم نمی‌رسید. در آن زمان کشاورزی نیز وضع اسف‌آورتری را طی می‌کرد. ساوخوزها و کلخوزها در اقیانوس بی پایان اقتصاد انفرادی روستائی مانند جزائر جدا افتاده‌ای بودند. در آن زمان، سخن بر سر از بین برداشتن کولاک‌ها

نبود، بلکه فقط می‌بایستی آنها را محدود کرد. در رشته گردش کالا. قسمت بازرگانی سوسیالیستی تنها قریب ۵۰ درصد را تشکیل می‌داد.

ولی در سال ۱۹۳۶ اتحاد شوروی منظره دیگری داشت. اقتصاد اتحاد شوروی در سال ۱۹۳۶ به کلی تغییر یافته بود. در این موقع دیگر عناصر سرمایه‌داری کاملاً از میان برداشته شده بودند، - در کلیه رشته‌های اقتصاد ملی سیستم سوسیالیستی پیروز شده بود. فرا آورده‌های صنایع سوسیالیستی هفت برابر از مقدار پیش از جنگ بیش‌تر شده و صنایع شخصی را کاملاً از میدان بدر کرده بود. در اقتصاد روستا، تولید سوسیالیستی که از حیث عظمت و کار به وسیله ماشین و تجهیزات نوین فنی در جهان نظیر ندارد، به شکل سیستم ساخوزها و کلخوزها غالب آمده بود. کولاک‌ها در سال ۱۹۳۶ به عنوان یک طبقه خاص، به کلی از میان برداشته شده بودند و اقتصاد انفرادی هم دیگر در اقتصاد کشور هیچ گونه نقش جدی بازی نمی‌کرد، کلیه گردش کالا در دست دولت و کئوپراسیون تمرکز یافت. استثمار فرد از فرد برای همیشه از بین برده شد. مالکیت اجتماعی سوسیالیستی بر وسائل تولید، به عنوان اساس خلل‌ناپذیر رژیم نوین سوسیالیستی، در کلیه رشته‌های اقتصادی ملی برقرار گردید. در جامعه نوین سوسیالیستی، بحران، فقر، بیکاری و خانه‌خوابی برای همیشه از میان رفت. برای تمام اعضای جامعه شوروی شرایط زندگی مرفه و متمدن فراهم گردید.

رفیق استالین در گزارش خود اظهار داشت که موازی با این تغییرات، ترکیب طبقاتی اهالی اتحاد شوروی هم تغییر یافته است، طبقه ملاکین و بورژوازی بزرگ امپریالیستی سابق در همان دوران جنگ داخلی از میان برداشته شد. طی سال‌های ساختمان سوسیالیستی هم، تمام عناصر استثمار کننده، یعنی سرمایه‌داران، بازرگانان، کولاک‌ها، سفته‌بازان برچیده شدند. تنها بقایای ناچیزی از طبقه استثمار کننده از پای درآمده، بر جای مانده است، که از میان بردن کامل آن هم از مسائل آینده نزدیک می‌باشد.

زحمتکشان اتحاد شوروی، یعنی کارگران و دهقانان و روشنفکران، طی سال‌های ساختمان سوسیالیستی عمیقانه تغییر شکل یافته‌اند.

طبقه کارگر دیگر مانند دوران سرمایه‌داری، یک طبقه استثمار شونده‌ای که فاقد وسائل تولید باشد نیست. این طبقه اکنون سرمایه‌داری را نابود کرده، وسائل تولید را از دست سرمایه‌داران گرفته و به مالکیت اجتماعی تبدیل نموده است و دیگر پرولتاریا به معنی ویژه سابق نیست. پرولتاریای اتحاد شوروی، که زمام حکومت را به دست گرفته است، به طبقه کاملاً نوینی و به آن چنان طبقه کارگری تبدیل گشته است که از استثمار آزاد است و سیستم اقتصاد سرمایه‌داری

را نابود و مالکیت سوسیالیستی را بر وسائل تولید برقرار کرده است، یعنی آن چنان طبقه کارگری که تا کنون تاریخ بشر نظیرش را ندیده است.

تغییری هم که در وضع دهقانان اتحاد شوروی روی داده از این کم عمق تر نیست. در ایام پیشین زیاده از بیست میلیون خانوار روستائی کوچک و میانه، به طور پراکنده و از یک دیگر جدا در قطعه‌های زمین خود مشغول تلاش بودند. تکنیک مورد استفاده آنها عقب مانده بود و خود آنها را از طرف ملاکین، کولاک‌ها، بازرگانان، سفته بازان، رباخواران و مانند آن، استثمار می‌شدند. اکنون در اتحاد شوروی دهقانان کاملاً نوینی به وجود آمده‌اند:

ملاکین و کولاک‌ها، بازرگانان و رباخواران، که بتوانند دهقانان را استثمار نمایند، دیگر وجود ندارند. اکثریت هنگفت اقتصاد روستائی داخل کلخوزها گردیده است، که اساس آن مالکیت خصوصی وسایل تولید نبوده بلکه مالکیت اشتراکی است، که بر پایه کار مشترک نمو کرده است. این دهقانان تراز نوین هستند که از هر گونه استثماری آزادند. چنین دهقانانی را نیز تاریخ بشر هنوز به خود ندیده است.

روشنفکران اتحاد شوروی نیز تعبیر نموده‌اند. توده روشن فکر، کاملاً شکل نوینی به خود گرفته است. اکثریت این روشن فکرها از میان کارگران و دهقانان بیرون آمده‌اند و مانند روشن فکران سابق به سرمایه‌داری خدمت نمی‌کنند، بلکه به سوسیالیسم خدمت می‌نمایند. اکنون روشن فکران اعضای متساوی الحقوق جامعه سوسیالیستی شده‌اند. این روشن فکران هم دوش با کارگران و دهقانان، جامعه نوین یعنی جامعه سوسیالیستی را ایجاد می‌کنند. اینها روشن فکران تراز نوین هستند که به خدمت خلق کمر بسته‌اند و از هر گونه استثمار آزادند. تاریخ بشر هنوز چنین روشن‌فکرانی را به خود ندیده است.

بدین طریق حدود طبقاتی بین زحمتکشان اتحاد شوروی سترده می‌شود، خصوصیات سابق از بین می‌رود، تضادهای اقتصادی و سیاسی بین کارگران، دهقانان و روشن فکران فرو می‌ریزد و محو می‌شود. اساس یگانگی معنوی و سیاسی جامعه فراهم گردیده است.

این تغییرات ژرف در زندگانی اتحاد شوروی، این کامیابی‌های قطعی سوسیالیسم در اتحاد شوروی، در قانون اساسی اتحاد شوروی تجسم یافت.

طبق این قانون اساسی، جامعه شوروی از دو طبقه دوست یعنی از طبقه کارگر و دهقان تشکیل می‌یابد، که در بین این دو طبقه هنوز فرق طبقاتی باقی است. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - دولت سوسیالیستی کارگران و دهقانان است.

شالودهٔ سیاسی اتحاد شوروی را شوراهای نمایندگان زحمتکشان تشکیل می‌دهند که این شوراها در نتیجهٔ سرنگون کردن حاکمیت ملاکین و سرمایه‌داران و به دست آوردن دیکتاتوری پرولتاریا، رشد نموده و مستحکم شده است. تمام حاکمیت در اتحاد شوروی به وسیلهٔ شوراهای نمایندگان زحمتکشان در دست زحمتکشان شهر و ده می‌باشد.

عالی‌ترین مقام دولتی اتحاد شوروی شورای عالی اتحاد شوروی است. شورای عالی اتحاد شوروی که از دو مجلس متساوی الحقوق یعنی شورای اتحاد و شورای ملت‌ها تشکیل می‌شود از طرف اهالی اتحاد شوروی برای مدت چهار سال بر اساس انتخابات همگانی، مستقیم و متساوی، با رأی مخفی انتخاب می‌گردد.

انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی، مانند انتخابات کلیهٔ شوراهای نمایندگان زحمتکشان همگانی است، بدین معنی که به غیر از اشخاص دیوانه و کسانی که از طرف دادگاه محکوم به محرومیت از حقوق انتخاباتی گردیده‌اند، همهٔ اهالی اتحاد شوروی که به سن ۱۸ سالگی رسیده باشند بدون رعایت نژاد، ملیت، مذهب، درجهٔ معلومات، سکونت، اصل و نسب اجتماعی، وضع مادی و عملیات گذشته، - حق دارند در انتخابات نمایندگان شرکت نموده و خود نیز انتخاب شوند.

انتخاب نمایندگان متساوی است، به این معنی که هر یک از اتباع حق یک رأی دارد و همهٔ اتباع در انتخابات به طور تساوی شرکت می‌نمایند. انتخابات نمایندگان مستقیم است، به این معنی که انتخاب همهٔ شوراهای نمایندگان زحمتکشان از انتخابات شوراهای زحمتکشان ده و شهر گرفته تا انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی، بلاواسطه از طریق انتخابات مستقیم انجام می‌شود.

شورای اتحاد شوروی در جلسهٔ عمومی هر دو مجلس، هیئت رئیسهٔ شورای عالی و شورای کمیسرها می‌را انتخاب می‌کند.

شالودهٔ اقتصادی اتحاد شوروی عبارت است از سیستم سوسیالیستی اقتصاد و مالکیت سوسیالیستی بر وسائل تولید. در اتحاد شوروی این اصل سوسیالیستی مجری است، "از هر کس مطابق استعدادش و به هر کس مطابق کارش".

برای تمام اتباع اتحاد شوروی حق کار، حق استراحت، حق تحصیل، حق تأمین مادی در ایام پیری و نیز در صورت بیماری و از دست دادن استعداد کار، تأمین می‌گردد.

در کلیهٔ رشته‌های کار به زن حقوق متساوی با مرد تفویض می‌گردد. تساوی حقوق اهالی اتحاد شوروی با صرف نظر از ملیت و نژاد، قانون ثابت و حتمی می‌باشد.

همه از آزادی مذهب و آزادی تبلیغات ضد مذهبی بهره مند هستند. قانون اساسی از نظر تحکیم جامعه سوسیالیستی - آزادی بیان، قلم، مجالس و میتینگ‌ها، حق متشکل شدن در سازمان‌های اجتماعی، مصونیت شخصی، مصونیت منزل و محرمانه بودن مکاتبه و حق پناه یافتن را برای خارجیانی که در اثر دفاع از منافع زحمتکشان، یا فعالیت عملی و یا مبارزه در راه آزادی ملی مورد تعقیب قرار گرفته باشند، تضمین می‌کند.

قانون اساسی جدید در عین حال وظائفی بس جدی به عهده هر یک از افراد اتحاد جماهیر شوروی گذارده است، بدین معنی که قوانین را اجرا کنند، انضباط در کار را رعایت نمایند، نسبت به وظائف اجتماعی خود صادق باشند، قواعد زندگی و معیشت اجتماعی سوسیالیستی را محترم شمارند، مالکیت اجتماعی سوسیالیستی را محترم شمارند، مالکیت اجتماعی سوسیالیستی را محفوظ و مستحکم دارند و از میهن سوسیالیستی خویش دفاع کنند.

« دفاع میهن وظیفه مقدس هر یک از اتباع اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است. »

اما در خصوص حق اتباع برای متشکل شدن در جامعه‌های مختلف در یکی از مواد قانون اساسی چنین نوشته شده است:

« فعال‌ترین و آگاه‌ترین افراد از بین صفوف طبقه کارگر و سایر قشرهای زحمتکش، در حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، که دسته پیش‌آهنگ زحمتکشان در مبارزه برای استحکام و رشد رژیم سوسیالیستی و عبارت از هسته رهبری تمام سازمان‌های زحمتکشان اعم از اجتماعی و دولتی می‌باشند، متحد می‌شوند. »

کنگره هشتم شوراهای طرح قانون اساسی نوین اتحاد شوروی را به اتفاق آراء تصویب و تأیید نمود.

بدین طریق کشور شوراهای قانون اساسی نوین، قانون اساسی پیروزی سوسیالیسم و دمکراسی کارگر و دهقان را به دست آورد.

با این ترتیب قانون اساسی این واقعیت جهانی و تاریخ را تأیید کرد که: اتحاد شوروی به مرحله نوینی از رشد، به مرحله به پایان رساندن ساختمان جامعه سوسیالیستی و منتقل گشتن تدریجی به جامعه کمونیستی وارد شده است

که در آن جامعه مبداء زندگانی اجتماعی باید این اصل کمونیستی باشد: "از هر کس مطابق استعدادش به هر کس مطابق احتیاجش".

۴- از میان برداشتن بازمانده‌های جاسوسان، زیانکاران و میهن فروشان بوخارینی و ترتسکیستی.
تهیه مقدمات انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی. خط سیر حزب به سوی دموکراسی وسیع در درون حزب.
انتخابات شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

سال ۱۹۳۷، مدارک نوینی درباره جنایت پیشگان بوخارینی و ترتسکیستی کشف شد. دادرسی در قسمت پرونده پیاتاکوف، رادک و سایرین و دادرسی در قسمت پرونده توخاچنفسکی، یاکیر و دیگران و بالاخره دادرسی در قسمت پرونده بوخارین، ریکوف، کرستینسکی، روزنگولتس و سایرین نشان داد که مدتهاست بوخارین‌ها و تریسکیست‌ها، زیر عنوان "ائتلاف دست راستی‌ها و ترتسکیست‌ها" باند مشترکی را از دشمنان ملت تشکیل داده بودند.
جریان این دادرسی‌ها نشان داد که این ته مانده‌های بشریت، به اتفاق دشمنان ملت، یعنی ترتسکی، زینویف و کامنف، از همان روزهای اول انقلاب سوسیالیستی اکتبر بر ضد لنین و حزب و بر ضد دولت شوروی توطئه داشته‌اند. کوشش‌های فتنه جویانه برای خنثی کردن صلح برست در آغاز سال ۱۹۱۸؛ توطئه بر ضد لنین و بند و بست با اس‌ارهای "چپ" برای بازداشت و کشتن لنین، استالین و اسوردلوف در بهار سال ۱۹۱۸؛ تیراندازی جنایت بار و زخمی نمودن لنین در تابستان سال ۱۹۱۸؛ شورش اس‌ارهای "چپ" در تابستان سال ۱۹۱۸؛ حدت دادن عمدی به اختلافات حزبی در سال ۱۹۲۱ به منظور متزلزل ساختن و واژگون نمودن رهبری لنین از درون حزب؛ کوشش در راه واژگون

نمودن رهبری حزب در موقع بیماری و پس از مرگ لنین، افشای اسرار دولتی و دادن اطلاعات جاسوسی به عمال جاسوسی خارجی، قتل جنایت بار کیروف؛ زیانکاری، انفجار؛ قتل جنایت بار منژینسکی، کویبیشف، گورکی، - تمام این جنایات‌ها و نظائر آن، به طوری که معلوم شد، طی بیست سال به اشتراک و به رهبری ترتسکی، زینویف، کامنف، بوخارین، ریکوف و همدستان آنها برحسب دستور عمال جاسوسی بورژوازی بیگانه، صورت می گرفته است.

این دادرسی‌ها آشکار ساخت که بد نهادان ترتسکیستی و بوخارینی، که اراده اربابان خود، یعنی عمال جاسوسی بورژوازی بیگانه را انجام می دادند، تخریب حزب و دولت شوروی، برباد دادن دفاع کشور، تسهیل مداخله جنگی خارجی، تهیه مقدمات شکست ارتش سرخ، تجزیه کشور اتحاد شوروی، واگذار کردن سرزمین پریموریه (کرانه خاور شوروی) به ژاپنی‌ها، واگذار نمودن بلاروسی شوروی به لهستانی‌ها، تسلیم اوکرائین شوروی به آلمانی‌ها، نابود کردن پیروزی‌های کارگران و کلخوزی‌ها و استقرار یوغ اسارت سرمایه‌داری در اتحاد شوروی را هدف خویش قرار داده بودند.

این خزندگان گارد سفید، که شاید نیروی آنها فقط با قوه پشه ناچیزی برابری می نمود، مسخره وار خویشان را صاحب کشور می پنداشتند و گمان می کردند که آنها در حقیقت هم می توانند اوکرائین، بلاروسی و سرزمین کرانه خاور شوروی را به بیگانگان ببخشند و بفروشند.

این پشه‌های گارد سفید فراموش کردند که صاحب کشور شوروی ملت شوروی است و حضرات ریکوف‌ها، بوخارین‌ها، زینویفی‌ها، کامنف‌ها، تنها کسانی هستند که موقتاً در استخدام دولت قرار گرفته‌اند و هر آنی دولت می تواند آنها را مانند ذباله از دفترهای خود بیرون بریزد.

این مزدوران ناچیز فاشیست‌ها فراموش کردند که کفایت ملت شوروی انگشت خود را بجنباند تا از آنها نام و نشانی هم باقی نماند.

دادگاه شوروی، بدنهادان بوخارینی و ترتسکیستی را محکوم به اعدام نمود. کمیساریای ملی کشور این حکم را به موقع اجرا گذاشت.

ملت شوروی عمل در هم شکستن باند بوخارینی - ترتسکیستی را مورد تصدیق قرار داد و به کارهای جاری خود پرداخت.

کارهای جاری هم عبارت از آن بود که خود را برای انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی مهیا نموده و آن را به طور منظم انجام دهد.

حزب، کار تهیه انتخابات را هر چه ممکن بود وسیع تر آغاز نمود. حزب بر این عقیده بود که برقرار شدن قانون اساسی نوین در اتحاد شوروی تحولی در زندگانی سیاسی کشور خواهد بود. حزب معتقد بود که این تحول عبارت خواهد بود از دمکراسی کردن کامل سیستم انتخاباتی، مبدل ساختن انتخابات محدود به

انتخابات همگانی، انتخابات فاقد تساوی کامل به انتخابات متساوی، انتخابات چندین درجه به انتخابات مستقیم، انتخابات آشکار به انتخابات مخفی. اگر قبل از برقرار نمودن قانون اساسی تازه محدودیت‌هایی در حق انتخاب برای خدام مذهب، افراد سابق گارد سفید، کولاک‌های سابق و اشخاصی که مشاغل عام‌المنفعه ندارند، وجود داشت، اکنون قانون اساسی تازه هر گونه محدودیتی را در حقوق انتخاباتی برای این قبیل اشخاص دور می‌اندازد و انتخاب نمایندگان را همگانی می‌کند.

اگر پیشتر انتخاب وکلا غیر متساوی بود و برای شهر نشینان و ده نشینان میزان معینی وجود داشت، اکنون لزوم این محدودیت در تساوی انتخابات از میان رفته و همه افراد کشور حق دارند که در انتخابات بر اساس برابری شرکت کنند.

اگر پیش از این انتخاب مقامات متوسط و عالی حکومت شوروی چندین درجه‌ای بود، اکنون به موجب قانون اساسی تازه، انتخاب همه شوراهای شوراهای ده و شهر تا خود شورای عالی، باید از طرف اهالی، بلاواسطه از طریق انتخابات مستقیم به عمل آید.

اگر سابقاً انتخاب نمایندگان شوراهای با رأی علنی و از روی سیاهه‌ها انجام می‌شد، اکنون دیگر در موقع انتخاب وکلا، دادن رأی باید نهانی باشد و آن هم نه از روی سیاهه‌ها بلکه از طریق نامزد کردن اشخاص به طور جداگانه در حوزه‌های انتخابی.

این موضوع بدون شبهه در زندگانی سیاسی کشور تحولی بود. سیستم تازه انتخاباتی می‌بایست منجر به تقویت فعالیت سیاسی توده‌ها، به تقویت بازرسی توده‌ها نسبت به مقامات حکومت شوروی، به تقویت یافتن حس مسئولیت مقامات حکومتی شوروی در مقابل توده بشود و در حقیقت هم شد.

برای این که بتوان به طور مجهز به استقبال این تحول رفت می‌بایستی حزب در رأس آن قرار گیرد و رهبری خود را در انتخابات آتی کاملاً تأمین کند. ولی برای انجام این، لازم بود که سازمان‌های حزبی، خود در عمل روزمره خود تا آخر دمکراتیک باشند، می‌بایستی آنها در زندگانی داخلی حزب اصول مرکزیت دمکراسی را کاملاً اجرا کنند - چنان چه آئین نامه حزب نیز خواستار آن است، لازم می‌آمد که تمام مقامات حزبی انتخابی باشند، می‌بایستی انتقاد و انتقاد از خود در حزب به حد کافی توسعه یابد و مسئولیت سازمان‌های حزبی در مقابل توده‌های حزبی کامل باشد و فعالیت خود توده حزبی کاملاً برانگیخته گردد.

از گزارش رفیق ژدانوف در پلنوم مرکزی، در پایان فوریه سال ۱۹۳۷ در موضوع آمادگی سازمان‌های حزبی برای انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی،

معلوم گردید که بسیاری از سازمان‌های حزبی در عمل روزمره خود غالباً آئین نامه حزب و اصول مرکزیت دموکراسی را نقض می‌نمایند، به جای آن که اصل انتخابی بودن اجرا گردد متوسل به کنوینتاسیون میشوند، به جای رأی گرفتن برای نامزدها به طور جداگانه رأی را از روی سیاهه می‌گیرند، به جای اخذ آراء به طور نهانی علناً اخذ رأی می‌شود و غیره. واضح است که چنین سازمان‌هایی با این طرز عمل در موقع انتخابات شورای عالی، نمی‌توانستند وظیفه خود را انجام دهند. این بود که لازم می‌آمد، پیش از همه، این اعمال ضد دموکراسی سازمان‌های حزبی از میان برداشته شود و در کارهای حزبی بر پایه دموکراسی وسیع، تجدید نظر شود.

به این مناسبت پلنوم مرکزی پس از اصغاء گزارش رفیق ژدانوف چنین تصمیم گرفت:

(الف) « در کارهای حزبی، بر روی اساس عملی نمودن مسلم و کامل مبادی دموکراسی در داخل حزب، چنان چه آئین نامه مقرر میدارد، تجدید نظر بعمل آید.

(ب) عمل کنوینتاسیون برای عضویت در کمیته‌های حزبی لغو گردد و طبق آئین نامه حزب، انتخابی بودن مقامات رهبری کننده سازمان‌های حزبی از نو برقرار گردد.

(ج) در موقع انتخاب مقامات حزبی اخذ آراء از روی سیاهه قدغن شود. اخذ رأی برای نامزدها به طرز جداگانه صورت گیرد و در عین حال به همه اعضای حزب اختیار غیر محدود برای رد کردن نامزدها و انتقاد از آنها داده شود.

(د) در حین انتخاب مقامات حزبی برای نامزدها مخفیانه اخذ رأی شود.

(ه) در همه سازمان‌های حزبی، از کمیته‌های حزبی، سازمان‌های اولیه حزبی گرفته تا کمیته‌های ولایتی و ایالتی و کمیته‌های مرکزی احزاب کمونیست جماهیر ملی، قبل از بیستم ماه مه انتخابات مقامات حزبی انجام شود.

(و) همه سازمان‌های حزبی موظف باشند که مواعدهای مقرر را برای انتخاب مقامات حزبی بر طبق آئین نامه حزب جداً مراعات کنند، در سازمان‌های اولیه حزب - سالی یک بار، در سازمان‌های بخش‌ها و شهرها - سالی یک بار، در سازمان‌های استان‌ها و سرزمین‌ها و جمهوری‌ها - هر یک سال و نیم، یک بار.

ز) در سازمان‌های اولیه حزب، ترتیب انتخاب کمیته‌های حزبی در جلسات عمومی کارخانه‌ها، جداً مراعات گردد و اجازه داده نشود که کنفرانس‌ها جایگزین جلسات عمومی گردد.

ح) این عمل که در یک رشته از سازمان‌های اولیه، عملاً جلسات عمومی موقوف شده و جلسات کارگاه‌ها و کنفرانس‌ها جای آن را می‌گیرد، لغو گردد. »

بدین ترتیب حزب برای انتخابات آتی شروع به آماده شدن نمود. این تصمیم کمیته مرکزی دارای اهمیت بزرگ سیاسی بود. اهمیت آن تنها عبارت از آن نبود که فعالیت ماقبل انتخاباتی حزب را برای گذراندن انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی آغاز نمود. اهمیت آن، پیش از همه عبارت از آن بود که به سازمان‌های حزبی یاری نمود تا تجدید سازمان دهند، سیر خود را متوجه دموکراسی داخلی در حزب سازند و به طور کاملاً مجهز انتخابات شورای عالی را استقبال نمایند.

حزب ضمن دامنه دادن به فعالیت ماقبل انتخاباتی خود بر آن شد که فکر ائتلاف انتخاباتی کمونیست‌ها و غیر حزبی‌ها را اساس سیاست ماقبل انتخاباتی خود قرار دهد. حزب در ائتلاف با غیر حزبی‌ها و متحداً با آنها وارد مرحله انتخابات شد و تصمیم گرفت که در حوزه‌های انتخاباتی با غیر حزبی‌ها کاندید مشترک بدهد. این یک عمل بی نظیر و برای فعالیت‌های ماقبل انتخاباتی کشورهای بورژوازی به کلی دور از امکان بود. ولی برای کشور ما، که در آن دیگر طبقات متخاصمی وجود ندارد و یگانگی معنوی و سیاسی همه قشرهای خلق یک واقعیت غیر قابل انکار می‌باشد، ائتلاف کمونیست‌ها و غیر حزبی‌ها یک پدیده کاملاً طبیعی بود.

در هفتم دسامبر سال ۱۹۳۷ کمیته مرکزی حزب به همه انتخاب کنندگان پیامی فرستاد که در آن چنین گفته می‌شد:

« در دوازدهم دسامبر سال ۱۹۳۷ زحمتکشان اتحاد شوروی بر اساس قانون اساسی سوسیالیستی ما، نمایندگان شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را انتخاب می‌نمایند. حزب بلشویک در حال ائتلاف و اتفاق با کارگران، دهقانان، کارکنان و روشن فکران غیر حزبی وارد این انتخابات می‌شود... حزب بلشویک از غیر حزبی‌ها دوری نمی‌کند، بلکه بر عکس مؤتلفاً و موثقیلاً با آنها، مؤتلفاً با اتحادیه‌های کارگران و کارکنان دولت، با کومسومول و سازمان‌های دیگر و جامعه‌های غیر حزبی، قدم به میدان انتخابات می‌گذارد.

بنابراین نامزدهای وکالت هم، خواه برای کمونیست‌ها و خواه برای حزبی‌ها، مشترک خواهند بود. هر وکیل غیر حزبی در عین حال وکیل کمونیست‌ها و هر وکیل کمونیست در عین حال وکیل افراد غیر حزبی خواهد بود. »

پیام کمیته مرکزی به انتخاب کنندگان با دعوت زیرین پایان می‌یافت:

« کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی همه کمونیست‌ها و متمایلین را دعوت می‌کند تا، با همان یکدلی که به نامزدهای کمونیست رأی می‌دهند، به نامزدهای غیر حزبی هم رأی بدهند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی از همه انتخاب کنندگان دعوت میکند که در روز ۱۲ دسامبر سال ۱۹۳۷، همه مانند یک تن، برای انتخاب وکلای شورای اتحاد و شورای ملل به طرف صندوق‌های انتخابات بشتابند.

هیچ انتخاب کننده‌ای نباید بماند که از این افتخار، یعنی حق انتخاب نماینده برای عالی‌ترین مقام کشور شوروی استفاده نکند. هر یک از افراد فعال باید، به عنون وظیفه خود در مقابل کشور، یاری کند تا همه انتخاب کنندگان بدون استثناء بتوانند در انتخابات شورای عالی شرکت کنند.

روز ۱۲ دسامبر ۱۹۳۷ باید روز جشن بزرگ یگانگی زحمتکشان همه ملل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در پیرامون پرچم پیروزمند لنین - استالین باشد. »

در ۱۱ دسامبر سال ۱۹۳۷ یعنی شب فردای انتخابات، رفیق استالین در حوزه انتخابی خود، ضمن سخنرانی به این مسئله اشاره کرد که منتخبین ملت، یعنی وکلای شورای عالی اتحاد شوروی چگونه رجالی باید باشند و چنین گفت:

« انتخاب کنندگان، یعنی ملت، باید از وکلای خود بخواهند که به بلند پایگی و وظائف خود پی ببرند، در کار خود به سطح مردم سیاست باف عادی تنزل نکنند، در مقام رجال سیاسی از تراز لنین باقی بمانند، از آن زمره رجال روشن و راسخ باشند که لنین بود؛ در نبرد همان طور بی باک و نسبت به دشمنان خلق همان طور بی امان باشند که لنین بود؛ موقعی که کار به دشواری می‌گشت و خطری در افق پدیدار

می‌گردد، از هر گونه سراسیمگی و هر آن چه شبیه سراسیمگی باشد دور باشند، از هر آن چه شبیه سراسیمگی باشد همان طور دور باشند که لنین بود؛ در موقع حل مسائل غامض، آنجائی که باید از هر سو جهت یابی کرد و از هر طرف جوانب مثبت و منفی را سنجید، همان طور خردمند باشند و همان طور از شتابزدگی دور باشند که لنین بود؛ همان طور صادق و پاکدل باشند که لنین بود؛ همان طور خلق خود را دوست بدانند که لنین داشت. »

۱۲ دسامبر انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی انجام یافت. جریان انتخابات با هیجان شدیدی توأم بود. این یک انتخابات عادی نبود بلکه جشن بزرگ کامیابی خلق شوروی و نمایش دوستی عظیم ملت‌های اتحاد شوروی بود. از ۹۴ میلیون انتخاب کننده بیش از ۹۱ میلیون تن یعنی ۹۶،۸ درصد شرکت کردند. از این عده ۸۹ میلیون و ۸۴۴ هزار تن یعنی ۹۸،۶ درصد به ائتلاف کمونیست‌ها و غیر حزبی‌ها رأی دادند. تنها ۶۳۲ هزار تن، یعنی کمتر از یک درصد، بر ضد ائتلاف کمونیست‌ها و غیر حزبی‌ها رأی داده بودند. همه نامزدهای ائتلاف کمونیست‌ها و غیر حزبی‌ها بدون استثناء انتخاب گردیدند. بدین طریق ۹۰ میلیون نفر یک دل رأی دادند و با رأی خود پیروزی سوسیالیسم را در اتحاد شوروی تأیید نمودند. این پیروزی برجسته ائتلاف کمونیست‌ها و غیر حزبی‌ها بود. این، نصرت حزب بلشویک بود.

یگانگی معنوی و سیاسی ملت شوروی که رفیق مولوتف در نطق تاریخی خود به مناسبت بیستمین سال انقلاب اکتبر از آن سخن راند، در اینجا به طور درخشانی تأیید گردید.

نتیجه

نتایج اساسی آن راه تاریخی که حزب بلشویک پیموده است چیست؟
تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی به ما چه می آموزد؟

۱) تاریخ حزب مقدم بر همه می آموزد که اگر حزب انقلابی پرولتاریا نباشد و اگر این حزب عاری از اپورتونیسیم نشود و نسبت به سازشکاران و تسلیم طلبان روش آشتی ناپذیری در پیش نگیرد و در مورد بورژوازی و زمامداری دولتی وی انقلابی نباشد، پیروزی انقلاب پرولتری و فتح دیکتاتوری پرولتاریا محالست.

تاریخ حزب می آموزد که پرولتاریا را بدون چنین حزبی گذاشتن در حکم آنست که آن را بدون رهبری انقلابی گذارند و بدون رهبری انقلابی گذاشتن پرولتاریا در حکم آنست که کار انقلاب پرولتاریا را بر هم زده باشند.

تاریخ حزب می آموزد که حزب سوسیال دمکرات متداول، از نوع احزاب اروپای باختری که در شرائط صلح داخلی پرورش یافته و از دنبال اپورتونیست‌ها می رود و آرزوی "اصلاحات اجتماعی" در سر داشته و از انقلاب اجتماعی هراسان است، نمی تواند چنین حزبی باشد.

تاریخ حزب می آموزد که تنها حزب تراز نوین، حزب مارکسیستی لنینی، حزب انقلاب اجتماعی، آن چنان حزبی است که بتواند پرولتاریا را برای زد و خوردهای قطعی بر ضد بورژوازی آماده سازد و پیروزی انقلاب پرولتری را موجد شود.

چنین حزبی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی حزب بلشویک است.
رفیق استالین میگوید:

« در دوره پیش از انقلاب و دوران رشد کم و بیش آرام که احزاب بین الملل دوم در جنبش کارگری قدرت و سیادت داشتند ولی شکل‌های مبارزه پارلمانی شکل اصلی اساسی شمرده میشد، - در این شرائط حزب، آن اهمیت جدی و قطعی را که بعداً در شرائط زد و خوردهای آشکار انقلاب به دست آورد، دارا نبود و نمی توانست دارا باشد. کائوتسکی در حال دفاع از حملات وارده بر بین الملل دوم می گوید که احزاب بین الملل دوم آلت صحنه نه ابزار جنگ و به همین جهت هم بود که آنها نتوانستند در هنگام جنگ و در دوره پیام‌های انقلابی پرولتاریا به یک اقدام جدی دست بزنند. این نکته کاملاً درست است. لیکن معنی این جمله چیست؟ معنی این کلام آنست

که احزاب بین الملل دوم به درد مبارزه انقلابی پرولتاریا نمی خورند، احزاب مبارز پرولتاریا که بخواهند کارگران را به زمامداری برسانند، نبوده بلکه یک دستگاه انتخاباتی هستند که برای انتخابات پارلمان و مبارزه پارلمانی درست شده‌اند و در حقیقت همین مسئله، این نکته را روشن می‌سازد که در دوره فرمانفرمائی اپورتونیست‌های بین الملل دوم، سازمان اساسی سیاسی پرولتاریا حزب نبود بلکه یک فراکسیون پارلمانی بود. چنان که می‌دانیم عملاً در این دوران حزب یکی از ضمام و عناصر خدمتگذار فراکسیون پارلمانی بود. احتیاجی به اثبات نیست که در چنین شرائطی و با بودن چنین حزبی در سر کار، دیگر درباره آماده ساختن پرولتاریا برای انقلاب جای سخنی نیز باقی نمی‌ماند.

ولی با ظهور دوران جدید، مسئله اساساً صورت دیگری به خود گرفت. دوران تازه عبارت از دوران تصادم‌های آشکار طبقات، دوران قیام‌های انقلابی پرولتاریا و انقلاب پرولتاریائی و سرانجام دوران تهیه مستقیم نیرو برای سرنگون ساختن امپریالیسم و تصرف حکومت به دست پرولتاریا است. این دوران در مقابل پرولتاریا مسائل جدیدی قرار می‌دهد که عبارتست از تجدید بنای کلیه عملیات حزبی بر روی پایه و اساس تازه انقلابی، تربیت کارگران با یک روح مبارزه انقلابی برای به دست آوردن حکومت، تهیه و جلب ذخیره‌ها، اتفاق و اتحاد با پرولترهای کشورهای همسایه، استقرار روابط محکم با جنبش‌های آزادیخواهی مستعمرات و کشورهای غیر مستقل و غیره و غیره. تصور این که این مسائل جدید را ممکنست با قوای احزاب قدیمی و کهنه سوسیال دمکرات یعنی همان احزابی که در شرائط آرام پارلمانی نشو و نما یافته‌اند حل کرد، در حکم خویشتن را محکوم به نومیدی کامل و شکست حتمی ساختن است. ادامه کار، با چنین وظائفی بر دوش و چنین احزاب کهنه‌ای بر رأس، در حکم خلع سلاح کامل می‌باشد. لازم به اثبات نیست که پرولتاریا نمی‌توانست با چنین وضعی مدارا نماید.

لزوم یک حزب نوین، حزب مبارز، حزب انقلابی، به اندازه کافی جسور برای این که بتواند پرولتاریا را به مبارزه در راه به دست آوردن حکومت سوق دهد، به اندازه کافی آزموده برای آن که بتواند از شرائط غامض موقعیت انقلابی سر در آورده و به اندازه کافی نرم و چالاک که از هر گونه مانع و رادع در راه مقصود بگذرد، از همین جاست.

بدون چنین حزبی، درباره سرنگون کردن امپریالیسم و فتح دیکتاتوری پرولتاریا، حتی فکری هم نباید کرد.
این حزب نو، حزب لنینیسم است. « (استالین، مسائل لنینیسم ص ۶۴-۶۵ چاپ روسی).

۲) تاریخ حزب سپس می آموزد که حزب طبقه کارگر نمی تواند نقش رهبری خود را اجرا کند، نقش سازمان دهنده و رهبر انقلاب پرولتاری را ایفاء نماید، اگر تئوری پیشرو جنبش کارگری، تئوری مارکسیستی - لنینی را فرا نگرفته باشد.

نیروی تئوری مارکسیستی - لنینی در آن است که به حزب امکان جهت یابی در محیط میدهد، امکان می دهد رابطه درونی وقایع محیط را دریابد و سیر حوادث را پیش بینی کند و نه تنها تشخیص دهد که اکنون حوادث و وقایع چگونه و به کدام سمت بسط می یابد، بلکه بداند که در آینده چگونه و به کدام سمت باید بسط یابد.

تنها حزبی، که تئوری مارکسیستی- لنینیستی را فرا گرفته باشد می تواند با اطمینان پیش رود و طبقه کارگر را به جلو ببرد.
و بر عکس حزبی، که تئوری مارکسیستی - لنینیستی را فرا نگرفته باشد، مجبور است کورکورانه سرگردان و در کارهای خود فاقد اطمینان بوده و یارائی به جلو بردن طبقه کارگر را نداشته باشد.

ممکن است چنین به نظر آید که فراگرفتن تئوری مارکسیستی - لنینی به معنی آن است که نتایج و احکام چندی از آثار مارکس - انگلس - لنین را با نیت پاک بیاموزد و یاد بگیرند که چگونه به موقع خود از آنها نقل قول کنند. و در این امید که این نتایج و احکام فرا گرفته شده برای هر وضع و شرطی، در همه پیش آمدهای زندگانی به کار می رود، آسوده خاطر گردند. ولی چنین رفتاری نسبت به تئوری مارکسیستی - لنینیستی به هیچ وجه درست نیست. نمی شود تئوری مارکسیستی - لنینی را مانند مجموعه‌ای از شرایع جامد و اصول دین و کلمات ایمان نگریت و مارکسیست‌ها را نیز مانند فضل فروشان حامل اسفار دانست. تئوری مارکسیستی - لنینی دانش رشد جامعه، دانش جنبش کارگری، دانش انقلاب پرولتاری و دانش ساختمان جامعه کمونیستی است و این تئوری، همانند دانش، در یک جا متوقف نمی ماند و نمی تواند هم بماند، بلکه در رشد و تکامل است و بدیهی است که طی رشد خود نمی تواند از تجارب و اطلاعات علمی غنی نشود و احکام و نتایج مختلف آن نمی تواند به مرور زمان تغییر نکند و نمی تواند به نتایج تازه و احکام نوی که موافق شرائط جدید تاریخ باشد تبدیل نگردد.

فراگرفتن تئوری مارکسیستی - لنینی به هیچ وجه بدان معنی نیست که فورمول‌ها و نتایج آن را از بر کنند و در هر حرف، این فورمول‌ها و نتایج در آویزند. برای فراگرفتن تئوری مارکسیستی و لنینی، مقدم بر همه تشخیص بین کلمه و ماهیت کلمه را باید آموخت.

فراگرفتن تئوری مارکسیستی و لنینی عبارت از آنست که ماهیت این تئوری را در برگرفته و آموخت که چگونه باید در مورد حل مسائل عملی جنبش انقلابی و شرائط گوناگون مبارزه طبقاتی پرولتاریا از آن استفاده کرد.

فراگرفتن تئوری مارکسیستی و لنینی عبارت از آنست که بتوان این تئوری را با تجربه نوین جنبش انقلابی و با احکام و نتایج تازه غنی کرد و رشد داد و قادر به جلو بردن آن بود، به ماهیت تئوری مستند گردید و بدون وقفه و تردید بعضی از این احکام و نتایج را، که دیگر کهنه شده، به احکام و نتایج تازه‌ای که با شرائط نوین موافق می‌آید، بدل نمود.

تئوری مارکسیستی - لنینی شریعت جامد نیست، بلکه رهنمای عمل است. پیش از انقلاب دوم روس (فوریه سال ۱۹۱۷) مارکسیست‌های همه کشورهای پیرو آن بودند که جمهوری دمکراسی پارلمانی در دوره انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، مناسب ترین شکل سازمان سیاسی جامعه می‌باشد. راست است که مارکس در سال‌های ۱۸۷۰ - ۸۰ اشاره کرده بود که سازمان سیاسی طرز کمون پاریس، مناسب ترین شکل دیکتاتوری پرولتاریاست نه جمهوری پارلمانی، ولی متأسفانه این اشارات مارکس بعداً در اثرهای وی رشد و بسط نیافت و در طاق نسیان گذارده شد. به علاوه اظهارات نافذ انگلس، که در سال ۱۸۹۱ در انتقاد از طرح برنامه ارفورت نموده است، راجع به این که "جمهوری دمکراسی... برای دیکتاتوری پرولتاریا" یک شکل خاصی است... شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که مارکسیست‌های کنونی هنوز هم جمهوری دمکراسی را برای دیکتاتوری پرولتاریا" شکل سیاسی می‌شمارند. این تز انگلس بعدها برای همه مارکسیست‌ها از آن جمله برای لنین اصل راهنمایی بود. لیکن انقلاب روسیه سال ۱۹۰۵ و به ویژه انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷ شکل تازه تشکیلات سیاسی جامعه یعنی شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان را پدید آورد. بر اساس بررسی تجارب دو انقلاب که در روسیه روی داده لنین به تئوری مارکسیستی استناد کرده، چنین استنباط نمود که بهترین شکل سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا، جمهوری دمکراسی پارلمانی نبوده، بلکه جمهوری شوراهاست. بر این اساس بود که لنین در ماه آوریل سال ۱۹۱۷ در دوره انتقال از انقلاب بورژوازی به انقلاب سوسیالیستی، شعار تشکیل جمهوری شوراهای را به عنوان بهترین شکل سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا به میان آورد. اپورتونیست‌های همه کشورهای دنبال جمهوری پارلمانی را گرفتند و لنین را به

دور شدن از مارکسیسم و بر هم زدن دمکراسی متهم می ساختند. ولی آن مارکسیست حقیقی، که تئوری مارکسیسم را فرا گرفته بود، البته لنین بود، نه اپورتونیست‌ها، زیرا لنین تئوری مارکسیستی را به جلو سوق می داد و آن را با تجربه نوین غنی می نمود و اما اپورتونیست‌ها این تئوری را به عقب می کشیدند و یکی از احکام آن را به شریعت جامدی مبدل می نمودند.

اگر لنین در مقابل به ظاهر کلمات مارکسیسم سر تسلیم فرود می آورد و جرئت نمی کرد که یکی از احکام مارکسیسم را که از طرف انگلس افاده شده بود، به حکم نوینی درباره جمهوری شوراها که با شرائط جدید تاریخ سازگار باشد، بدل نماید، آن وقت وضع حزب ما، انقلاب ما و وضع مارکسیسم چه میشد؟ حزب در تاریکی سرگردان می گردید، شوراها بر هم می خورد، ما دارای حکومت شوروی نمی شدیم، تئوری مارکسیستی در معرض شکست جدی واقع می گردید، پرولتاریا می باخت و دشمنان وی می بردند.

انگلس و مارکس، ضمن بررسی سرمایه‌داری پیش از امپریالیسم، به این نتیجه رسیدند که انقلاب سوسیالیستی در کشوری به طور جداگانه نمی تواند فائق آید و تنها در صورتی می تواند غالب گردد که آنرا در تمام و یا اغلب کشورهای متمدن، ضربت خود را وارد آورد. این موضوع در اواسط سده ۱۹ بود. این نتیجه بعدها برای همه مارکسیست‌ها حکم رهنمائی شده بود. لیکن در آغاز سده بیستم، سرمایه‌داری ماقبل امپریالیسم رشد کرد و بدل به سرمایه‌داری امپریالیستی شد، سرمایه‌داری معتبر تبدیل به سرمایه‌داری محتضر گردید. بر اساس بررسی سرمایه‌داری امپریالیستی، لنین تئوری مارکسیستی را در مد نظر گرفته به این نتیجه رسید که فرمول قدیمی انگلس و مارکس اکنون با شرایط نوین تاریخ سازگار نیست و انقلاب سوسیالیستی در یک کشور جداگانه کاملاً می تواند پیروزمند گردد. اپورتونیست‌های همه کشورها به فرمول قدیمی مارکس و انگلس در آویختند و لنین را به دوری از مارکسیسم متهم می نمودند ولی آن مارکسیست حقیقی که به تئوری مارکسیسم احاطه یافته بود البته لنین بود نه اپورتونیست‌ها، چون لنین تئوری مارکسیستی را به جلو سوق می داد و آن را با تجارب نوینی غنی می ساخت ولی اپورتونیست‌ها این تئوری را به عقب کشیده، آن را به مرده مومیائی شده‌ای مبدل می ساختند.

اگر لنین در مقابل ظاهر کلمات مارکسیسم سر تسلیم فرود می آورد و اگر جسارت علمی آن را نداشت که یکی از نتایج کهنه مارکسیسم را دور افکند و نتیجه نوینی متناسب با شرائط تازه تاریخ راجع به امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور جداگانه به جای آن بگذارد، در این صورت وضع حزب و انقلاب ما، وضع مارکسیسم چه میشد؟ حزب در تاریکی سرگردان می گردید، انقلاب

پرولتاری رهبری خود را از دست می داد، تئوری مارکسیسم گرفتار فنای تدریجی می گردید، پرولتاریا می باخت و دشمنان وی می بردند.

اپورتونیسیم همیشه به معنی انکار مستقیم تئوری مارکسیستی و یا احکام و نتایجی از آن نیست. چه بسا اپورتونیسیم با این شکل ظهور می کند که به احکامی از مارکسیسم، که دیگر کهنه شده، در آویخته و آن را مبدل به شریعت جامدی می سازد تا این که بدین وسیله مارکسیسم را از ادامه رشد خود باز دارد، - به عبارت دیگر رشد جنبش انقلابی پرولتاریا را نیز منع شود.

بدون مبالغه می توان گفت که پس از درگذشت انگلس، بزرگ ترین تئوری دان لنین و پس از او استالین و سایر شاگردان لنین، تنها مارکسیست هائی بودند که تئوری مارکسیستی را به جلو سوق داده و در شرایط نوین مبارزه طبقاتی پرولتاریا آن را با تجارب تازه ای غنی ساختند.

به همین سبب که لنین و لنینی ها تئوری مارکسیستی را به جلو سوق دادند. لنینیسیم را باید ادامه رشد مارکسیسم در شرایط نوین مبارزه طبقاتی پرولتاریا، مارکسیسم دوران امپریالیسم و انقلاب های پرولتری، مارکسیسم دوران پیروزمندی سوسیالیسم در یک ششم جهان دانست.

اگر کادرهای پیشرو حزب بلشویک تئوری مارکسیسم را فرا نمی گرفتند و نمی آموختند که این تئوری را مانند یک تئوری رهنمای عمل بنگرند و یاد نمی گرفتند که تئوری مارکسیستی را به جلو سوق دهند و با تجارب تازه مبارزه طبقاتی پرولتاریا غنی سازند، حزب بلشویک در اکتبر سال ۱۹۱۷ نمی توانست ظفر یابد.

انگلس، مارکسیست های آلمانی مقیم آمریکا را که امر رهبری جنبش کارگری آمریکا را به عهده خود گرفته بودند مورد انتقاد قرار داده، این طور نوشته است:

« آلمانی ها نتوانستند تئوری خود را به اهرمی مبدل سازند که با آن توده های آمریکا را به حرکت درآورند. آنان در اغلب موارد خودشان هم از این تئوری چیزی سر در نمی آورند و آن را به مثابه آئین خشک و شریعت جامدی تلقی می کردند و چنین می پنداشتند که باید آن را از بر کرد و به همین برای تمام موارد زندگانی اکتفا نمود. برای آنها تئوری، شریعت جامدی است نه رهنمای عمل. » (ک. مارکس و ف. انگلس جلد ۲۷ ص ۶۰۶ چاپ روسی).

در آن موقع که جنبش جلو رفته و انتقال به انقلاب سوسیالیستی لزوم داشت و کامنف با بعضی بلشویک های قدیمی در آوریل سال ۱۹۱۷ به فرمول کهنه

دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان در آویخته بودند، - لنین آنان را مورد انتقاد قرار داد و چنین نوشت:

« مارکس و انگلس پیوسته از بر نمودن و تکرار ساده "فرمول‌ها" را که تازه در بهترین شکل خود می‌تواند فقط وظائف عمومی را پیش پا بگذارد که در نتیجه وضع اقتصادی و سیاسی مشخص هر مرحله خاص تاریخی تغییر شکل می‌یابد، منصفانه مسخره کرده چنین می‌گفتند: تعلیمات ما شریعت جامد نیست بلکه رهنمای عملست... لازمست به این حقیقت مسلم پی برد که مارکسیست باید زندگی زنده، آثار دقیق واقعیت را در نظر گیرد نه این که در تئوری روز پیشین در آویخته دنبالش کند...» (لنین جلد ۲۰ ص ۱۰۰-۱۰۱ چاپ روسی).

۳) تاریخ حزب سپس می‌آموزد که هرگاه احزاب خرده بورژوازی که در صفوف طبقه کارگر دست اندر کارند و قشرهای عقب مانده طبقه کارگر را به آغوش بورژوازی می‌اندازند و بدین طریق یگانگی طبقه کارگر را بر هم می‌زنند، از پای در آورده نشوند، پیروزی انقلاب پرولتری محالست.

تاریخ حزب ما، تاریخ مبارزه بر ضد احزاب خرده بورژوازی: اس‌ارها، منشویک‌ها، آنارشویست‌ها و ناسیونالیست‌ها و از پای در آوردن آنان می‌باشد. بدون غلبه بر این احزاب و طرد آنها از صفوف طبقه کارگر؛ توفیق به ایجاد یگانگی طبقه کارگر امکان نداشت و بدون یگانگی طبقه کارگر به دست آوردن پیروزی در انقلاب پرولتاری میسر نمی‌گردید.

بدون از پای درآوردن این احزاب که نخست طرفدار نگاهداری سرمایه‌داری و سپس، بعد از انقلاب اکتبر طرفدار تجدید استقرار سرمایه‌داری بودند؛ حفظ دیکتاتوری پرولتاریا و مغلوب ساختن مداخله جویان نظامی بیگانه؛ بنای سوسیالیسم میسر نمی‌شد.

تصادفی نیست که همه احزاب خرده بورژوازی یعنی اس‌ارها، منشویک‌ها، آنارشویست‌ها، ناسیونالیست‌ها، که برای فریب ملت، خودشان را احزاب "انقلابی" و "سوسیالیستی" نامیده بودند، از همان پیش از انقلاب سوسیالیستی اکتبر احزاب ضد انقلابی شدند و پس از آن مبدل به عمال جاسوسی بورژوازی بیگانه و بدل به باند جاسوسان، زیانکاران، کارشکنان، آدمکشان و خیانتکاران به میهن گردیدند.

لنین میگوید:

« یگانگی پرولتاریا در دوره انقلاب سوسیالیستی تنها از طرف یک حزب به غایت انقلابی مارکسیستی، تنها به وسیله مبارزه بی‌امان

بر ضد کلیه احزاب دیگر ممکن است حاصل شود (انین جلد ۲۶ ص ۵۰)

۴) تاریخ حزب سپس می آموزد که حزب طبقه کارگر در صفوف خود بدون مبارزه آشتی ناپذیر بر ضد اپورتونیست‌ها، بدون از پای در آوردن تسلیم طلبان در محیط خود، نمی تواند یگانگی و انضباط صفوف خویش را حفظ کند و نقش سازمان دهنده و رهبری انقلاب پرولتری خود را به موقع اجرا گذارد و نقش بانی جامعه نوین، جامعه سوسیالیستی خود را ایفا نماید.

تاریخ رشد زندگانی درونی حزب ما، عبارت از تاریخ مبارزه و انهدام دسته‌های اپورتونیستی داخلی حزب، یعنی "اکونومیست‌ها"، منشویک‌ها، ترسکیست‌ها، بوخارینی‌ها و ناسیونالیست‌های منحرف است.

تاریخ حزب می آموزد که همه این دسته‌های تسلیم طلب، در حقیقت امر عمال منشویسم در درون حزب ما، دنباله و ادامه دهنده آن بوده‌اند، و آنها هم، مانند منشویسم نقش هادی نفوذ بورژوازی را در طبقه کارگر و حزب ایفاء می کردند. از این رو مبارزه برای از میان بردن این دسته‌ها در حزب عبارت از ادامه مبارزه برای از میان بردن منشویسم بوده است.

بدون در هم شکستن "اکونومیست‌ها" و منشویسم، ما نمی توانستیم حزبی ساخته و طبقه کارگر را به سوی انقلاب پرولتری سوق دهیم.

بدون در هم شکستن ترسکیست‌ها و بوخارینی‌ها ما نمی توانستیم شرائط لازمه ساختمان سوسیالیسم را مهیا کنیم.

بدون در هم شکستن انواع ناسیونال - انحرافیون رنگارنگ نمی توانستیم ملت را با روح انترناسیونالیسم پرورش دهیم، نمی توانستیم از پرچم دوستی سترگ ملل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دفاع کنیم، نمی توانستیم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را بسازیم.

ممکن است چنین به نظر آید که بلشویک‌ها برای مبارزه بر ضد عناصر اپورتونیستی در حزب زیاده از حد وقت صرف کردند و به اهمیت این عناصر بیش از حد ارزش دادند. ولی این به هیچ وجه درست نیست. چنان که هنگام تندرستی زخم را نمی توان تحمل کرد، در محیط خود نیز اپورتونیسم را نمی توان تحمل نمود. حزب، دسته راهنمای طبقه کارگر، دژ مقدم و ستاد جنگی وی می باشد. نمی شود راه داد که در ستاد رهبری طبقه کارگر، کم باوران، اپورتونیست‌ها، تسلیم طلبان، خائنین نشسته باشند. مثل آنهایی که مبارزه حیاتی و مماتی با بورژوازی بکنند و تسلیم طلبان و خائنین را در ستاد خودی و در دژ خودی جای دهند، مثل کسانی است که از جبهه و عقب جبهه در معرض آتش باشند. فهم این نکته دشوار نیست که چنین مبارزه‌ای تنها می تواند منجر به

شکست شود. دژ را از درون گرفتن از همه آسان تر است. برای تحصیل پیروزی، مقدم بر همه، باید حزب طبقه کارگر، ستاد رهبری و دژ مقدم آن را از تسلیم طلبان، فراریان، اعتصاب شکنان و خیانت پیشگان مصفی نمود. تصادفی نیست که ترتسکیست‌ها، بوخارینی‌ها، ناسیونالیست‌های منحرف، در مبارزه بر ضد لنین و حزب به جایی رسیدند که احزاب منشویک و اس‌ارها هم بدان جا رسیده بودند، یعنی عمال جاسوسی فاشیست، جاسوس، زیانکار، آدمکش، کارشکن و خائن به میهن در آمدند. لنین میگوید:

« با داشتن رفرمیست‌ها و منشویک‌ها در صفوف خود، فتح در انقلاب پرولتاری غیر ممکن و نگاهداری آن محال می باشد. این یک مسئله اصولی آشکاری است و آن را، هم تجربه روسیه و هم مجارستان... به طور نمایان تأیید کرد. در روسیه چندین بار وضع سختی روی داد که سرنگونی رژیم شوروی، در صورت بقاء منشویک‌ها و رفرمیست‌ها و دمکرات‌های خرده بورژوازی در داخل حزب قطعی می بود...» (لنین جلد ۲۵ ص ۴۶۲-۴۶۳ چاپ روسی).

رفیق استالین میگوید:

« هرگاه حزب ما توانست یگانگی داخلی و پیوستگی بی نظیری را که در صفوف وی وجود دارد، ایجاد کند، علت آن مقدم بر همه این بود که به موقع خود را از لوٹ اپورتونیزم مبرا ساخت و انحلال طلبان و منشویک‌ها را از داخل خود بیرون ریخت. راه رشد و استواری احزاب پرولتاری عبارت است از تصفیة آنها از اپورتونیزم‌ها و رفرمیست‌ها، سوسیال - امپریالیست‌ها و سوسیال - شوینیست‌ها، سوسیال - میهن پرست‌ها و سوسیال - پاسیفیست‌ها. استحکام حزب وابسته به تصفیة آن از عناصر اپورتونیزم است.» (استالین، مسائل لنینیزم ص ۷۵ چاپ روسی).

۵) تاریخ حزب سپس می آموزد که اگر حزب به کامیابی‌های خود سرگرم شود و غرور یابد و نواقص کار خود را نادیده بگیرد و از اعتراف به خطاهای خود بیم داشته باشد و بترسد از این که به موقع خود آشکارا و صادقانه آنها را ترمیم کند، نقش رهبری خود را نسبت به طبقه کارگر نمی تواند اجرا نماید.

هر آینه حزب از تنقید و انتقاد از خود بیم داشته نداشته باشد، خطاها و نواقص کارهای خود را ماست مالی نکند و کاری کند که کادرها از خطاهای کار حزبی عبرت گرفته، آموخته و پرورده شوند و به موقع بتوانند خطاهای خود را اصلاح نمایند، حزب شکست ناپذیر است.

اگر حزب خطاهای خود را پنهان نماید و مسائل المناک خود را پرده پوشی کند و نواقص خود را با تظاهرات دروغین بپوشاند، تنقید و انتقاد از خود را تحمل نکند و غرور در وجود او راه یابد و به خود پسندی تسلیم گردد و بر روی تاج افتخار خود به خواب رود، فنا میشود.
لنین میگوید:

« رفتار یک حزب سیاسی نسبت به خطاهای خودش یکی از مهم ترین و درست ترین مصداق های جدی بودن یک حزب و انجام وظائف وی در عمل و نسبت به طبقه خود و نسبت به توده های زحمتکش است. اعتراف آشکار به خطا، تحلیل علل آن، تجزیه شرائطی که موجب بروز این خطا شده، بررسی دقیق وسائل اصلاح این خطا، - این است نشانه یک حزب جدی، این است طریق اجرای وظائف آن، این است راه آموزش و پرورش طبقه و سپس توده ها. »
(لنین جلد ۲۵ ص ۲۰۰ چاپ روسی).

و پس از آن:

« علت زوال همه احزاب انقلابی که تا کنون از میان رفته اند، آن بوده است که مغرور شده بودند و نمی توانستند ببینند قوتشان در چیست، می ترسیدند راجع به سستی های خود سخنی بر زبان آرند. ولی ما از میان نخواهیم رفت زیرا از بر زبان راندن سستی های خویش بیم نداریم و رفع سستی را خواهیم آموخت. » (لنین جلد ۲۷ ص ۲۶۰-۲۶۱ چاپ روسی).

۶) بالاخره تاریخ حزب می آموزد که حزب طبقه کارگر هرگاه با توده ها رابطه وسیع نداشته باشد و این روابط را به طور همیشگی مستحکم نکند و هر آینه نتواند به آواز توده ها گوش فرا دهد و نیازمندی های روزمره آنها را درک کند و نه تنها توده ها را بیاموزد بلکه برای یاد گرفتن از توده ها نیز آماده باشد، نمی تواند یک حزب توده ای واقعی شده و برای هدایت میلیون ها افراد طبقه کارگر و همه زحمتکشان شایستگی داشته باشد.

اگر حزب، به گفته لنین بتواند:

« با وسیع ترین توده زحمتکشان در نوبه اول با توده پرولتاریا و هم چنین با توده غیر پرولتاری زحمتکش نیز مربوط گردد، نزدیک شود و اگر مایلید حتی تا حد معینی با آن در هم آمیزد. » (لنین) جلد ۲۵ ص ۱۷۴ چاپ روسی)

آن حزب مغلوب نشدنی است.
هر گاه حزب در دایره تنگ حزبی خود عزلت گزیند و با توده‌ها قطع رابطه نماید، قشری از بوروکراسی آن را بیوشاند، آن حزب محو خواهد شد.
رفیق استالین میگوید:

« به عنوان یک قاعده، می توان تأیید کرد، مادام که بلشویک‌ها با توده‌های وسیع خلق رابطه خود را نگاهداری می کنند، شکست ناپذیر خواهند بود. و بر عکس کافی است که بلشویک‌ها از توده‌ها جدا شده و رابطه‌ای که با آنها داشتند از دست بدهند، کافی است که در زیر قشری از زنگار بوروکراسی بمانند، تا از هر قوه‌ای محروم و به هیچ و پوچ بدل شوند.

یونانیان قدیم در اساطیر خود قهرمانی به نام آنته داشتند که، بنا به نقل اساطیر، پدرش پسیدون خدای دریاها و مادرش ژه خدای زمین بود. آنته به مادر خود، که وی را زائیده، شیر داده و پرورده بود، دلبستگی ویژه‌ای داشت. قهرمانی نبود که این آنته او را مغلوب نکرده باشد. وی قهرمان غلبه ناپذیر شمرده می شد. نیروی او از کجا بود؟ نیروی او در این بود که هر بار هنگام نبرد با دشمن، چنان چه به تنگی می افتاد، به زمین، به مادر خود، که او را زائیده و شیر داده بود، تکیه می کرد و نیروی تازه می گرفت.

ولی این قهرمان، با وجود آن یک نقطه ضعف داشت و آن عبارت از این بود که وی، به نحوی از انحاء از زمین جدا گردد، دشمنان این سستی او را در نظر می گرفتند و در کمینش بودند. سرانجام دشمنی پیدا شد که از این نقطه ضعف آنته استفاده نمود و او را مغلوب ساخت. این هرکول بود. هرکول چگونه آنته را مغلوب نمود؟ او را از زمین جدا کرد و به هوا برداشت و امکان تماس با زمین را از او سلب نمود و بدینسان او را در هوا خفه ساخت.

گمان می‌کنم بلشویک‌ها قهرمان اساطیری یونان آنته را به خاطر شخص می‌آورند. آنها نیز، مانند آنته، از آنجا نیرومند هستند که با مادر خود، با توده‌هایی که آنها را زائیده، شیر داده و پرورده، مربوطند و تا زمانی که با مادر خود، با ملت رابطه دارند، بخت یار آنها است که مغلوب نشدنی بمانند.

راز شکست ناپذیر بودن رهبری بلشویک در اینجاست. »
(استالین "درباره نواقص امور حزبی").

چنین است تعلیمات اساسی آن راه تاریخی که حزب بلشویک طی کرده است.

صفحه‌ی توفان در شبکه‌ی جهانی اینترنت

www.toufan.org

نشانی پست الکترونیکی

toufan@toufan.org

پیروزباد حزب طبقه کارگر ایران